



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



■ نیروی راهبردی

نیروی دریائی امروز در بسیاری از نقاط عالم و در کشور ما یک نیروی راهبردی است؛ به چشم یک نیروی راهبردی به نیروی دریائی باید نگریسته شود.

■ رئیس شورای سیاست گذاری و مدیرمسئول: علی اصغر جعفری
 ■ جانشین مدیرمسئول: علیرضا عسگری
 ■ سردبیر: محمود اکرامی
 ■ مدیر تحریریه: مصطفی عمانیان
 ■ مدیر اجرایی: مجتبی آذرشب
 ■ مدیر هنری: حمید خانمحمدی

■ صاحب امتیاز:



ماهانامه تخصصی حوزه انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت

گفت‌وگو



۵۸ | گام‌های روبه عقب
 ۶۳ | مسئولان و فهم صحیح
 از علوم انسانی اسلامی
 ۶۸ | در گذشته مانده‌ایم

دیدگاه‌ها



۶۶ | هنوز نتوانسته‌ایم دفاع
 مقدس را به تصویر بکشیم
 ۶۰ | هنر، فرهنگ، انقلاب
 ۶۵ | ادبیات پایدار
 در دوران معاصر
 ۷۱ | من در میان آتش و خون
 ایستاده‌ام

روایان



۱۸ | جنگ دریایی
 ۲۳ | اقتدار در خلیج فارس
 ۲۶ | نبرد در ارتفاعات
 ۲۹ | سلاح کثیف

یادمان



۶ | خونین کفنان ساکن
 معبد سبز
 ۹ | شهید جمال
 ۱۲ | قابی از قدس

۱۲ آذر: روز قانون اساسی جمهوری اسلامی

در دوازدهم آذر ماه ۱۳۵۸ نخستین قانون اساسی نظام

بر پایه پیوند دین و سیاست به تصویب ملت ایران رسید.



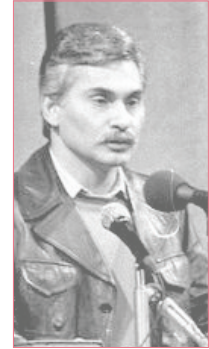
■ شورای تحریریه:

محمود اکرامی، سعید بکناش، علی اصغر جعفری، فتح‌اله جعفری، مجید رضاییان یعقوب زهدی، رسول شادمانی، ابراهیم گلغام بیژن مقدم، محمد جعفر محمدزاده، حسین ولی‌وند، محمد رضا سوفندی، ابراهیم محمدی

■ باهمراهی:

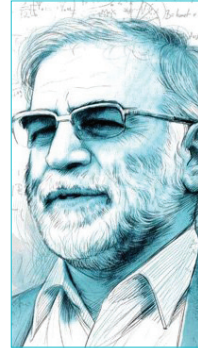
داود صلاحی، جواد چهاردولی، غزاله افتخاری، مجتبی عبادی فتح، محمود ملکی، فرشته صائمی ابوالفضل طاووسی، نرگس سوری، مهدی کیانی، صدرا حنیف، محمد مهدی وجبی، سجاد شکیب مهدی گیوکی، سمانه افتخاری، محمد نصیری، عفت جامه شورانی، حاجیه محمدعلی زاده محمد عبد‌اللهی، محمد حسن جعفری، سمانه پرهام، ریحانه جعفری، راضیه محمدی نجف آبادی نرجس عسگری، آذر طالش‌لار، محمد معاریان

پرسیمان



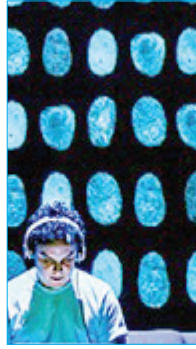
۷۶ | مداخله برای حفظ قدرت
۸۱ | افراز و فرودهای روابط
ایران و شوروی در جنگ
۸۸ | از تحریم تا برگه سفید
امضا
۹۱ | ارتش شرقی

راهپیمان



۹۶ | شلیک به فخر هسته‌ای
ایران
۹۸ | بنیان‌گذار انقلاب علمی
۱۰۲ | در قامت یک انقلاب
۱۰۶ | تفکر بسیجی جهانی
شده است

ترجمان



۱۱۰ | سالهای پس از پیروزی
۱۱۳ | تسخیر در تهران
۱۱۷ | سرمایه داری لایک‌ها

چهره‌ها



۳۷
علیرضا
زرین‌دست



۵۱
یوسفعلی
میرشکاک



۶۸
مهدی
گلشنی



۸۱
جهانگیر
کریمی



۸۸
ناصر
نوبیری



۱۰۶
محمد اسماعیل
کوثری

■ نشانی:

تهران، میدان ونک، بزرگراه
شهید حقانی، جنب مترو شهید
حقانی، موزه ملی انقلاب
اسلامی و دفاع مقدس
تلفن: ۸۵۰۲۶-۸۸۶۵۷۰۲۶ داخلی ۸۵۰

■ همراه شوید:

سرواز همراهی پژوهشگران، هنرمندان
واهایی قلم استقبال می‌کند.
مطالب ارسالی می‌بایست بین ۵۰۰
تا ۲۰۰۰ کلمه بوده و در فایل word به
آدرس الکترونیکی art@iranhdm.ir
ارسال شوند.

آمریکا و استعمار فرانو



مصطفی عثمانیان

آمریکا محور استعمار فرانو بوده و طرح نظم نوین جهانی تضمین کننده این نقش فراگیر است که از راه‌هایی به ایفای این نقش می‌پردازد. الف - از طریق جهانی سازی ارزش‌های آمریکایی: آمریکا پرتیراژترین نشریات (تایم، نیوزویک و واشینگتن پست) را در اختیار دارد. در این کشور تا پایان دهه هشتاد ۳۳۰ ایستگاه تلویزیونی فعال بود که قطعاً در حال حاضر بسیار بیشتر می‌باشند. این شبکه‌ها از طریق ماهواره برای تمام جهان برنامه پخش می‌کنند. در عرصه برنامه و تولید اطلاعات و اخبار شبکه تلویزیونی سی.ان.ان اصلی‌ترین تولید کننده اخبار در سطح جهان به شمار می‌رود تا حدی که در موقعیت‌های اضطراری در همه کشورهای جهان، سیاستمداران و روزنامه‌نگاران اخبار را در تمام مدت از طریق این شبکه دنبال می‌کنند. این امر به آمریکا امکان می‌دهد که هدایت افکار عمومی ملت‌های جهان را از طریق انتشار اخبار به صورت هدایت شده و هدفمند برعهده گیرد.

اینترنت که در سال ۱۹۵۰ توسط آمریکایی‌ها در پاسخ به پرتاب سفینه اسپوتنیک به فضا توسط شوروی، راه اندازی شد، بیش از ۶۰۰ میلیون شبکه رایانه‌ای را در سرتاسر جهان به هم مرتبط می‌سازد و اطلاعاتی برابر اطلاعات موجود در کتابخانه‌های عظیم جهان را در کمتر از یک ثانیه جابجا می‌کند. پیشرفته‌ترین سایت‌های اینترنتی و بیشترین تعداد سایت در آمریکا ساخته و پرداخته می‌شوند. این شبکه‌های عظیم در کنار ساخت و توزیع بازی‌های مخرب رایانه‌ای، قدرت تأثیرگذاری بسزایی برای آمریکا فراهم ساخته است. ب - از نظر اقتصادی: در حال حاضر آمریکا برتری اقتصادی نسبت به سایر بلوک‌های اقتصادی دارد، هر چند در رقابتی تنگاتنگ، به ویژه در سال‌های اخیر و پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، در حال از دست دادن این برتری خود است و ژاپن، چین و اروپا با آن در رقابت هستند اما به هر حال در حال حاضر، این کشور بیشترین سرمایه‌گذاری خارجی را به خود اختصاص داده است و این امر به او امکان می‌دهد که

هزینه‌های عملیات‌های مختلف خود را پرداخت نماید. همچنین با سلاح تحریم، شرکت‌ها و مؤسسات تجاری بین‌المللی و حتی کشورها را از سرمایه‌گذاری در کشورهایی که دشمن خود می‌داند باز می‌دارد یا هزینه‌های سرمایه‌گذاری را در آنجا افزایش دهد.

ج - آمریکا برای خود نقش محوری در دمکراتیزه کردن جهان قایل است و نقش خود را از دوراه ایفا می‌کند: ۱ - از طریق سازمان‌هایی که به منظور ایجاد تغییرات دمکراتیک دلخواه آمریکا در جهان با عنوان مؤسسات همیاری دمکراسی (D.E.N)، فعال می‌باشند.

۲ - آمریکا فرماندهی هر نوع اقدام نظامی به بهانه دمکراتیزه کردن جهان را از آن خود می‌داند متناسب با آن، استراتژی جدیدی در قالب جنگ نامتقارن به نام «جنگ سرخپوستی با سبزاندیشان» در پیش گرفته است. رابرت کایلان یکی از شاخص‌ترین و جنجالی‌ترین استراتژیست‌های نو محافظه کار در ایالات متحده در سخنرانی خود به نام خاورمیانه جدید New Middle East بیان داشت:

«ارتش آمریکا باید به عصر جنگ با سرخپوستان بازگشت نماید و همانگونه که با قبایل مختلف سرخپوست در درون سرزمین آمریکا جنگید، با چالش‌هایی که فرهنگ‌ها و ملل مختلف و کوچک برای هژمونی آمریکا ایجاد می‌کنند اقدام کند.»

ویژگی‌های استراتژی نوین نظامی آمریکا در عصر استعمار نوین را می‌توان به شرح زیر بر شمرد:

۱ - استراتژی قلعه‌ای یا امپراتوری قلعه‌ها: در این استراتژی، آمریکا برای حضور فیزیکی در سرتاسر جهان، پایگاه‌های نظامی خود را در مکان‌های مختلف تأسیس می‌کند یا گسترش می‌دهد.

۲ - اتخاذ روش جنگ سرخپوستی برای مبارزه با گروه‌های فرو ملی و یا دولت‌های ضعیف و ناکارآمد.

۳ - استفاده از عواملی داخلی آشنا به زبان، فرهنگ و قومیت و جغرافیای منطقه.

۴ - به کارگیری عناصر نظامی به جای عناصر سیاسی در روابط دیپلماتیک در مناطق بحرانی مانند خاورمیانه.

یادمان سرو



۹

شهید جمال



۶

خونین کفتنای ساکن معبد سبز



۱۲

قابی از قدس



خونین کفنان ساکنِ معبدِ سبز



مهدی کیانی

علی شریعتی، بلوار صبا، خیابان شهید کریمی، خیابان شهید برادران سلیمانی، خیابان هاشمی علیا، میدان ندا، میدان امامزاده علی اکبر (ع) است. بقعه از شمال به خیابان هاشمی، از شرق به خیابان شهید بهمن پور، از غرب به خیابان سلیمی و از جنوب به خیابان واعظی، منتهی می شود. در جنوب امامزاده، مسجد قائم (عج) چیدر قرار دارد. اماکن فرهنگی، آموزشی و تربیتی که در اطراف بقعه دیده می شوند، عبارت اند از موزه شهدای امامزاده علی اکبر (ع)، مدرسه راهنمایی، دبیرستان، دبستان دخترانه و ورزشگاه باستانی آیت الله طالقانی. بناهای اطراف بقعه غالباً نوساز و عمدتاً مسکونی و بعضاً واحدهای تجاری اند. به دلیل قرار گرفتن امامزاده در وسط پهنه چیدر، مغازه های مختلف و متنوعی در اطراف بقعه دیده می شوند.

از در سبز رنگ امامزاده چیدر که وارد می شویم، سنگ مزارهای کوچک و سیاه رنگ با عکس های صاحبان آن در بالای سر، نظرها را به خود جلب می کند. قاب هایی سبزرنگ از عکس جوانان، در سرتاسر امامزاده، نمای زیبایی از شهادت را به نمایش گذاشته اند. اینجا همیشه خانواده هایی را بر سر مزار شهیدشان می بینی. سنگ قبرها یکدست تا جلوی در امامزاده چیده شده اند. هر کدام از این شهدا یادآور روزهایی از ۸ سال دفاع مظلومانه ایران مقابل دشمنی هستند که کمر به نابودی این سرزمین بسته بود. هر کدام از این شهدا سرگذشت فراق از دنیا و وصال به قرب الهی هستند، هر کدام روزی بازگشتند که دیگر جانی در بدن نداشتند و حالا در کنار امامزاده ی زیبای علی اکبر (ع) چیدر خفته اند.

حاج آقا سید محمد جوزی مسئول مجموعه و گنجینه آثار شهدای چیدر است. دو برادر از خانواده جوزی در دوران دفاع مقدس به شهادت رسیده اند. «سیدعلیرضا جوزی» به عنوان کوچکترین شهید امامزاده علی اکبر (ع) چیدر در سن ۱۴ سالگی به همراه ۴ شهید دیگر در ۶۰ کیلومتری جاده اهواز - خرمشهر به شهادت رسید. یادمانی به نام ۵ شهید خمسه سادات نیز در محل شهادت این شهدا بنا شده است.

هر قدم از موزه بوی شهیدی می دهد. به دیوارها و قفسه ها که نگاه کنی عکس و یادگاری از شهیدان را می توان دید. بدون شک موزه ی شهدای امامزاده علی اکبر (ع) چیدر اگر بی نظیر نباشد در نوع خودش کم نظیر است. این را می توان از کلاه شهید و خون

آستان مقدس امامزاده علی اکبر (ع) به دلیل واقع شدن در محله چیدر، به نام امامزاده علی اکبر چیدر شهرت یافته است. برخی منابع، صاحب بقعه را علی اکبر (علیه السلام)، از نوادگان امام سجاد زین العابدین (علیه السلام) می دانند. این منابع بیان می کنند که علی اکبر بن ابراهیم بن حسین بن امام سجاد زین العابدین (علیه السلام) در ده شمیران به خانه بعدالله یونس رسید، آن بد عاقبت، امامزاده را دشنام داد و بیلی برگرفت و محکم بر پیشانی علی اکبر (ع) زد و او را شهید کرد.

مکان دفن امامزاده را که به نام بشیر زد معروف بود، زیر چنار دانسته اند. بشیر زد بعداً به چیز و حال به چیدر تبدیل شده است. برخی مردم محل نیز معتقدند که امامزاده، نهصد سال پیش (قرن پنجم قمری) به چیدر آمده است و عده ای نیز آمدن امامزاده را در زمان مأمون عباسی و در پی ولایت امام رضا (علیه السلام) می دانند.

شجره امامزاده علی اکبر (ع) منتسب به حضرت سجاد زین العابدین (ع) است. بعضی از افراد، قدمت امامزاده را مربوط به ۹۰۰ سال قبل می دانند و بعضی دیگر آن را مقارن با ورود حضرت عبدالعظیم (ع) به شهرری می شمارند. هر چند که مکان امامزاده علی اکبر (ع)، قبل از انقلاب اسلامی، تنها یک گورستان محلی برای دفن اموات بود و کمتر زیارت از امامزاده مورد استقبال قرار می گرفت، اما پس از انقلاب، با آوردن بیکر شهدای جنگ تحمیلی که در میان آن ها، شهدایی با پسوند «چیدری» نیز زیاد به چشم می خورد، به یک پایگاه مذهبی در شمال شهر تهران تبدیل شده است.

آستان مقدس امامزاده علی اکبر (ع) در محله چیدر قرار دارد. به گفته راویان محلی، تاریخ بنا به قرن پنجم برمی گردد. بازسازی آن در دوره قاجار بوده است. در جوار حرم مطهر، گلزار زیبایی از شهدای دفاع مقدس قرار دارد که به شکلی منحصر به فرد طراحی شده است که خود به زیبایی نمای بیرونی حرم مطهر می افزاید. بقعه به علت واقع شدن در چیدر به نام امامزاده علی اکبر چیدر شهرت دارد. با افزایش تعداد شهدای مدفون، هیأت امنا به دستور اداره اوقاف، بنیاد شهید، بنیاد جانبازان، بنیاد مستضعفان و صنایع دفاع، جهت رسیدگی به وضعیت بقعه، اقدام به گسترش و تعمیر بقعه کردند و کم کم، طی سال ها بقعه به صورت کنونی درآمد.

بقعه در جهت غرب به شرق، رو به قبله است. مسیر دسترسی به بقعه از یک سو میدان تجریش، خیابان شهرداری، خیابان دکت

ریخته شده روی آن و جای اصابت ترکش دید و یا انگشتی که شهید هنگام شهادت به دست داشت و یا قرآن جیبیای که به خون پاک و مقدس شهید آغشته شده است. سید محمد جوزی آماری از شهدای امام زاده علی اکبر چیذر می دهد و می گوید: «این مکان حدود ۵۵۶ شهید دارد که آخرین شهید آن شهید محمد حسین مرادی از شهدای مدافع حرم به شهادت رسیده در سوریه است که در کنار مزار دایی شهیدش به خاک سپرده شده. سید علیرضا جوزی نیز کم سن ترین شهید امامزاده است که در سن ۱۱ سالگی به جبهه رفت و در سن ۱۴ سالگی به شهادت رسید.»

گوشه‌ای از حیاط امامزاده، ورودی موزه شهدای امامزاده علی اکبر چیذر است. در شیشه‌ای را به سمت طبقه دوم ساختمان طی می کنیم تا به محوطه موزه می رسیم. ورودی موزه آثاری از شهید صیاد شیرازی به همراه دست خطی از این شهید بزرگوار به نمایش گذاشته شده است. مدیر موزه‌ی شهدای امام زاده علی اکبر چیذر به چگونگی شکل گیری این موزه و یادگاری شهید صیاد شیرازی اشاره می کند و ادامه می دهد: «مجموعه موزه و گنجینه آثار شهدای چیذر در چهارم اردیبهشت ماه سال ۷۶ توسط شهید صیاد شیرازی افتتاح شد. دست خطی از شهید صیاد شیرازی که در دفتر یادبود مجموعه به ثبت رسیده است همراه بالباس ایشان در ابتدای موزه قرار گرفته و آنقدر این دستخط جالب است که بر روی سنگ مزار ایشان نیز حک شده و می توان دید.»

سرتاسر سالن بزرگ موزه در ویتترین های شیشه‌ای، آثار اهدایی خانواده‌های شهدا دیده می شود. وصیتنامه، قسمتی از لباس، پوتین و کلاه، انگشتی، جانماز و قرآن، سربند و دیگر وسایل شخصی نمونه کوچکی از آثار شهداست. هر بخش از قفسه مربوط به یک شهید، شامل عکس و زندگی نامه کوتاه و یادگاری هابه معرض دید عموم قرار گرفته است. چند قدم جلوتر از در ورودی دست چاپ سالن، گلدان های بزرگ و تزئین شده‌ای با شکوفه های صورتی و سفید که با دست پرمهر مادر شهید محمد علی کاوه به گنجینه آثار شهدای چیذر اهدا شده است، دیده می شود.

سمت راست ماکتی از یادمان شهدای حج خونین به همراه آثاریکی از زنان شهیده حج به نمایش گذاشته شده است. در بخش کوچکی از موزه به شهدای صد سال گذشته کشور همچون شیخ فضل الله نوری به عنوان مبارزی انقلابی به همراه طرح انتزاعی زیبایی از اعدام گل سرخ به نمایش درآمده. اغلب آثار در طول بیش از ۱۵ سال به همت خانواده‌های شهدای منطقه شمیرانات و دیگر شهدای استان تهران گردآوری شده است. خانواده شهدا با میل و رغبت برای به یادگار ماندن یادگاری های فرزندان خود تنها آثار به جای مانده را به این محل آورده اند تا هر روز مردمی که در این مکان گذر می کنند عطری از شهدا را استشمام کنند. در انتهای موزه هم محلی برای نشستن گروه هایی که به بازدید از موزه آمده اند اختصاص داده شده. به گفته سید محمد جوزی گروه ها و مدارس زیادی تا به امروز برای بازدید از موزه آمده اند. نقطه پایانی موزه نیز با ماکتی از صحنه ی شهادت حضرت ابالفضل (ع) بر دامن امام حسین (ع) محل خواندن روضه سیدالشهداست.





شهید جمال

«دوم بهمن ۱۳۴۰، در بابل چشم به جهان گشود. پدرش علیمحمد و مادرش، فاطمه نام داشت. تا پایان مقطع ابتدایی درس خواند. کارگر عطاری بود. به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت. دوازدهم آبان ۱۳۶۲، در پنجویں عراق شهید شد. تاکنون اثری از پیکرش بدست نیامده است...» (سایت گلزار شهدا) سال ها بود که پیکرش در میان شهدای گمنام برگشته بود اما هنوز مادرش چشم انتظار بود، هیچ کس نمی دانست یکی از ۹ شهید گمنامی که در فاطمیه ی سال ۹۰ تشییع و در مقبره الشهداءی موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس دفن شده، شهید جمال محمدشاهی است، حتی مادرش هم نمی دانست. مادری که عاقبت چشم های منتظرش را از جهان فرو بست تا در ملکوت میهمان فرزند شهیدش باشد.

حالا پیکر مطهر چهارمین شهید گمنام یادمان شهدای موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس متعلق به شهید جمال محمدشاهی است. او یکی از ۹ شهید آرمیده در موزه است که حالا هویتش از طریق آزمایش DNA شناسایی شده. او در هنگام شهادت فقط ۲۲ سال سن داشت اما همچون عالمی باتجربه آگاه بود. روز ۱۱ آبان ماه ۱۴۰۰ مسئولین از کمیته جستجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروی انتظامی، بنیاد شهید و امور ایثارگران، شهرداری تهران، موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و مسئول ستاد معراج شهدای مرکز با حضور در منزل شهید جمال محمدشاهی، خانواده این شهید را از چشم انتظاری درآوردند. مادر شهید یک سال پیش بعد از ۳۷ سال چشم انتظاری بدون رسیدن خبری از پیکر فرزندش دار فانی را وداع گفت. اما دیگر اعضای خانواده حالا نشانی از شهیدشان را پیدا کرده اند.



صدرا حنیف



آخر زندگی خود مدام زمزمه می کرد که فرزندم کجاست. کسی نگوید شهید جمال از گمنامی درآمد چرا که او و همه شهدا سز الله اند. شهدا وقتی شناخته می شوند که به هدف مدنظر آن ها دست پیدا کنیم.

سردار فضلی یکی دیگر از کسانی بود که به مراسم سالگرد شهید آمده بود و اینگونه سخن گفت: «خوشبختیم که در سالگرد شهادت و روز شناسایی هویت آقا جمال محمد شاهی رحمت الله علیه دعوت بشویم. اگر خون مطهر شهدا نبود ارمغانی برای نسل حاضر و آینده خودمان نداشتیم. خون این شهدا پایه نهال انقلاب اسلامی را مستحکم کرده است. این شهید در عملیات والفجر ۴ در منطقه عمومی بین بانه و مریوان در دشت شیلر به شهادت رسید. این عملیات حدود ۶ ماه آماده سازی و طراحی داشت. دره شیلر باید در این عملیات به تصرف نیروهای اسلام درمی آمد. همه آحاد رزمندگان و مردم در این عملیات نقش دارند. در میانه عملیات والفجر ۲ تصمیم به اجرای این

لحظات اطلاع رسانی خبر پیدا شدن بیکر همیشه جزو تصاویر ماندگار شهدا ی مفقود الاثر است. ماشاء الله محمد شاهی، برادر شهید در دیدار با مسئولینی که با خبر خوش در منزلشان حضور پیدا کردند به ذکر خاطراتی از برادر و سال های چشم انتظار ی فاطمه سادات موسوی رینه، مادر شهید جمال محمد شاهی پرداخت.

برادر شهید محمد شاهی همچنین در مراسم نخستین دیدار با مزار برادرش گفت: «وقتی خبر شهادت برادرم را به ما اعلام کردند، آیت الله حق شناس به منزل ما آمد و در جمع خانواده ما حاضر شدند. خدا را شاکرم که ما را به این صورت مفتخر کرد. جمال پیدا نشد بلکه ما خود را پیدا کردیم، برادرم در قلب ها و دل های عاشق بود. بنده به عنوان برادر شهید صادقانه می گویم که گریه بنده به خاطر شهادت برادرم نیست چرا که او به جایگاه والایی دست پیدا کرد، بلکه به دلیل انتظار مادرم در این ۳۷ سال بود. مادرم بسیار صبور بود اما در سال های



عملیات شد. من هم در کنار شهید علی رضاییان و تیمسار امیر بیگی برای آماده سازی این عملیات رفتیم. هرچه پیشروی می کردیم هوشیاری دشمن بیشتر می شد. عمده فرماندهان در این عملیات نقش داشتند.

شهیدان صیاد شیرازی و آشناسان، قاسم سلیمانی، کوسه چی، کاظمی، خرازی، همت و رستگار در این عملیات حضور داشتند. قرار بود در چهار مرحله عملیات انجام شود. مرحله اول و دوم با موفقیت انجام شد. ۴ آبان ۱۳۶۲ برای هماهنگی مرحله سوم به درجه جانبازی رسیدم. برادران رزمنده مصمم به ادامه

عملیات بودند. در مرحله چهارم در رشته ارتفاعات ۱۹۰۰ و ۱۹۰۴ لشکر محمد رسول الله (ص) و شهید همت عملیات کردند. در بخش هایی موفق و در قسمتی با عدم الفتح مواجه شدیم. تعدادی از رزمندگان مانند شهید جمال محمدشاهی در این عملیات به شهادت رسیدند. برادران این شهید نقل می کردند که ما رفتیم و تفحص کردیم.

که صورت می گیرد ایستاده باقی بماند. این جای یعنی موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به کانونی برای جهان اسلام تبدیل شده است. در آن زمان ها امکان آزمایش برای ما میسر نبود. دفن شهدا در این محل بی حکمت نیست.»

با احراز هویت شهید جمال حالا سه شهید از ۹ شهید مدفون در مقبره شهدای موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس شناسایی شده اند و ۶ شهید دیگر هنوز سودای گمنامی دارند. شهدا چه نامدار، چه گمنام، همه از یک حقیقت واحد سخن می گویند؛ برای اسلام باید از همه چیز گذشت، جان و مال و نام و نشان، هیچ فرقی ندارد.



بازدید از موزه آثار اسلامی مسجد الاقصی

قابلی از قدس

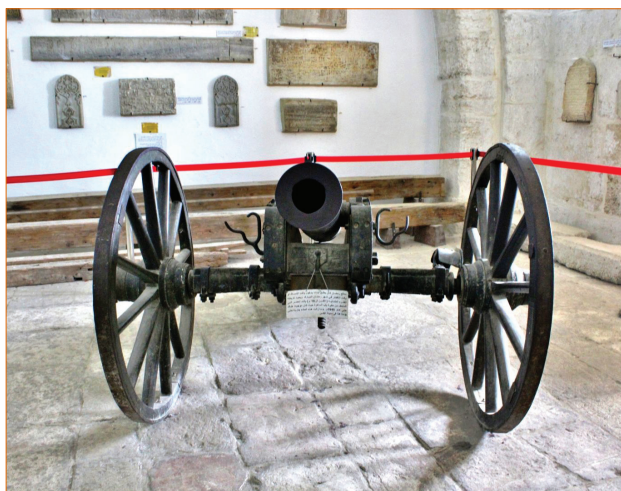
موزه آثار اسلامی از مهم‌ترین مکان‌ها و یکی از نمادهای تمدن اسلامی و هنرهای باشکوه آن به شمار می‌رود. این موزه در مسجد الاقصی واقع شده و در سال ۱۹۲۳ با تصویب شورای عالی اسلامی با هدف حفظ و نمایش آثار اسلامی در قدس شریف تاسیس شد. این موزه در ضلع جنوب غربی مسجد الاقصی قرار دارد و دارای آثار مختلف باستانی و هنری است که از گنجینه‌های تمدن اسلامی به شمار می‌روند. برای آشنایی بیشتر مخاطبان سرو بازدیدی مکتوب داشته‌ایم از بعضی اشیاء دیدنی این موزه.



ابوالفضل طاووسی



تا قبل از سال ۱۹۳۱ و امکان استفاده از انرژی برق، مسجد الاقصی به وسیله ی ده هزار فانوس و چراغ دستی که به وسیله روغن کار می کردند، روشن می شد. چراغی که در تصویر می بینید از جنس شیشه با روکشی از طلاست که امیرشام به مدرسه اش در قدس بخشیده بود و سال ها بعد به مسجد ابراهیمی در الخلیل منتقل و سرانجام در سال ۱۹۲۷ به موزه اسلامی انتقال پیدا کرد. بر روی این چراغ این آیه از سوره ی توبه نگاشته شده است: انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر.



تاریخ توپ رمضان در قدس شریف به قرن نوزدهم میلادی یعنی دوره حکمرانی عثمانی ها در فلسطین بر می گردد. این توپ سال ۱۹۴۵ ز قبرستان مجاهدین در خیابان صلاح الدین به موزه اسلامی انتقال یافت. این توپ در ماه مبارک رمضان هنگام سحر و افطار شلیک می شد. هنوز هم این روش در قدس رواج دارد اما برای این منظور از توپ های دیگری استفاده می شود.



قدمت کوزه های سفالی با اندازه های کوچک و بزرگ به دوران اسلامی مختلف در فلسطین بر می گردد. از این کوزه ها به منظور نگهداری آب و روغن استفاده می شد، البته کوزه تنها وسیله حفظ و نگهداری آب و روغن نبوده بلکه از مشک و ظروف و تنگ های شیشه ای هم برای این منظور استفاده می شد.



سلطان محمد ابوسعید جقمق این جاعودی مسی را که با طلا و نقره تزئین شده به مسجد ابراهیمی الخلیل هدیه داد. این متن بر روی این جاعودی حک شده است؛ این جاعودی را پادشاه سلطان محمد ابوسعید به مقام خلیل علیه السلام تقدیم کرده است. در سال ۱۹۲۷ این جاعودی به موزه اسلامی منتقل شد.



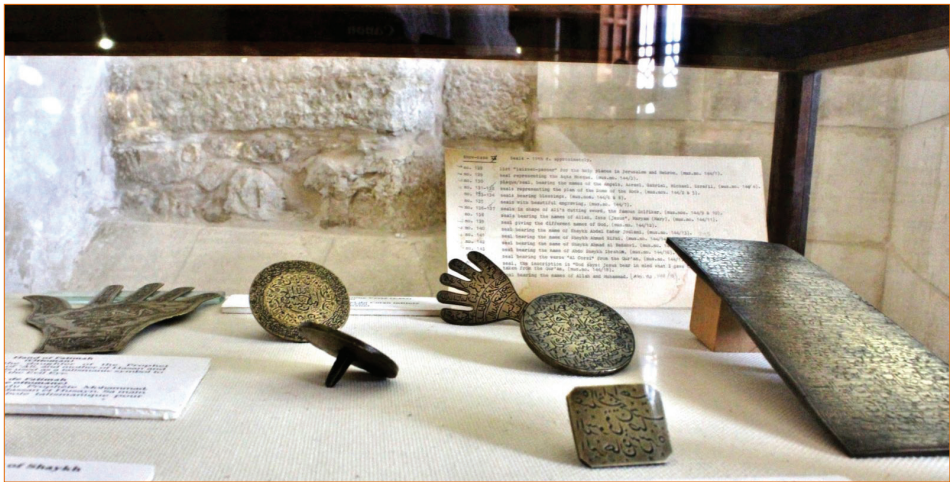
موزه اسلامی دارای مجموعه‌ای کم نظیر از نسخ خطی و اسناد دوران حکومت مملوکیان است. در این موزه ۲۶۶ قرآن دستنویس قرار دارد که قدیمی‌ترین آن به خط کوفی نگاشته شده و قدمت آن به قرن چهاردهم هجری برمی‌گردد. بزرگترین قرآن نیز متعلق به سلطان برسبای می‌باشد که آن را به مسجد الاقصی وقف کرده است. علاوه بر این حدود هزار سند از دوران زمامداری مملوکی‌ها درباره موضوعات زندگی اجتماعی و اقتصادی باقی مانده است.

موزه اسلامی دارای تعداد زیادی وسایل مسی و فلزی متعلق به دوران صلیبی ها می باشد. نرده های آهنی و بخورسوزهای مسی و نقره ای و جاشمعی های مسی نمونه ای از این وسایل می باشد. در تصویر دیگر های مسی متعلق به خانقاه سلطان خاصکی را مشاهده می کنید.



این موزه دارای مجموعه ای از سلاح های جنگی می باشد که به دوران حکومت عثمانی ها متعلق است. این سلاح ها شامل تفنگ، طپانچه، شمشیر، انواع زره و خنجر است.





مجموعه‌ی مهرها در موزه‌ی اسلامی دارای نوشته‌ها و نشانه‌های مختلفی است. بیشترین مهرهای سلطنتی مربوط به دوران عثمانی می‌باشد. در یکی از این مهرها نقشه و حدود مسجد الاقصی حک شده است. تعدادی از مهرها نیز منقوش به اسماء مبارک خداوند و ملائکه می‌باشد.



قدمت این لباس زنانه به سال ۱۸۳۰ برمی‌گردد و متعلق به همسر یکی از پادشاهان عثمانی می‌باشد. در کنار این لباس، کمر بند چرمی که با ماس و زیورات تزئین شده و متعلق به دوران عثمانی‌ها است را مشاهده می‌کنید. در این موزه لباس شیخ الخلیلی که شامل عبا و کلاه و پارچه‌های که از پوشش کعبه است را می‌توانید ببینید.



در این تصویر شش وسیله‌ی نقره‌ای که شامل دو عدد جاعودی و دو عدد شمعدان و دو عدد جا عطری است را می‌بینید.

راویان



۲۳
اقتدار در خلیج فارس



۱۸
جنگ دریایی



۲۹
سلاح کثیف



۲۶
نبرد در ارتفاعات



جنگ دریایی

روایتی از عملیات مروارید؛ بزرگترین عملیات دریایی دفاع مقدس

عملیات مروارید که به بزرگترین عملیات آفندی و ایذایی نیروی هوایی نیز شهرت دارد با مدام روز هفتم آذر سال ۱۳۵۹، صورت گرفت. در این عملیات ۴ فروند ناوچه موشک انداز عراقی کلاس «اوزا» و ۷ فروند شناور دیگر عراقی غرق شدند. نیروی دریایی عراق پس از این عملیات عملاً فلج شده و تا پایان جنگ قادر به ایفا نقش نبوده است. ناوچه پیکان نیز در این عملیات توسط نیروی دریایی عراق منهدم گردید. در آن زمان، بارگیری و تخلیه کالا برای عراق از طریق بندرام القصر که خارج از اروندرود است، انجام می گرفت. صدور نفت عراق از طریق دو سکوی عظیم نفتی به نام های «البکر» و «الامیه» واقع در مصب اروندرود عملی می شد. در روز هفت آذر ۱۳۵۹ در عملیات مروارید این سکوها ی نفتی منهدم شدند و عملاً صدور نفت عراق از طریق دریا قطع گردید. به دستور فرماندهی عملیات، خلبانان شجاع نیروی هوایی ماموریت داشتند تا در عملیاتی بزرگ هدف های دریایی را در منطقه عملیاتی خلیج فارس منهدم نمایند.



محمد مهدی رجبی

انهدام اولین ناوچه

هنوز آخرین تماس رادیویی خلبان اف ۱۴ پایان نگرفته بود که اولین هدف دریایی را که یک ناوچه تندروی عراقی بود، بر صفحه رادار مشاهده کرد. ناوچه فوق با مشاهده هواپیمای ایرانی، تغییر مسیر داد و در حالی که آتش پر حجم توپ‌های خود را به سوی فانتوم نشانه رفته بود، اقدام به فرار نمود. شرایط جوی منطقه به خاطر وجود ابرهای پراکنده، به گونه‌ای بود که خلبانان ناگزیر می‌بایست در ارتفاع پایین‌تری پرواز می‌کردند، از این رو بیشتر در تیررس آتش دشمن بودند. اما آتش پر حجم توپ‌های مستقر در ناوچه دشمن، در اراده خلبانان خللی وارد نمی‌کرد.

به سرعت و با انجام مانورهای مختلف از سوی خلبانان، هواپیما در فاصله مناسب قرار گرفت و با شلیک دو فروند موشک هوا به سطح ماوریک (تلویزیونی)، یکی از ناوچه‌های تندروی عراقی که در جلوی آبراه ام‌القصر در حرکت بود، منهدم شد و دود ناشی از انهدام ناوچه عراقی، سطح دریا را پوشاند.

شکار میگ دشمن

خلبانان با خوشحالی زیاد فریاد می‌زدند و الله اکبر می‌گفتند و در پاسخ به پیام رادیویی مجدد هواپیمای اف ۱۴ که آن‌ها را به ترک منطقه فرا می‌خواند نیز فریاد الله اکبر سر دادند. اینک هواپیمای دشمن، در حد خطرناکی به فانتوم نزدیک شده بود و بر روی آن قفل راداری کرده بود.

خلبانان ناگاه به خود آمدند و با کم کردن ارتفاع، اقدام به ترک منطقه نمودند. در همین حین خلبان شجاع و ماهر اف ۱۴ با شلیک یک موشک فونیکس و یک موشک حرارتی، یکی از هواپیماهای دشمن را متلاشی و دیگری را وادار به فرار کرد. خلبانان فانتوم که از طریق رادیوی هواپیما مکالمات او را می‌شنیدند، از او به خاطر این اقدام شجاعانه‌اش تشکر می‌کنند و سالم به پایگاه برگشته و به زمین می‌نشینند.

صدای زنگ اسکرامبل

خلبانان، مسرور از این پیروزی با خوشحالی سخت سرگرم بازگویی انجام ماموریت برای همکاران خلبان خود در گردان پروازی بودند، که مجدداً زنگ آلرت (اعلام خطر) به نشانه وضعیت اضطراری به

عملیات مروراید توسط دریادلان نیروی دریایی و برای حفظ سیادت جمهوری اسلامی بر آب‌های گرم خلیج فارس آغاز شده بود و ماموریت نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران پشتیبانی یگان‌های عمل‌کننده در دریا بود. هماهنگی‌های لازم قبلاً صورت گرفته بود. در سالن توجیه، افسر اطلاعات و عملیات برای خلبانان خاطرنشان ساخت که نیروی دریایی توانسته است سکوهایی عظیم نفتی "البکر" و "الامیه" عراق را به تسخیر خود درآورد. وی همچنین یادآور شد که این سکوها برای عراق جنبه حیاتی دارند، از این رو دشمن در آب‌های خلیج فارس دست به تحرکاتی زده است و مطمئناً برای بازپس‌گیری این سکوها، خود را به آب و آتش خواهد زد. این جا بود که خلبانان به اهمیت این ماموریت پی برده و بیش از پیش، خود را برای این عملیات آماده ساختند. پس از انجام مقدمات پروازی، اکثر فانتوم‌ها مجهز به موشک‌های هوا به سطح "ماوریک" شدند و تعدادی دیگر نیز برای پشتیبانی هوایی مجهز به موشک‌های هوا به هوای راداری و حرارتی شدند.

پرواز فانتوم‌ها

در اولین ساعات صبح، اولین گروه پروازی باند پرواز پایگاه را ترک کردند. گروه اول هنوز به منطقه مورد نظر نرسیده بودند که با "ناوچه پیکان" تماس برقرار کرده و اطلاعات مربوط به موقعیت هدف‌های دریایی را که در آبراه ام‌القصر و اطراف اسکله‌های البکر و الامیه و نیز در داخل خلیج فارس مستقر بودند، جویا شدند. بر روی ناوچه پیکان، شهید سروان خلبان "ابراهیم شریفی" به عنوان راهنما حضور داشت که به همراه فرمانده شهید ناوچه پیکان، اطلاعات خوبی از محل هدف‌ها در اختیار هواپیماهای خودی قرار دادند.

ناوچه پیکان که از قبل خود را در پناه اسکله البکر به خوبی مخفی کرده بود، طی یک سری کدهای رمز، اطلاعات بسیار مفیدی از منطقه به خلبانان ارائه داد و آن‌ها نیز سریعاً به سمت هدف‌های مشخص شده توسط پیکان، ادامه مسیر دادند. در حالی که هواپیمای اف ۴ به دنبال طعمه مورد نظر، بر مدار ۳۶ درجه، گشت می‌زد، از طریق هواپیمای اف ۱۴ که به منظور پوشش، از قبل در منطقه مستقر شده بود، به خلبان اطلاع داده می‌شود که دو فروند هواپیمای میگ ۲۳ در ده مایلی به سمت آن‌ها در حرکتند.

ناوچه عراقی بسیار خوشحال شده بود، از آن ها تشکر کرد و اسامی خلبانان شرکت کننده در عملیات را خواست. لیدر دسته پروازی نیز از فرمانده ناوچه به خاطر اطلاعات دقیق و حساب شده اش تشکر کرده و می گوید که اسامی ما در پایگاه هوایی محفوظ است و در آینده چنانچه مایل باشند به صورت محرمانه در اختیارشان قرار خواهد گرفت.

شناسایی منطقه

لحظاتی بعد از نشستن هواپیماها، یک فروند اف ۴ دیگر از پایگاه به منظور شناسایی و جست و جوی منطقه به پرواز درآمد. مأموریت این فانتوم شناسایی منطقه بود تا اگر ناوچه پیکان در جدا شدن از اسکله با تهدید از ناحیه شناورهای دشمن مواجه شدف به رفع تهدید و یا احیاناً انهدام شناور دشمن بپردازد.

فانتوم با پرواز بر روی جزیره بوبیان و دهانه خور عبدالله، اطمینان حاصل کرد که خطر و تهدیدی برای حرکت ناوچه پیکان وجود ندارد و به مرکز از طریق کد اعلام نمود که ناوچه پیکان می تواند منطقه را ترک کند و خود نیز به پایگاه برمی گردد.

ناوچه پیکان اسطوره شد

ساعتی بعد به پایگاه اعلام می شود که رادار نمی تواند با ناوچه پیکان تماس بگیرد. بلافاصله یک فروند فانتوم به خلبانی سرلشکر شهید "داوود اکرازی" که در این روز تعداد زیادی پرواز عملیاتی داشت و موفق به انهدام چندین ناوچه عراقی شده بود، به پرواز درآمد. در این پرواز، سرگرد خلبان "ناصر گودرزی" به عنوان کمک، اکرازی را همراهی می کرد. فانتوم بلافاصله بعد از پرواز، مسیر اسکله البکرا را پیش گرفت در حدود پانزده مایلی اسکله نقطه سیاه رنگ و روغنی در سطح آب دریا مشاهده شد که مشخص می کرد لحظاتی قبل یک کشتی در این مکان غرق شده است. هواپیما به بالای نقطه سیاه رنگ رسید. هیچ اثری نبود تنها تعدادی جلیقه نجات بر روی سطح آب شناور بود.

در تعقیب ناوچه عراقی

در همین حین خلبان متوجه یک ناوچه عراقی می شود که کمی دورتر با سرعت در حال حرکت به سمت عراق است. یقیناً این همان

صدا درآمد. به شتاب دو فروند هواپیمای اف ۴ از باند پرواز برخاسته و در نزدیکی منطقه درگیری، با ناوچه پیکان تماس می گیرند. ناوچه پیکان که منتظر آن ها بود، این بار هدف جدیدی را در آبراه ام القصر به آن ها ارائه کرد.

هواپیماها در حالی که به طرف هدف تعیین شده در حرکت بودند و بر روی آب های موج خلیج فارس کوچک ترین تحرکات دشمن را از نظر می گذرانند، خلبان یکی از فانتوم ها با مشاهده اشیایی بر سطح دریا، تا حدودی از ارتفاع خود کاسته و بر سطح آب دقیق می شود. تعداد زیادی از نفرات دشمن را با جلیقه های نجات، در میان توده ای از روغن سیاه و بقایای یک ناوچه لجستیکی متلاشی شده که بر سطح آب شناور بود، مشاهده می کند. به نظر می رسد که این ناوچه لحظاتی قبل توسط عقابان تیزپرواز نیروی هوایی منهدم شده است.

ناوچه اوزای عراقی در قعر خلیج فارس

خلبانان اوضاع را به دقت بررسی می کنند. هواپیماها اینک به چند مایلی هدف رسیده بودند. هدف یکی دیگر از ناوچه های موشک انداز اوزا بود که در آبراه ام القصر رفت و آمد می کرد. دشمن از این آبراه صرفاً به منظور اختفاء ناوچه هایش بهره می جست که در مواقع لزوم، ناوچه ها از دهانه آبراه خارج می شدند و پس از انجام مأموریت، در آبراه پناه می گرفتند. ناوچه های مانیز به علت باریکی آبراه، نمی توانستند به تعقیب آن ها بپردازند؛ از این رو انهدام ناوچه های دشمن می بایست با عملیات هوا به سطح انجام می پذیرفت.

اطلاعات داده شده از ناوچه پیکان زمانی به خلبانان رسید که ناوچه عراقی به قصد مأموریت، از آبراه خارج شده بود. یکی از هواپیماها او را در صفحه رادار زیر نظر داشت.

خلبان با مناسب دیدن موقعیت با انتخاب زاویه مناسب و شلیک یک موشک ماوریک، کابین فرماندهی ناوچه اوزای عراقی را مورد اصابت قرار می دهد و چون مخزن مهمات نیز در مجاورت کابین فرماندهی ناوچه قرار داشت، انفجار مهیبی منطقه را تکان داد و دود ناشی از آن، بخشی از سطح دریا را پوشاند.

خلبانان پس از اطمینان یافتن از این که هیچ هدف دیگری در منطقه وجود ندارد، طی تماسی با ناوچه پیکان، فرمانده ناوچه را از انجام مأموریت، آگاه ساختند. او که از شنیدن خبر انهدام



عراقی را هدف قرار دهند. اخطارهای رادیویی هواپیمای اف ۱۴ شدیدتر می‌شد. خلبان هواپیمای اف ۱۴ اعلام می‌کرد که دشمن هر لحظه به شما نزدیک ترمی شود، زودتر منطقه را ترک کنید.

شلیک موشک‌ها

ناوچه عراقی چون در حال فرار بود باید از ارتفاع بالاتری روی آن قفل راداری انجام می‌شد و با اوج گرفتن فانتوم، خلبانان عملاً در تیررس هواپیماهای دشمن قرار می‌گرفتند. ولی خلبان در یک لحظه ارتفاع هواپیما را در نقطه مناسبی بالا کشید و کمک نیز بلافاصله بر روی ناوچه، عمل قفل راداری را انجام داد. در همین هنگام دو فروند هواپیمای دشمن که به فاصله چند مایلی فانتوم رسیده بودند، از ارتفاع گرفتن فانتوم نهایت استفاده را برده و هر کدام موشکی به سوی فانتوم رها کردند. خلبانان بلافاصله شروع به شکستن قفل راداری موشک‌های

ناوچه‌ای بود که پیکان را مورد اصابت قرار داده بود. شهید اکرادی بلافاصله به سمت ناوچه حرکت می‌کند. در همین هنگام از سوی هواپیمای اف ۱۴ مستقر در منطقه به فانتوم اطلاع داده می‌شود دو فروند هواپیمای دشمن با سرعت به سمت شما در حال حرکت هستند، به‌تیراست منطقه را ترک کنید.

هنوز پیام هواپیمای اف ۱۴ به پایان نرسیده بود که از سوی رادار زمینی نیز این مسئله تایید شد. خشم ناشی از غرق شدن ناوچه پیکان، آنچنان سینه خلبانان شجاع را به درد آورده بود که به هیچ کدام از اخطارها توجهی نمی‌کردند.

هواپیمای اف ۴ با گردشی سریع به سمت ناوچه اوزای عراقی ادامه مسیر داد. در این هنگام ناوچه عراقی که در محدوده اسکله البکر قرار داشت، از وجود فانتوم ایرانی مطلع شده بود و مدام به چپ و راست می‌رفت تا از تیرس عقابان تیز جنگال نیروی هوایی در امان بماند ولی خلبانان مصمم بودند به هر قیمتی ناوچه اوزای

و بتوانند سومین موشک ماوریک را به سوی آن شلیک کنند. شهید اکرادی بلافاصله ارتفاع را بیشتر کرده و سومین موشک به سمت ناوچه عراقی شلیک می‌شود. موشک با برخورد با ناوچه، آن را به چندین قسمت تقسیم می‌کند و لحظاتی بعد اثری از آن بر روی آب‌های خلیج فارس نمی‌ماند.

روز بعد از عملیات

فردای این روز، یک فروند هلی‌کوپتر نیروی دریایی به منطقه اعزام می‌شود تا بازماندگان عملیات روز قبل را چه ایرانی و چه عراقی از سطح آب جمع‌آوری کند. یکی از محدود بازماندگان ناوچه قهرمان پیکان، بعد از نجات یافتن تعریف می‌کند که نیم ساعت بعد از هدف قرار گرفتن ناوچه پیکان، درحالی که بر روی سطح آب شناور بوده، مشاهده کرده که چگونه ناوچه‌ای که آنان را هدف قرار داد توسط یک فروند هواپیمای ایرانی به قعر آب‌های خلیج فارس فرستاده شده است.

دستاوردهای عملیات

در این عملیات تعدادی از زنده‌ترین خلبانان هواپیمای اف ۴ و اف ۱۴، تانکرهای سوخت رسان، هواپیمای سی ۱۳۰ و نیز بالگردهای نیروی دریایی شرکت داشتند. خلبانان شجاع نیروی هوایی، در این روز بزرگ‌ترین عملیات هوایی آفندی و ایذایی را در آسمان منطقه به اجرا گذاشتند و در نهایت علاوه بر انهدام تعداد زیادی از ناوچه‌های تندرو و اوزای عراقی، دو اسکله البکرو العمیه را نیز به شدت بمباران کردند.

طرح ریزی عملیات به شکلی بود که خیلی زود نیروی هوایی عراق به خود شکل تدافعی گرفت. نیروی هوایی عراق در این روز متحمل خسارات جبران‌ناپذیری شد، به شکلی که در این روز شش فروند هواپیمای دشمن توسط شکاری‌های نیروی هوایی هدف قرار گرفته و سرنگون شدند.

بعد از پایان عملیات هوایی، تازه مشخص شده که خلبانان شجاع نیروی هوایی چه بلایی بر سر عراق آورده بودند. بالگردهای نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران تا چند روز پس از عملیات، خدمه ناوها و ناوچه‌های منهدم شده و غرق شده عراقی را از سطح آب جمع‌آوری می‌کردند.

دشمن و اختلال در سیستم هدایتی آن‌ها کردند. در این هنگام هواپیمای اف ۱۴ نیز که متوجه شده بود فانتوم به اخطارها توجهی نمی‌کند، احساس خطر کرده بود و خود را سریعاً به محل استقرار فانتوم هارسانده بود و آماده درگیری با دشمن بود، که هواپیماهای دشمن به محض اطلاع از این موضوع و فرار از دست موشک‌های دوربرد (فونیکس) مرگبار این هواپیما، با به فرار گذاشتند.

فانتوم در بهترین شرایط برای رها ساختن موشک خود قرار گرفته بود، ولی بالگردهای پشتیبانی دشمن مستقر در منطقه و همچنین توپ‌های ضد هوایی مستقر بر روی ناوچه به شدت به سوی فانتوم شلیک می‌کردند. اولین موشک به ناوچه عراقی برخورد می‌کند. خلبانان بدون توجه به این تهدیدات، تمام حواس خود را متوجه منهدم ساختن ناوچه عراقی کرده بودند.

سرانجام لحظه موعود فرار رسید و خلبان در یک موقعیت مناسب، یک موشک ماوریک به سوی ناوچه اوزای عراقی شلیک کرد. موشک از زیر هواپیما رها شد و غرش کتان به سمت ناوچه حرکت کرد و دقیقاً به داخل محفظه موتورخانه ناوچه رفت و با انهدام در آن مکان، قطعات متلاشی شده ناوچه به آسمان برخاست.

دود ناشی از اصابت موشک به ناوچه، تمام منطقه را پوشانده بود. کمک به خلبان می‌گوید که ناوچه منهدم شده و بهتر است که منطقه را ترک کنیم ولی شهید اکرادی نمی‌پذیرد و می‌گوید: تا از غرق شدن ناوچه اطمینان حاصل نکنیم، منطقه را ترک نمی‌کنم. شهید اکرادی با گردشی بر روی ناوچه عراقی که در حال سوختن بود، دومین موشک ماوریک را به سوی آن شلیک نمود. با برخورد موشک با ناوچه، زبانه‌های آتش و دود عظیمی به هوا برخاست. گویی که نفت را بر روی آب به آتش کشیده باشند. سومین موشک کار را یکسره می‌کند.

کمک مجدداً به شهید اکرادی می‌گوید: این ناوچه کارش تمام است، بهتر است برگردیم. ولی شهید اکرادی جواب می‌دهد: تا انتقام تک تک بچه‌های ناوچه پیکان را از دشمن نگیرم بر نمی‌گردم. کمک که می‌بیند شهید اکرادی مصمم است که ناوچه دشمن به طور کامل به قعر آب‌های خلیج فارس روانه کند از او می‌خواهد ارتفاع را بیشتر کند تا از دود ناشی از سوختن ناوچه در امان باشند



اقتدار در خلیج فارس



سردار حسین علایی

سیرتشیل نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به طور رسمی از روز ۲۶ شهریور ماه سال ۱۳۶۴ تشکیل شد. امام خمینی در این روز طی نامه‌ای به آقای محسن رضایی فرمانده سپاه از ایشان خواستند تا سریعاً سپاه را به سه نیروی زمینی، دریایی و هوایی قوی مجهز سازند. تشکیل نیروهای سه گانه در سپاه به منظور تقویت توان رزمی ایران در برابر قدرت نظامی ارتش بعثی عراق بود که به طور مرتب در حال افزایش بود. در آن زمان ارتش جمهوری اسلامی دارای سه نیروی بزرگ و مجهز بود و منعی برای توسعه توان رزمی خود نداشت و نسبت به روزهای اول جنگ به توسعه یگان‌های خود نیز پرداخته بود. اما نیاز میدان جنگ بیش از ظرفیت و قابلیت‌های ارتش بود. بنابراین توسعه سریع توان رزم در جبهه‌ها فقط با تشکیل نیروهای سه گانه در سپاه امکان پذیر بود، زیرا سپاه از ظرفیت بسیج مردمی که در واقع نیروهای رزمی داوطلب با مهارت‌های گوناگون بودند بهره می‌گرفت و این باعث می‌شد تا نیروهای سه گانه سپاه به سرعت بتوانند از انواع داوطلبین با تخصص‌های مختلف بهره گیرند و یک جنگ و دفاع نامتقارن را با ابتکارات میدانی در زمین و دریا و هوا برنامه ریزی کنند.

صدور حکم فرمانده کل قوا باعث شد تا یگان دریایی سپاه بتواند با سازماندهی جدید، تشکیلات خود را به سرعت توسعه داده و با یکارگیری قایق‌های تندرو نقش مهمی را در امنیت خلیج فارس ایفا کند. بلافاصله سه منطقه دریایی به مرکزیت بندرعباس، بوشهر و ماهشهر به فرماندهی آقایان هاشم ستوده، فتح الله محمدی و حبیب آغاچری تشکیل شدند و یک مرکز آموزش علوم دریایی نیز در چالوس به فرماندهی آقای احراری راه اندازی شد. نیروی دریایی سپاه، پایگاه‌های خود در جزایر خلیج فارس برپا نمود و پایگاه‌های موجود در برخی جزایر مهم مثل جزیره خارک، هرمز، لارک، قشم، فارسی، سیری و لاوان را گسترش داد و با خرید رادارهای سطحی با برد ۹۰ مایل و استقرار آن‌ها در جزایر و سواحل خلیج فارس توانست پوشش راداری مناسبی را در سرتاسر خلیج فارس برقرار کند. نیروی دریایی سپاه پایگاه‌هایی را نیز در سواحل جاسک و چابهار ایجاد کرد و با کمک مهندسی وزارت سپاه چند بندر و پایگاه دریایی را نیز در کنار دریای عمان و تنگه هرمز احداث کرد. با خرید ۴ فروند

لندینگ کرافت و یکد کش از کشور هلند با همت آقای حمید ملاح زاده و نام گذاری آن‌ها با اسامی شهرهای جنگ دیده مثل آبادان و خرمشهر، نفرات سپاه آموزش‌های دریانوردی لازم را دیدند و از این شناورها برای پشتیبانی از جزایر خلیج فارس استفاده کردند.

نیروی دریایی سپاه با تجهیز خود به ظرفیت‌های مین‌یابی و جنگ مین، توانست برخی از مین‌های شناوری را که نیروی دریایی عراق در شمال خلیج فارس رها می‌کرد، خنثی و دانش نظامی کشور را با ساخت آن‌ها آشنا کند. خوشبختانه هیچ شناوری از نیروی دریایی سپاه با مین‌های رها شده در خلیج فارس برخورد نکرد ولی چند نفتکش تحت اسکورت کشتی‌های جنگی شوروی و آمریکا از جمله نفتکش‌های مارشال‌پخوف و بریجتون و نیز کشتی جنگی آمریکایی ساموئل بی را برتر غیرموجود تعداد زیادی کشتی‌های مین‌یاب و مین‌روب در سال ۱۳۶۶ بر روی مین‌های سرگردان در خلیج فارس رفتند و آسیب زیادی دیدند.

بعد از سفر فرمانده جنگ آقای هاشمی رفسنجانی به کشور چین در سال ۱۳۶۴، نیروی‌های دریایی سپاه و ارتش هردو از سال ۱۳۶۵ مجهز به موشک‌های ساحل به دریای کرم ابریشم شدند. نیروی دریایی سپاه، یگان موشکی خود را به فرماندهی آقای علی صائمی و تیپ موشکی ساحل به دریای خود را به فرماندهی آقای درخشان تشکیل داد که در دفاع از تنگه هرمز و نیز جنگ نفتکش‌ها از آن‌ها بهره‌برداری شد. علاوه بر این‌ها، قرارگاه نوح نیروی دریایی سپاه توانست طی عملیات کربلای ۳ در شهریور ماه ۱۳۶۵ با کمک واحدهایی از لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام به فرماندهی آقای ابوشهاب، اسکله نفتی الامیه عراق را که از آن به عنوان یک پایگاه نظامی در شمال خلیج فارس استفاده می‌شد به تصرف خود درآورد و بیش از ۱۰۰ نظامی عراقی را اسیر کند. همچنین در این عملیات اسکله البکریا ابتکار آقای جمشید سرداری از طریق بمباران نفت از شبه جزیره فاو که در عملیات والفجر ۸ به تصرف قوای ایران درآمده بود و اجرای آتش توسط توپخانه یونس نیروی دریایی سپاه به فرماندهی آقای غلامعلی سپهری به آتش کشیده شد و حضور دریایی ارتش عراق در خلیج فارس مختل گردید. نیروی دریایی



سپاه در جنگ نفتکش ها و نیز در عملیات های مقابله به مثل در خلیج فارس شرکت داشت و نقش مهمی را برای جلوگیری از نا امنی خطوط کشتیرانی در خلیج فارس که نیروی هوایی عراق به آن دامن می زد، ایفا کرد. نیروی دریایی سپاه مبتکر جنگ های نامتقارن در خلیج فارس بود و در حمله بالگرد های جنگی آباچی ارتش آمریکا به قایق های تندروی منطقه دوم دریایی در کنار جزیره فارسی در مهرماه سال ۱۳۶۶، توانست یک فروند از آن ها را هدف قرار دهد که این بالگرد در آب های خلیج فارس سرنگون و دو خلبان آن نیز کشته شدند. البته در این تهاجم ارتش آمریکا، چند نفر از پاسداران شهید و تعدادی نیز اسیر آمریکا شدند که بعد آزاد شدند.

لازم به ذکر است که سپاه از ابتدای تشکیل، مطالعه بر روی چگونگی ایجاد واحدهای دریایی را در قسمت برنامه ریزی خود شروع کرد و آقایان تیموری، زردوز و علیزاده در این حوزه فعال بودند. سپس این مأموریت به واحد طرح و عملیات ستاد مرکزی سپاه واگذار شد و یگان دریایی بوجود آمد که آقای رسول یاحی مسئولیت آن را بر عهده داشت. سپس منطقه ۱۲ سپاه با بکارگیری سپاه های استان های هرمزگان و بندرعباس از سال ۱۳۶۲ بوجود آمد که مسئولیت دریایی را نیز بر عهده داشت و اینجانب فرماندهی آن را بر عهده داشتم. از اواخر سال ۱۳۶۳ نیز منطقه چهارم نوح در جنوب کشور با در اختیار گرفتن ۷ سپاه استان جنوبی کشور با فرماندهی اینجانب تشکیل شد که مسئولیت یگان دریایی سپاه را نیز بر عهده داشت.

به هر حال نیروی دریایی سپاه از زمان تشکیل، به طور همزمان هم در حال سازماندهی بود و هم عملیات انجام می داد و هم به گسترش توان رزم خود مشغول بود و توانست یادگار درخشانی از خود در جنگ های دریایی در خلیج فارس به یادگار بگذارد.



نبرد در ارتفاعات

تجربه‌هایی که در عملیات مطلع الفجر اندوختیم

عملیات مطلع الفجر در تاریخ ۱۳۶۰/۹/۲۰ در منطقه گیلان غرب و شیاکوه بارم‌زیا مهدی (عج) ادرکنی توسط رزمندگان اسلام در ارتش و سپاه، با هدف آزادسازی بلندی‌های غرب شهر گیلان غرب و شیاکوه انجام شد.



سجاد شکیب

دو معبر دیگر در منطقه عمومی غرب گیلان غرب انتخاب شده بود. یک معبر با استفاده از جاده آسفالت گیلان غرب - قصر شیرین و روستای آوزین به سمت غرب تک می‌کرد و با نیروهای معبر شمالی (معبراول) الحاق می‌کرد. معبر سوم نیز از ارتفاعات جفالوند و داربلوط شروع و در نهایت به چرمیان و شیاکوه ختم می‌گردید. خاطرنشان می‌شود هریک از معابر اصلی دارای چند معبر فرعی بود و اهداف مستقلاً را تأمین می‌کرد. کنترل و هدایت عملیات نیز توسط چهار پاسگاه فرماندهی انجام می‌شد. این پاسگاه‌های فرماندهی با نام‌های امام خمینی، شهید رجایی، شهید باهنر و شهید بهشتی انجام وظیفه می‌کردند. هدایت و کنترل کامل عملیات با مرکز فرماندهی امام خمینی بود.

وضعیت خاص منطقه و بُعد مسافت در محورهای مختلف و لزوم راهپیمایی در بعضی از معابر ایجاب می‌کرد که زمان آغاز درگیری با دشمن، ساعت ۳ بامداد روز ۲۰/۹/۱۳۶۰ تعیین گردد، لیکن با بروز مشکلاتی همچون هوشیاری دشمن در برخی محورها و منحرف شدن نیروها از مسیر اصلی به دلیل پیچیدگی زمین، موجب شد تا عملیات زودتر از ساعت مقرر با رمز «یا مهدی ادرکنی (عج)» انجام شود. با شروع عملیات، واکنش دشمن بسیار سریع بود و با تسلط کافی که بر زمین منطقه داشت موفق شد از پیشروی نیروهای خودی جلوگیری کند. در محور سرپل ذهاب، قوای جمهوری اسلامی به رغم عدم توفیق در فتح تنگه کورک، تقاطعی از ارتفاعات برآفتاب را به تصرف خود درآورده و جاده گیلان غرب - قصر شیرین را مسدود کردند. درگیری در محور گیلان غرب نیز به روشنائی روز کشیده شد و نیروهای عمل‌کننده در این محور موفق شدند با تحمل تعدادی شهید و مجروح ارتفاع شیاکوه را به تصرف خود درآورند.

تلاش رزمندگان خودی در طول روز اول عملیات نیز در همین حد باقی ماند و نیروهای عراقی توانستند با بررسی اوضاع و شناسایی مواضع نیروهای مهاجم، در شب دوم عملیات در محور شیاکوه پاتک کنند. این پاتک با مقاومت و هشیاری نیروهای طرف مقابل خنثی شد و نیروهای عراق بدون کسب نتیجه، عقب رانده شدند. در پی آن، آتش دشمن بر تمام محورها شدت یافت و در نتیجه ابتدا نیروهای خودی (با فرماندهی ارتش) مستقر در محور دیزه‌کش و سپس تعداد دیگری از نیروها عقب‌نشینی کردند. عقب‌نشینی‌های

در پی عملیات پیروزمندانه ثامن الائمه (ع) و در نتیجه پی‌گیری استراتژی آزادسازی مناطق اشغالی، مقرر شد علاوه بر عملیات‌های بزرگ (سلسله عملیات موسوم به کربلا) چند عملیات محدود در جبهه‌های میانی و شمالی انجام شود تا علاوه بر مشغول داشتن نیروهای دشمن در آن مناطق، از گسیل آن‌ها به سوی جبهه جنوب ممانعت به عمل آید. عملیات مطلع الفجر یکی از مهم‌ترین این سلسله عملیات بود. اهدافی که در این عملیات دنبال می‌شد، عبارت بودند از: فراهم سازی مقدمات آزادسازی قصر شیرین و نفت شهر، نزدیک شدن به شهر اشغال شده قصر شیرین، انهدام قوای دشمن و جلوگیری از آرایش نیروهای دشمن در جبهه میانی. منطقه عملیاتی دارای دو محور عمده بود: سرپل ذهاب و گیلان غرب. محور سرپل ذهاب علاوه بر ارتفاعات متعدد از جمله "برآفتاب"، دارای تنگه‌های استراتژیک حاجیان، کورک قاسم‌آباد بود که از طریق آن‌ها جاده گیلان غرب - قصر شیرین و سایر خطوط مواصلاتی عقبه دشمن در دید و تیر قرار می‌گرفتند. در محور گیلان غرب که از وسعت بیشتری نسبت به محور سرپل ذهاب برخوردار است، ارتفاعاتی همچون شیاکوه، سرتتا، چرمیان، دیزه‌کش، بزنیلی و نیز چند قله دیگر وجود دارند.

قبل از شروع عملیات دشمن با استعداد تیپ‌های ۵، ۲ و ۳۹ پیاده کوهستانی، یک گردان از تیپ ۲۲ پیاده کوهستانی، گردان تانک لشکر ۴ پیاده کوهستانی و یک گردان نیروی مخصوص در منطقه حضور داشت که با شروع عملیات تیپ‌های ۴۲۵ و ۵۰۳ پیاده، یک گردان از تیپ ۴ پیاده کوهستانی، یک گردان از تیپ ۴۱۲ پیاده و پنج گروهان کماندویی به آن اضافه شدند.

قوای خودی نیز در سپاه پاسداران ۱۱ گردان پیاده، در ارتش تیپ ۵۸ ذوالفقار به استعداد ۳ گردان، گردان‌های ۲۱۱ و ۲۶۵ زرهی و یک گردان از گردان ۲۹۰ زرهی و در ژاندارمری ۱ گردان بودند. در طرح عملیات سه معبر اصلی در نظر گرفته شده بود. یک معبر از ارتفاعات سنبله در جنوب پادگان ابوذر شروع شده و به ارتفاعات "برآفتاب" می‌رسید و در نهایت پس از قطع جاده گیلان غرب با قصر شیرین در منطقه سرتتان و تنگه قاسم‌آباد در محور گیلان غرب تلاقی می‌کرد. گروه ضربت تیپ ۵۸ ذوالفقار می‌بایست تانک‌های دشمن در قاسم‌آباد را منهدم می‌کرد و ضمن هموار کردن راه عبور تانک‌های خودی، جاده گیلان غرب به قصر شیرین را مسدود می‌نمود.

در هدایت نیروها تعیین کننده است، سیستم مخابراتی می باشد. از آن جا که سیستم مخابراتی عملیات کاملاً تحت اختیار تیپ ذوالفقار ارتش قرار داشت، هدایت نیروها در طول عملیات با مشکلاتی مواجه شده بود.

- در مناطق صعب العبور و کوهستانی، تدارک و پشتیبانی نیروهای عمل کننده امری بسیار حیاتی است.

- روحیه شهادت طلبی اگرچه بسیاری از موانع و کمبودها را مرتفع می سازد، لیکن باید همراه با آمادگی جسمی و روحی فرد رزمنده باشد؛ خصوصاً در مناطق کوهستانی که آموزش ها و آمادگی های خاص خود را می طلبد.

- برخلاف دشمن، آتش قوای نظامی جمهوری اسلامی در مواضع دشمن روی ارتفاعات اندک و بی تاثیر بود. این موضوع علاوه بر کمبود مهمات به ضعف دیده بان های ارتش باز می گشت. فرماندهان سپاه در این عملیات دریافتند که باید حتی الامکان یک گروهان دیده بانی آتش تشکیل داده و ضمن آموزش آن ها، حداکثر بهره برداری را از حداقل آتش موجود در مناطق ببرند.

مزبور که بدون اطلاع و هماهنگی با فرماندهی عملیات انجام شده بود، موقعیت محور سرتتان را از جناحین به خطر انداخت و در نتیجه نیروهای مستقر در این محور نیز به رغم مقاومت زیاد مجبور شدند عقب نشینی کنند. در مجموع، در حالی که پس از گذشت سه روز از شروع عملیات فقط ارتفاعات شیاکوه و برآفتاب در اختیار نیروهای خودی قرار داشتند، پاتک های سنگین و متوالی دشمن از یک سو و عدم امکان پشتیبانی از نیرو، به علت فاصله زیاد خط مقدم با عقبه از سوی دیگر، موجب شدند پس از ۱۷ روز مقاومت، ارتفاعات مذکور مجدداً به تصرف دشمن درآید.

اگرچه قوای جمهوری اسلامی نتوانستند اهداف به دست آمده در این عملیات را تثبیت کنند و نگه دارند، لیکن آن ها موفق شدند در جریان ۱۷ روز درگیری ضمن وارد آوردن تلفات زیاد بر دشمن - ۲۰۰۰ کشته و زخمی و ۱۴۰ اسیر - تجاربی را برای انجام عملیات های بعدی به دست آورند. از جمله این تجارب می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- در ادغام نیروهای سپاه و ارتش علاوه بر مساله فرماندهی آنچه که





سلاح کثیف

در ۱۷ آذر ۱۳۸۱ عراق به استفاده از سلاح‌های شیمیایی اعتراف کرد

تلاش عراق برای تهیه و تولید سلاح‌های شیمیایی به موازات اقدام برای دستیابی به سلاح اتمی از دهه ۱۹۷۰ میلادی آغاز شد. پس از تجاوز عراق به ایران، در روند جنگ، ابتدا این سلاح‌ها توسط عراق با هدف دفاعی و به صورت محدود در سال‌های ۵۹ تا ۶۱ به کار گرفته شد ولی از سال ۶۲ تا پایان جنگ تولید و استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی با هدف دفاعی، تهاجمی به نحو چشمگیری افزایش یافت. چنانکه حملات شیمیایی عراق از ۱۰ مورد حمله در سال آغاز جنگ به ۴۵ مورد در سال ۶۷ افزایش یافت.



مهدی گیوکی

بیشترین حملات در هنگام عملیات کربلای ۵ و ۸ در منطقه شرق بصره صورت گرفت، ولی بیشترین مصدوم در عملیات والفجر ۱۰ با بمباران حلبچه و اساسا پس از سال ۶۶ بود. تعداد مصدومین از صفر در اواخر سال ۵۹ آغاز و به ۱۲ هزار نفر در سال ۶۶ افزایش یافت. انواع گازها شامل خردل، اعصاب، سیانور، فسفری، خفه کننده و تهوع آور بود. نیمی از حملات با استفاده از عامل خردل صورت گرفت و دیگر حملات به گاز اعصاب و مابقی به گاز سیانور اختصاص داشت. گازها عموماً توسط هواپیماهای جنگی حمل و استفاده می شود. دوسوم حملات با هواپیما بود و مابقی با خمپاره انداز و توپخانه انجام می شد. هدف عراق از به کارگیری سلاح های شیمیایی، جلوگیری از پیشروی ناگهانی قوای نظامی ایران در مواضع و استحکامات عراق و مهار پیامدهای سیاسی. استراتژیک آن بود. تأثیرات روحی- روانی سلاح های شیمیایی و آثار کاربرد آن در ایجاد پراکندگی در نیروها و از میان بردن قدرت مقاومت یا پیشروی آن ها و اختلال در سازمان رزم، مورد توجه عراقی ها بود. نظریه اینکه نقطه ثقل قدرت نظامی ایران در تهاجم به عراق شامل نیروهای پیاده و اجرای عملیات شبانه بود، لذا بدلیل اینکه قادر به دفاع در برابر این تاکتیک ها نبودند برای جلوگیری از پیشروی نیروها و ایجاد پراکندگی در میان آن ها از سلاح های شیمیایی استفاده می کردند. خدیر حمزه رئیس پیشین طرح های هسته ای عراق در مورد تأثیر این سلاح بر روی نیروهای ایران می گوید: «در جنگ طولانی عراق با ایران، روشن شد که به وحشت انداختن نیروهای ایران از طریق استفاده از سلاح شیمیایی، به مراتب مؤثرتر از تمام توپخانه و بمباران هوایی بود که ما می توانستیم بکار ببریم. به همین دلیل و فیک سامرای می گوید: «اگر کاربرد این سلاح ها نبود، اوضاع به ضرر ما شکل می گرفت.» تهیه و تولید سلاح های شیمیایی و به کارگیری آن در جنگ چنانکه اشاره شد بر پایه تحولات نظامی و نگرانی عراق از احتمال شکست نظامی، تغییرات قابل ملاحظه ای داشته است. در ادامه بحث ابتدا به تهیه و تولید و سپس به کارگیری آن در مراحل مختلف جنگ اشاره خواهد شد. در معرفی اجمالی سلاح شیمیایی باید گفت آن دسته از مواد یا ترکیبات شیمیایی را که در صورت انتشار مناسب و تأثیر شیمیایی منجر به مرگ، آسیب و ناتوانی در انسان و حیوان و یا از بین رفتن گیاه می شوند، "عوامل شیمیایی" می نامند. وسایل کاربرد این مواد

را "جنگ افزار" شیمیایی می گویند. عوامل شیمیایی را با توجه به مشخصات و اثرات فیزیکی به چهار دسته عمده تقسیم می کنند: ناتوان کننده ها که سبب کاهش توان رزمی نیروهای مقابل شده، قدرت جنگیدن را از نیروها سلب می کند. عوامل زیان بخش که موجب ایداء دشمن شده و آن ها را به ستوه در می آورد و با ضایعات پوستی و اثرات دراز مدت به ویژه سرطان زا همراه است. عوامل کشنده شامل اعصاب، خفه کننده سمی و خون می باشد. گاز اعصاب سبب از کار افتادن نیروی محرکه و مختل شدن سیستم اعصاب می شود خفه کننده موجب خفگی و مرگ می شود و خون، پس از جذب شدن در خون اثرات سمی خود را ظاهر می کند. عوامل ضد گیاه که روی درختان و گیاهان اثر می گذارد و آن ها را خشک می کند و از بارور شدن خاک و رویش گیاهان جلوگیری می کند. تهیه و تولید عوامل و جنگ افزار شیمیایی عراقی ها برای دستیابی به توان شیمیایی اقدامات زیر را انجام دادند:

- برقراری مناسبات تجاری با کشورهای غربی به منظور خرید فن آوری، مواد و تجهیزات مربوط به جنگ افزار شیمیایی.
- عقد قرارداد خرید تجهیزات فنی گوناگون با شرکت های تولید کننده وسایل شیمیایی در آلمان غربی.
- خرید ترکیبات شیمیایی مربوط به تولید عوامل اعصاب از کشورهای غربی به ویژه آلمان و هند.
- تأسیس کارخانه های ساخت و تولید جنگ افزار شیمیایی به ویژه در شهر سامرا.

برنامه سلاح های کشتار جمعی عراق به گفته دکتر حسین شهرستانی از دانشمندان هسته ای عراق از سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) آغاز و در بخش شیمیایی در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) با کمک تعدادی از شرکت های امریکایی با استفاده از گاز اعصاب و سارین توسعه یافت. ولی اقدام عراق برای کسب توانمندی BW (بیولوژیک) به نوشته دکتر گراهان پی یرسون از محققان ساخت عوامل جنگ های بیولوژیک در دپارتمان صلح دانشگاه برادفورد انگلیس، از سال ۱۹۷۴ میلادی آغاز شد و یکسال بعد در ۱۹۷۵ عراق اجرای ۷۸ پروژه تحقیق و توسعه را در مرکز آل سلمان آغاز کرد. و در سال ۱۹۸۵ قادر به تولید انبوه عوامل میکروبی سیاه زخم و سم بوتولیسم بود. جیمز ولسی رئیس سابق سازمان سیا معتقد است میکروب سیاه



زخم در بسیاری از آزمایشگاه‌های آمریکا قابل دسترسی بود و از سوی کشورهای مختلف و از جمله عراق در سال‌های ۸۰ توزیع شد. اقدام عراق برای دستیابی به تکنولوژی و ذخایر شیمیایی متعاقب شکست‌های عراق و استفاده از جنگ شیمیایی به عنوان یک راه حل ممکن برای مشکلات نظامی‌اش آغاز شد. و فیک سامرایی می‌گوید «بدنبال وارد آمدن تلفات سنگین به صفوف نیروهای ما و احساس نیاز به سلاح بازدارنده که رهبران ایران را از تداوم جنگ باز دارد، اندیشه دستیابی به سلاح‌های شیمیایی، شکل گرفت. نظرات کارشناسی برخی از کشورها از جمله کارشناسان شیمیایی شوروی (سابق) سبب گردید عراق استفاده از سلاح‌ها را مورد توجه قرار دهد.»

در سال ۶۱ وزارت صنایع و پتروشیمی دولت عراق برای خرید ۵۰۰ هزار کیلوگرم مواد شیمیایی موسوم به تیئودیگلیکون برای تولید عوامل غیر اعصاب به شرکتی در بلژیک سفارش داده شد. کشندگی گاز خردل ۱۰ تا ۱۰۰ بار کمتر از عوامل ساده اعصاب می‌باشد، اما تولید و کاربرد و رها کردن آن در یک عملیات واقعی بسیار آسان است. مجروحین گاز خردل به مقدار زیادی خدمات و پشتیبانی نیاز خواهند داشت قرار گرفتن در معرض گاز خردل برای یک مدت کوتاهی می‌تواند سبب کوری یا بروز تاول‌های ۴ تا ۶ هفته‌ای شود.

بنابراین از نظر عراق گاز خردل در مقابله با نیروهای پیاده ایران که اغلب مدت طولانی در مناطق آلوده در حالت ایستامی ماندند و از امکانات پزشکی پشت جبهه نسبتاً محدودی برخوردار بودند، برتری قابل توجهی را نصیب عراق می‌کرد. عراق تا اواخر سال ۶۴ حدود ۱۰ تن از انواع گازها را در ماه تولید می‌کرد، که در اواخر سال ۱۳۶۵ این ظرفیت تولید به بیش از ۵۰ تن در ماه افزایش یافت و در پایان سال ۶۷ عراق می‌توانست بیش از ۷۰ تن گاز خردل و ۶ تن از هر یک از گازهای تابون و سارین تولید کند. توانمندی عراق در تولید گازهای شیمیایی با مشارکت و حمایت بسیاری از شرکت‌های آمریکایی و اروپایی و سایر کشورها صورت گرفت. پس از تجاوز عراق به کویت و افزایش تنش میان آمریکا و عراق تحقیقاتی که انجام شد و گزارشی که عراق به سازمان ملل ارسال شد برابر یک گزارش عراق از ۱۵ شرکت آلمانی، آمریکایی و انگلیسی تجهیزات نظامی دریافت می‌کرد که آلمان ۲۷ شرکت خصوصی و دولتی بیشترین سهم را در برنامه اتمی عراق داشت و آمریکا با ۲۴ شرکت و انگلیس با ۱۱ شرکت فعال مشارکت داشتند. روزنامه الکترونیکی القبس از قول کارشناسان و گزارش‌های ارسالی از عراق آمار دیگری را ارائه کرده است. برابراین گزارش ۹۲ شرکت آلمانی، عراق رابه سلاح‌های هسته‌ای مجهز کردند و در راس تأمین‌کنندگان ۲۲



در این تصویر «عمر خاوا» را می بینید که در اثر بمباران شیمیایی در شهر حلبچه همراه با پسر نوزاد تازه متولد شده اش به شهادت رسیدند.



برنامه های خود تهدید به استفاده از سلاح های شیمیایی را طرح کند. در این برنامه گفته شد ما کسانی را که به خود اجازه می دهند به مرزهای ما نزدیک شوند، نابود خواهیم ساخت، مادر وی نبود و آنان را در اختیار داریم و از آن علیه هرگونه حشراتی که قصد تجاوز به خاک مقدس ما را دارند، استفاده خواهیم کرد. برای نخستین بار عراق به شکل جدیدتری در مقایسه با گذشته با استفاده از هواپیما و توپخانه از سلاح های شیمیایی در عملیات والفجر ۲ در منطقه حاج عمران استفاده کرد. يك خلبان اسیر در اعترافات خود تصریح کرد که با هواپیمای سوخو ۲۲، بمب های شیمیایی را حمل و در منطقه حاج عمران فرو ریخته است.

در عملیات خیبر در جزایر مجنون در سال ۶۲ عراق به نحو برجسته و متفاوتی با گذشته از عوامل شیمیایی با استفاده از هواپیما و توپخانه در چهارده مورد به طور گسترده استفاده کرد. در این عملیات دو هزار و هفتصد نفر مجروح شدند. عراق در عملیات بدر در سال ۶۳ علاوه بر گاز اعصاب و تاول زا از سیانور و خون نیز استفاده کرد. عراق در این عملیات جاده ها، عقبه ها، قرارگاه ها، اوزن ها و اسکله ها را مورد حمله قرار داد. هشام فخری فرمانده سپاه سوم عراق پس از

شرکت امریکایی، ۲۳ شرکت انگلیسی، ۲۱ شرکت فرانسوی، ۱۸ شرکت اتریشی، ۱۱ شرکت بلژیکی، ۱۵ شرکت ایتالیایی، ۱۳ شرکت سوئیسی، ۷ شرکت اسپانیایی، ۳ شرکت ژاپنی، ۴ شرکت هندی، ۵ شرکت کره ای و ۳ شرکت چینی و تعدادی از شرکت های آرژانتینی، برزیلی، مصری، اردنی و ۴۰ شرکت روسی و اوکراینی در لیست فروشندگان سلاح های شیمیایی و هسته ای به عراق قرار دارند. در مورد شرکت ها و کشورهایی که عراق را در ساخت سلاح شیمیایی کمک کردند. رادیو امریکا با اشاره به گزارش سازمان خبرهای دفاعی خاورمیانه در پاریس به رقم دویست شرکت در ۲۱ کشور جهان اشاره می کند و به نقل از رئیس مرکز ژنیتال در پاریس در مورد این گزارش می گوید: «در گزارش از ۲۰۷ شرکت نام برده می شود که ۸۶ شرکت آلمانی هستند.» گزارش مورد بحث هم چنین از ۱۸ شرکت امریکایی که دولت صدام از تجهیزات و فرآورده های آن ها برای مقاصد نظامی استفاده کرده است نام می برد. به کارگیری در جنگ افزایش توانمندی عراق در تهیه و تولید عوامل جنگ افزار شیمیایی همراه با نگرانی از شکست و طولانی شدن جنگ سبب گردید پس از عملیات والفجر يك برای نخستین بار عراق از طریق رادیو صوت الجماهير در یکی از

این موضع‌گیری ارتباطی با تلاش برای گسترش مناسبات دو کشور ندارد. آرمیتاژ بعدها در همین زمینه می‌گوید: «انگیزه اصلی واشنگتن به برقراری رابطه با عراق و نگرانی از پیروزی ایران در جنگ با عراق سبب گردید دولت آمریکا واکنش درخور توجهی نشان ندهد.» در چارچوب همین ملاحظه، برابر سند محرمانه‌ای روزنامه شرق الاوسط به نقل از آن در گزارش خود می‌نویسد: «رضایت پنهانی آمریکایی‌ها از استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی کاملاً واضح و مشهود است و آن همسو با منافع آمریکا ذکر شده است. هم‌چنین صدام به استفاده از این سلاح تحریک و تشویق شده است. دولت انگلیس نیز با وجود درخواست ایران برای محکوم کردن کاربرد سلاح‌های شیمیایی توسط عراق، هیچ واکنشی نشان نداد و این اتهام را رد کرد و یک نماینده مجلس گفت: ما انزجار خود را از بکارگیری سلاح‌های شیمیایی به هر دو طرف متخاصم اعلام کرده‌ایم.»^۱ یک مقام وزارت خارجه انگلیس نیز اعلام کرد دولت انگلیس مقررات صادرات مواد شیمیایی به ایران و عراق را سخت‌تر کرد. به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی به صورت تدریجی علاوه بر اینکه عنصر جدیدی را وارد معادلات نظامی کرد، تأثیرات قابل ملاحظه‌ای بر روند جنگ و نتایج عملیات‌ها داشت، برابر گزارش جمهوری اسلامی به کنفرانس خلع سلاح، تعداد حملات شیمیایی عراق از دی ماه سال ۱۳۵۹ تا اسفند ۱۳۶۶ جمعاً ۲۴۲ مورد بود که قربانیان آن ۴۴ هزار نفر ذکر شده است.

هم‌چنین برابر گزارشی که بغداد در پاسخ "مانس بلیکس" رئیس بازرسان تسلیحاتی، درباره ۶ هزار بمب شیمیایی مندرج در یک سند، مدارکی را نشان داده است که در جنگ علیه ایران به کار برده است. در مجموع کاربرد سلاح شیمیایی تأثیر عمده‌ای از لحاظ تلفات و ضایعات و تضعیف روحیه نظامیان و مردم ایران بر جنگ گذاشت. "گردزن" در مورد درس‌های استفاده از سلاح‌های شیمیایی در جنگ می‌نویسد: «وقتی نیروهای نظامی احساس کنند بی‌دفاع هستند، ممکن است با تحمل تلفات محدود از مقاومت دست کشیده و فرار کنند. مردمی که از حملات شیمیایی در هر اسند، ممکن است به راحتی از حمایت از جنگ دست بردارند.» خوانندگان گرامی جهت اطلاع بیشتر از این موضوع می‌توانند به جلد چهارم کتاب نقد و بررسی جنگ ایران و عراق «روند پایان جنگ» از انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ مراجعه کنند.

عملیات بدر طی مصاحبه‌ای گفت کشورش حق استفاده از سلاح شیمیایی را برای خود محفوظ نگه می‌دارد. رادیو بغداد نیز اعلام کرد: «در برابر اصرار ایران بر ادامه جنگ، عراق مجاز خواهد بود با هر اسلحه خطرناک و سوزاننده‌ای از خود دفاع کند.» نحوه استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی در عملیات خیبر و بدر در سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ نشان می‌داد عراق به صورت فزاینده‌ای گروه‌های جنگ شیمیایی خود را در قالب نیروی نخبه درآورده است و تدریجاً وسایل هدف‌گیری و پرتاب را با پیش‌بینی "الگوهای باد" بهبود بخشید که آثار آن در سال‌های بعد به‌ویژه در حلبچه آشکار شد. عراق در این مرحله، علاوه بر گاز خردل از گازهای اعصاب استفاده کرد که تأثیر عمده‌ای بر افزایش تلفات ایران داشت. هم‌چنین عراق با افزایش تولید گازهای ساین و تابون، در عملیات فاو در سال ۱۳۶۵ به نحو گسترده‌ای از آن‌ها استفاده کرد.

مجامع بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ در استفاده گسترده عراق از سلاح‌های شیمیایی سکوت اختیار کردند و تنها در ۳۰ مارس ۱۹۸۴ میلادی (۱۰ فروردین ۱۳۶۳) اولین واکنش را شورای امنیت از خود نشان داد ولی عراق به آن بی‌توجهی کرد. پس از عملیات خیبر که سوم اسفند ۱۳۶۲ آغاز شد، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد عراق در جنگ از گاز سمی استفاده کرده است. در پی آن نیز آمریکایی‌ها در مارس ۱۹۸۴ میلادی (اسفند ۶۲) به‌کارگیری سلاح شیمیایی را محکوم کردند. واکنش آمریکا در برابر عراق در حالی صورت می‌گرفت که آمریکا بدلیل نگرانی از شکست عراق در جنگ و شکست آمریکا در خاورمیانه بدنال برقراری ارتباط با عراق بود. به همین دلیل جانان‌تان هوو، از اداره سیاسی نظامی وزارت خارجه در نامه‌ای مورخ ۱ نوامبر ۱۹۸۳ خطاب به جرج شولتز نوشت: «عراق به صورت روزمره از سلاح شیمیایی استفاده می‌کند و برای حفظ اعتبار سیاستمان در خصوص سلاح‌های شیمیایی باید به این مسئله اشاره کنیم. ولی برای کاخ سفید اهمیت صدام در مقابله با ایران بیش از اینها بود. لذا در فرمان ریاست جمهوری شماره ۱۱۴ مورخ ۲۶ نوامبر همان سال به امضاء ریگان، اشاره‌ای به این مسئله نشد.»

در نتیجه پس از واکنش آمریکا در محکوم کردن استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی، بلافاصله رامسفلد در سفر دوم خود به عراق در فروردین سال ۶۳ مایل بود به صدام توضیح بدهد که



[عملیات مطلع الفجر]



مدت عملیات

۲۷ روز |



منطقه عملیات

گیلان غرب - شیاکوه |



رمز عملیات

یا مهدی (عج) ادرکنی |



هدف عملیات

آرادسازی ارتفاعات استراتژیک غرب شیاکوه و
گیلان غرب در جبهه میانی
فراهم شدن مقدمات برای آرادسازی قصر شیرین و
نفت شهر
تصرف ارتفاعات شیاکوه، چرمیان و تنگ قاسم آباد

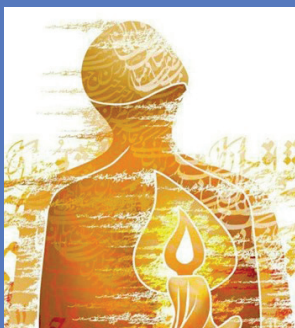


انهدام یگان دشمن

۱۸۴۰ | کشته، زخمی و اسیر |
انهدام تعداد بسیاری از ابزار و ادوات
جنگی دشمن
آرادسازی ارتفاعات استراتژیک و روستاهای
منطقه



دیدهبان



۲۰
هنر، فرهنگ، انقلاب



۳۶
هنوز نتوانسته‌ایم دفاع مقدس را به تصویر
بکشیم



۵۱
من در میان آتش و خون ایستاده‌ام



۴۵
ادبیات پایداری در دوران معاصر

علیرضا زرین دست در گفت و گو با سرو مطرح کرد؛

هنوز نتوانسته ایم دفاع مقدس را به تصویر بکشیم



سمانه افتخاری

علیرضا زرین دست از جمله مدیران فیلمبرداری سینمای ایران است که از سال ۱۳۴۶ و با فیلم وسوسه شیطان وارد این عرصه شد و در طی این سال ها تلاش او در بخش در دوره های مختلف جشنواره فیلم فجر و جشنواره های خارجی است. او معتقد است سینماگران باید برای ماندن در این عرصه دارای خلاقیت های استثنایی و ویژگی های پدیده بودن باشند. پدیده ها نیروهایی هستند که دنبال رو دارند یعنی دیگرانی آثار و روند فعالیت آن ها را الگوی خود قرار می دهند و از همین افراد، گاه استعدادهایی به منصفه ظهور می رسند که به مرور تبدیل به فیلمسازی مستقل می شوند اما در مواردی هم با آشفته بازاری مواجه هستیم که افرادی که نه تنها آن استعداد دارند بلکه حضورشان موجب شده که جای استعداد های دارای امتیازات خوب و ویژگی های بارز تنگ شده و متأسفانه قانع هم نمی شوند که برای حضور در عرصه سینما مناسب نیستند و به هیچ وجه حاضر نیستند سینما را رها کنند. آنچه می آید گفت و گویی است با او.



آقای زرین دست با توجه به گذشت بیش از ۴ دهه از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و نظر به فراز و نشیب‌هایی که عرصه سینمایی این سال‌ها پشت سر گذاشته است، نظر خود را درباره روند حرکتی این حوزه بفرمائید و اینکه اساساً سینمای ایران را سینمای موفقی می‌نامید؟

سینمای ایران از آن جهت موفق است که در مجامع بین‌المللی بخشی ویژه برای نمایش فیلم‌های ایرانی در نظر گرفته‌اند. به هر روی سینماگران ما توانسته‌اند در فستیوال‌های بین‌المللی جوایزی را دریافت کنند به ویژه در حوزه سینمای دفاع مقدس در بسیاری از موارد آثار درخور توجهی را شاهد بوده‌ایم چرا که هشت سال دفاع مقدس ما دارای وقایع و مستنداتی است که بعید می‌دانم علی‌رغم تمام تلاش‌ها، سینمای دفاع مقدس توانسته باشد حماسه‌های آن دوران را در قالب سینما به تصویر کشد. با توجه به تعداد فیلم‌هایی که در زمینه دفاع مقدس ساخته شده و من به عنوان فیلمبردار با آن پروژه‌ها همکاری داشته‌ام این را می‌گویم که ما وقایع بسیار زیاد و فوق‌العاده‌ای را در سال‌های دفاع مقدس شاهد بودیم که سرشار از ایثار هستند و ما هنوز نتوانسته‌ایم این وقایع را تبدیل به فیلم و تصویر کنیم. بدون شک آثاری درخور در زمینه دفاع مقدس تاکنون ساخته شده‌اند اما امیدوارم بتوانیم بیش از پیش حماسه‌های به وجود آمده را در قالب سینما به تصویر کشیم. خون شهدای ما در هشت سال دفاع مقدس گواه تمام جوانمردی‌ها و حماسه‌ها است و باید فیلم‌هایی را در این زمینه بسازیم که به شکلی ارزشمند و ماندگار آن دوران را به تصویر کشد و ماندگار سازد.

شما از اواخر دهه ۴۰ وارد عرصه سینما شدید و می‌توان گفت که شما هم سینمای پیش از انقلاب و هم پس از انقلاب را تجربه کرده‌اید. اگر بخواهید مقایسه‌ای میان فضای کار در هر دو دوره داشته باشید به چه نکاتی اشاره می‌کنید و به نظر شما این دو بخش چه تفاوت‌هایی با یکدیگر از بعد سینمایی و حرفه‌ای دارند؟

البته که این دو دوره چندان با یکدیگر قابل مقایسه نیستند، چرا که ما در سال‌های پیش از انقلاب باید در حالی با سینمای غرب رقابت می‌کردیم که توان چندان برای انجام این کار نداشتیم در نتیجه سینمای ایران ترکیبی از مقولات مختلفی بود تا بتوان آن را

سینما نامید. البته منکر این نیستیم که در میان آثار ساخته شده پیش از انقلاب، آثاری با ارزش و قابل اعتنائیز ساخته شدند اما پس از انقلاب تنها هدفمان ساخت فیلم خوب نبود، بلکه راهی هموار شد که توانست علاقه‌مندان به سینما را جذب کرده و از میان اینها استعداد‌های فوق‌العاده‌ای کشف و جذب عرصه سینما شدند و بسیاری از آن‌ها امروز خود در زمینه سینما مدرس هستند. من خودم را مثال می‌زنم که برای ورود به بخش فنی سینما و عرصه فیلمبرداری، هفت‌خوانی را پشت سر گذاشتم اما پس از انقلاب با راه‌اندازی مراکز آموزشی و پیشرفت تکنولوژیکی و دسترسی جوانان به دوربین‌های فیلمبرداری، راه‌یابی به مشاغل سینمایی بسیار تغییر کرده و سهولت یافته اما اینها دلیلی بر این نیست که تولیدات سینمایی به سمت سادگی سوق یابد. طی سال‌های اخیر بسیاری از فعالان جوان در عرصه سینما، آثاری بسیار ارزشمند و درخور ساخته‌اند و برخی از فیلم‌ها به لحاظ کارگردانی، فیلمبرداری و سایر امور فنی بسیار قابل قبول هستند. به نظر من سینمای پیش و پس از انقلاب اسلامی ایران به شکلی متصفانه قابل مقایسه با هم نیستند و به لحاظ آنچه پس از انقلاب برای سینمای ایران رخ داد، اختلاف زیادی میان این دو سینما وجود دارد.

شما به فضا و بستری اشاره کردید که شاید در گذشته کمتر وجود داشته، به هر روی این سختگیری‌ها موجب شد که افرادی کاربلد و حرفه‌ای در مسند کار بنشینند؛ اما امروز درهای ورود به عرصه سینما باز است و هر فردی با هر میزان از استعداد و هر شکلی از طرز تفکر می‌تواند فرصت حضور در این حوزه را پیدا کند. ضمن اینکه سینمای دیجیتال هم موجب شده که هر فردی به ظن خود یک فیلمبردار باشد و بتواند در این عرصه فعالیت کند. نظر شما در اینباره چگونه است؟

دقیقاً تمام این مواردی که به آن اشاره داشتید در سینمای ایران اتفاق افتاده است. خیلی‌ها هستند که برای امور فنی سینما مناسب نیستند اما از آنجا که سینما این خاصیت را دارد که شبیه طبیعت و دریا زواید را از خود جدا کرده و به سمت ساحل هدایت کند، شما نمی‌توانید با فیلم‌های بد در سینما باقی بمانید. ممکن است روند فعالیت این افراد با یک یا دو فیلم ادامه یابد و حتی به واسطه برخی پارتی‌بازی‌ها جوایزی هم دریافت کنند اما اینگونه نمی‌توان در سینما ماندگار بود. ماندگار بودن در سینما منوط به

این است که هفت سال توانایی خود را در این عرصه به اثبات رسانید، هفت سال خود را به اثبات رسانید و برای ماندگاری هر سال بهتر از سال قبل باشید. سینماگران باید برای ماندن در این عرصه دارای خلاقیت‌های استثنایی و ویژگی‌های پدیده بودن باشند. پدیده‌ها نیروهایی هستند که دنباله‌رو دارند، یعنی دیگرانی آثار و روند فعالیت آن‌ها را الگوی خود قرار می‌دهند و از همین افراد، گاه استعدادهایی به منصه ظهور می‌رسند که به مرور تبدیل به فیلمسازانی مستقل می‌شوند، اما در مواردی هم با آشفته‌بازاری مواجه هستیم که افرادی که نه تنها آن استعداد را ندارند بلکه حضورشان موجب شده که جای استعدادهای دارای امتیازات خوب و ویژگی‌های بارز تنگ شده و متأسفانه قانع هم نمی‌شوند که برای حضور در عرصه سینما مناسب نیستند و به هیچ وجه حاضر نیستند سینما را رها کنند. امروز شاهد آنیم که انبوهی از افراد برای حضور در سینما وارد عرصه آموزش می‌شوند اما به دلیل افزایش تعداد آموزشگاه‌های خصوصی، نتیجه امر و خروجی، لشکری عظیم برای فعالیت در سینمای ایران و فیلمسازی است که تمایل دارند بسیار زود در این عرصه به قله رسند.

۶۶

ما وقایع بسیار زیاد
و فوق العاده‌ای را در
سال‌های دفاع مقدس
شاهد بودیم که سرشار
از ایثار هستند و ما هنوز
نتوانسته‌ایم این وقایع
را تبدیل به فیلم و تصویر
کنیم.

۹۹

آقای زرین دست چشم‌انداز شما برای آینده سینمای ایران چگونه است و به نظر شما با توجه به افزایش روزافزون تعداد هنرجویان عرصه سینما، آیا می‌توان آینده درخشانی را برای این عرصه متصور بود؟
قطعاً سینمای ایران می‌تواند آینده درخشانی داشته باشد اما یادتان باشد که دانشکده و آموزش تنها برای پررنگ کردن حضور افراد با استعداد نیست، بلکه همین آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها فضاهایی هستند که افراد بی‌استعداد را هم به خوبی معرفی می‌کنند. به هر روی فردی که خلاقیت و گزینه دارد، تحت هر شرایطی خود را از محیط و فضا جدا کرده، همگان به سمت او اشاره کرده و از آن فرد به عنوان استعدادی جدید در عرصه سینما یاد می‌کنند. این همان چیزی است که در میان این تعداد فعال و سیاهی لشکر در عرصه سینما خود را به خوبی معرفی کرده و خواهند کرد.

با تمام این اتفاقات اگر بخواهیم از بعد دیگری به شرایط حاکم بر سینمای ایران نگاه کنیم درمی‌یابیم که بسیاری از آثار چه به لحاظ فنی، چه موضوع و محتوا و چه در بعد گیشه روزهای خوبی را پشت سر نمی‌گذارند و شاهد اتفاقات در خوری نیستند. با توجه به این بخش، آیا می‌توان امید داشت که سینمای اجتماعی ایران از این فضا سربلند خارج شود؟

افرادی که در مسند مدیریتی سینما حضور دارند، باید دارای نقش هدایتی و حمایتی باشند. سینما را نمی‌توان به حال خود رها کرد چرا که نتیجه این امر اکران آثاری با اسامی و موضوعات عجیب و غریب است. کافی است شما نگاهی به عناوین آثار سینمایی طی سال‌های اخیر ببیند. این پرسش در ذهن شما شکل می‌گیرد که این اسامی چه ارتباطی

می شوند و همین دیدگاه به جشنواره های سینمایی هم ورود پیدا کرده است. همه اینها متأسفانه دست به دست هم داده و شرایط حاکم بر سینمای ایران را به لحاظ نوع قصه ها و موضوعات به نحوی رقم زده که بسیاری از اینها غیر قابل تحمل هستند.

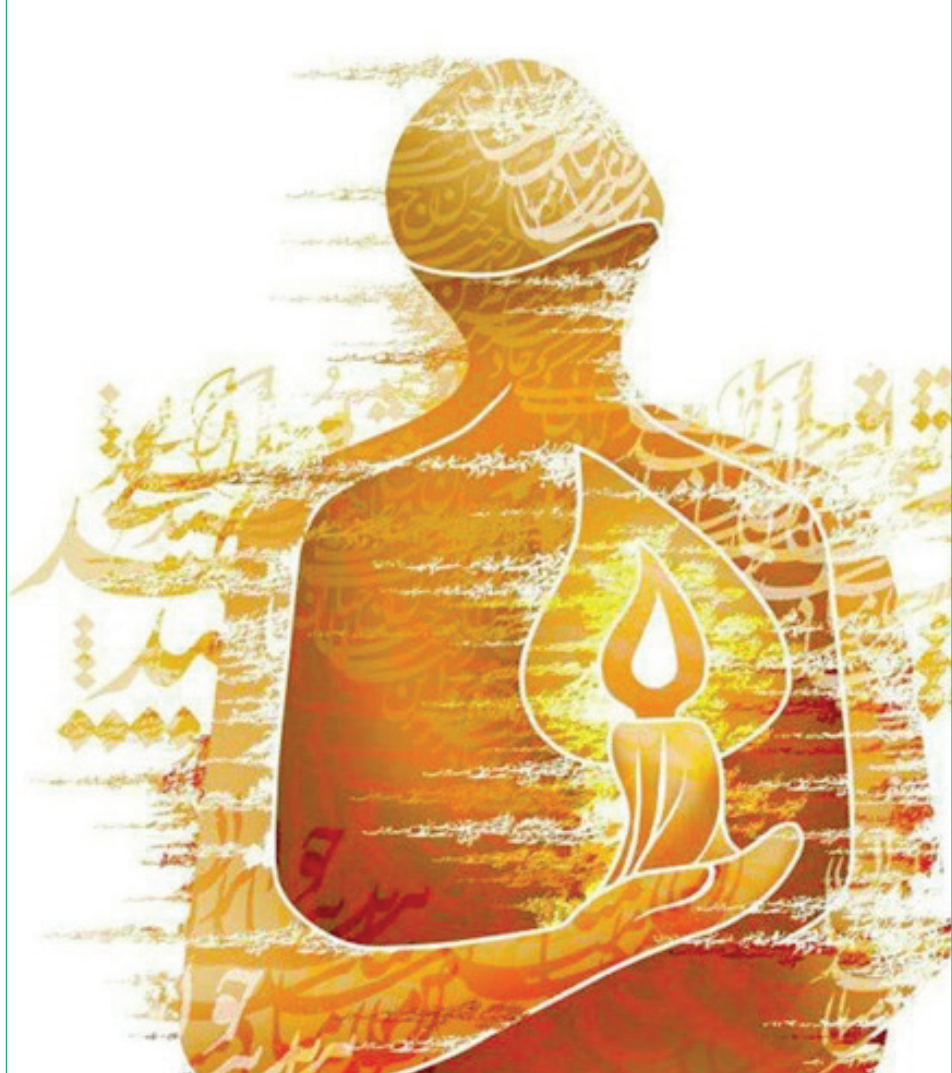
با توجه به اشاره ای که به جشنواره های سینمایی در ایران داشتید، جشنواره فیلم فجر را تا چه اندازه موفق می دانید. از جشنواره فیلم فجر به عنوان ویرترین سینمای ایران یاد می شود اما آیا به زعم شما این رویداد توانسته رسالتی که پرورش داشته را به درستی انجام داده و آن را به سر منزل مقصود رساند؟

بسیاری از افرادی که در عرصه فیلمسازی فعالیت می کنند، این فرصت را به دست می آورند که در جشنواره فیلم فجر حضور یافته و در فضایی رقابتی در کنار دیگر سینماگران قرار گیرند. جشنواره فیلم فجر از بسیاری جهات عملکرد موفقی داشته است اما به هر روی شاید یکی از اشکالات جشنواره فیلم فجر این است که در مدیریت بخش های مختلف کمی ضعیف عمل کرده است و در مقام رویدادی بین المللی نتوانسته آنگونه که باید عملکرد مطلوبی داشته باشد. شاید بهتر بود بخش داخلی و خارجی جشنواره فیلم فجر و همچنین اختتامیه هر دو بخش در یک روز برگزار می شد. اینگونه تعداد سخنرانی ها نیز کاهش می یافت، اجراها محدودتر و سرگرم کننده تر بودند و نیازی هم به این نبود که یک بخش در ماه بهمن و بخشی دیگر در اردیبهشت ماه برگزار شود. اینها نکاتی مهم هستند و به هر روی باید بررسی کرد که چه مسئله ای موجب تفکیک این دو بخش از یکدیگر شده است. بخش بین الملل جشنواره فیلم فجر، سال به سال با انرژی و انگیزه کمتر برگزار می شود و تنها شاهد آنیم که تماشاگرانی محدود از آثار این بخش دیدن می کنند که شاید دلیل حضور بسیاری از افراد در این فضا، صرفاً سرگرمی و امکانات رایگان جشنواره باشد. زمانی که شما در بخش بین الملل جشنواره فیلم فجر حضور پیدا می کنید در می یابید که افرادی خاص در این رویداد حضور به هم می رسانند و به هیچ عنوان نمی توان گفت که افراد حاضر در جشنواره و مخاطبان آن از طیف های وسیع و علاقه مندان واقعی سینما به شکل گسترده از سراسر کشور هستند.

با موضوع فیلم ها در ایران دارند. بسیاری از این نام ها دارای اسامی برگرفته از غرب و حتی نام شهرها و کشورهای خارجی هستند و این بسیار عجیب است که وقتی فیلم ها در این کشور ساخته می شوند و نام بازیگران ایرانی در آن دیده می شود، فیلم هایی می بینیم که نامشان برگرفته از اسامی غربی بوده و حاصل چنین رویدادی، به نبود نگاه حمایتی در سینما باز می گردد. هدایت و حمایت در سینما یعنی فیلمنامه ها باید رصد شوند، نیروهایی که قرار است در سینما کار کنند باید از یک سو هدایت شوند و فیلمنامه ها از طریق همان سازمان هایی که وظیفه هدایت و حمایت را بر عهده دارند استخدام شوند، کاری که در دهه ۶۰ انجام می شد. گروهی همچون آقایان انوار، بهشتی و سایر همکارانشان همین فعالیت را انجام می دادند. نه خیلی مستقیم اما به هر روی بخشی از مدیریت آن ها به شکل نامرئی فیلمنامه هایی را برای حضور در سینما انتخاب می کرد که حاصل آن سینمایی بود که در دهه ۶۰ استثنایی و فوق العاده بودند. مادر دهه ۶۰ شاهد آثاری بودیم که با موضوعاتی بسیار خوب و متنوع انتخاب می شدند و هر یک دارای جذابیتی منحصر بفرد بودند. هر فیلمنامه بخش هایی از مسائل اجتماعی را منعکس می کردند بنابراین یکی از دلایل به وجود آمدن شرایط فعلی در عرصه سینما به این امر بازمی گردد که فیلمنامه هایی که تبدیل به فیلم می شوند، آنگونه عمیق رصد نمی شوند. همین امر موجب می شود که صحبت هایی مبنی بر حذف پروانه فیلم به گوشمان رسد. این پروانه هنوز حذف نشده، شاهد چنین اوضاعی هستیم چه رسد به اینکه حذف شود. شاید من در مقامی نباشم که برای خروج از این وضع پیشنهادی داشته باشم اما این را می توان گفت که سینما در کشور ما باید در قالب اشکال هدایتی و حمایتی به راه خود ادامه دهد.

آقای زرین دست با تمام آرمان ها آیا در گذشته تصور می کردید که روزگاری سینمای ایران به وضعیت فعلی دچار شود؟

اینکه امروز اتفاق افتاده و شاهد آن هستیم را خیر، اما به واقع در دهه ۶۰ و ۷۰ اوضاع بهتری بر سینمای ایران حاکم بود. مادر آن زمان با سینمایی آرمانی مواجه بودیم. شکل آثار سینمایی در دو دهه اخیر تغییر کرده و نگاه های مدیریتی و تصمیم گیری ها به گونه ای دسته بندی شده که فیلم های خاص دارای برجستگی



هنر، فرهنگ، انقلاب

دغدغه‌های فرهنگی رهبر معظم انقلاب اسلامی و امرآتش به اختیار

کتاب «دغدغه‌های فرهنگی» که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۰ توسط نشر صهبا به چاپ رسیده، شرح مزجی یکی از بیانات محوری مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۳ است که با استفاده از دیگر بیانات معظم له تکمیل شده است. به قول یکی از دوستان اهل فضل این کتاب مانیفست اهالی فرهنگ و هنر انقلاب اسلامی است که خوانش آن می‌تواند افق‌های تازه‌ای را پیش چشم مخاطبان بگشاید.

نکته متمایز کتاب البته پرداختن به فرهنگ توسط یک روحانی اهل فرهنگ است، هیچ جای تردیدی نیست که رهبر انقلاب چه در سال‌های پیش از رهبری و چه پس از آن جزو مهمترین شخصیت‌های فرهنگی کشور بوده و هستند، هرچند در تصور عموم مردم بیشتر ذیل شخصیت سیاسی‌شان قرار گرفته‌اند.



محمد نصیری

«عامل دیگر که امتحان بسیار بزرگی بر سر راه همه است، عامل دنیا و جلوه‌های فریبنده‌ی آن است. در جبهه‌ی خودی، برخورداری مادی کم و امکانات، ناچیز بود. جلوه‌های دنیا پر جاذبه است و چشم‌ها و دل‌ها را می‌فریبد؛ چنان که بعضی از کسان را فریفت. ماهی وقتی به طمع خوردن کرم، قلاب را فرود داد، دیگر کار تمام شده است. بخش‌های مهم نهج البلاغه بخش زهد و بی‌رغبتی به دنیا و بی‌اعتنایی به مظاهر فریبنده و جلوه گردنیاست. این یکی از مهم‌ترین بخش‌های نهج البلاغه است، چه در کلمات قصار، چه در خطبه‌ها و چه در مکاتیب و نامه‌ها، بخش‌های زیادی مربوط می‌شود به بی‌اعتنایی و زهد نسبت به دنیا. سید رضی می‌گوید: وقتی که علی علیه السلام درباره‌ی زهد در دنیا و بی‌رغبتی و بی‌اعتنایی به این تجملات و زیورها و غرورها و فریب‌ها و انگیزه‌ها و جاذبه‌های دنیا حرف می‌زند جوری حرف می‌زند که شما تصور می‌کنید که گوینده‌ی این کلمات جز زهد و جز بی‌رغبتی به دنیا هیچ کاری و شیوه‌ای و منشی در زندگی ندارد. امیرالمومنین (ع) که درباره‌ی دنیا و ترک دنیا و زهد و این حرف‌ها بحث می‌فرماید، خود او جزء پرکارترین و پرتحرک‌ترین و درمیدان‌ترین افراد است. پس زهد به معنای ترک فعالیت و بردن از جامعه و مردم نیست. حالایی به چه معناست؟ به معنای غرق نشدن در شهوت‌ها و هوس‌های دنیا، به معنای جدی نگرفتن لذت‌های دنیوی است، به معنای قربانی نکردن هدف‌های انقلابی و اصيل و سازنده‌ی اسلام در پیش پای قدرت طلبی‌ها و انگیزه‌ها و خودخواهی‌ها و دنیا طلبی‌ها. امروز آن چیزی هم که باید خیلی از آن ترسید، «تکالب بردن» است، تکالب بر حطام دنیاست. «تکالب» تعبیر خیلی پرمغزی است. تکالب یعنی مثل دو سگ بر سر یک جیفه به جان هم افتادن! این تکالب است. سعی کنیم هر چه ممکن است این جیفه‌ها از محیط زندگی ما دور شود، کنار برود. بالاخره جوانان دیروز که مبارزه می‌کردند و فعال بودند، خوب بودند، با اخلاص و با نشاط، پابره‌نه در میدان بودند. حالا ما به افراد مسن، پیرمرد و با محاسن سفید تبدیل و وارد نسل دیگری شده‌ایم. حالا فرزندان ما به میدان آمده‌اند. باید سعی کنیم آن‌ها مثل دیروز ما باشند. باید سعی کنیم آن‌ها هم به دنیا با این چشم نگاه کنند. دنیا هم که می‌گوییم، فقط پول و خانه و خودرو شخصی نیست. چیزهای دیگر هم هست. اسم در کردن، تعریف شنیدن، ستایش

اصل مبنایی کتاب را می‌توان در نگاه رهبری به امر فرهنگی جستجو کرد؛ فرهنگ امری باری به هر جهت نیست، اساس است، نه تنها اساس انقلاب، که اساس تفکر و دین، لذا تعارض و تضاد منافع در مبنایی است که درگیری بین جریان‌های اجتماعی را به وجود می‌آورد و گروه‌هایی مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. آنکه در سنگر فرهنگ می‌جنگد باید از قدرت و تجهیزات دشمن شناخت داشته باشد، «اگر کسی خیال کند که جبهه دشمن با هم تشکل دارند و آدم‌های پیگیری هستند، به شدت در اشتباه است. شاید معدودی باشند که آن جماعت را به قدر من شناخته باشند. آن جماعت را من می‌شناسم. آدم‌هایی بی‌عرضه هستند و خصوصیتشان اساساً ضعف و ترس است.»

این خصیصه‌ی اصلی جبهه‌ی مقابل ماست، آنکه تنها جبروتی ظاهری را در قالب رسانه و هنر و تبلیغات به چشم مردم می‌نمایاند و در باطن تهی و پوچ است. فرصت برای سرباز فرهنگی مهیاست، او باید با پرداختن به اصول و آموزه‌های خود راهی باز کند و از حقیقت اعتقاد خود بگوید، در دام ظواهر فرهنگ غربی نیفتد و نقطه‌ی اتکاء اثر فرهنگی خویش را بر داشته‌های فرهنگ غنی اسلامی و ایرانی بنا کند.

«یک عامل دیگر از عوامل هضم جبهه‌ی خودی و سایش آن، کشیده شدن پای عناصر این جبهه به دعوای خطی است که در برهه‌ای از زمان، در این کشور واقعاً فاجعه آفرید. ناگهان بین سیاسیون، نمایندگان مجلس و برخی دیگر از مسئولین، دعوایی بروز کرد که اصل آن دعوای موجه نبود. هر دو خط، بلاشک، در حدی جرم داشتند. هر دو خط، هم آدم‌های بسیار خوب داشتند، هم آدم‌های ناباب داشتند، هم آدم‌های متوسط داشتند.»

بسیار دیده‌ایم که نیروهای انقلابی در زمینه‌های فرهنگی دچار خلط سیاست با فرهنگ شده و به نوعی جناحی می‌شوند، کشاندن دعوای جناحی به کار فرهنگی و هنری می‌تواند همان خسارتی را به انقلاب وارد کند که دشمنان سال‌ها برای تحقق آن برنامه‌ریزی و هزینه کرده‌اند. این اتفاق را نمی‌توان با سهو یا اشتباه توجیه کرد، بلکه ناشی از رخنه کردن حب دنیا در دل هاست، کسی که کار فرهنگی می‌کند بیش و پیش از هر چیز باید تکلیف خودش را با دنیا روشن کند، چرا که هدف انقلاب گذشت از دنیاست و نشان دادن این راه به انسان‌هایی که اسیر و زمین‌گیر شده‌اند.



البته برخی از صاحبان قلم با تأسی از گزاره‌ی «هنر برای هنر»، که در فلسفه و حکمت هنر مغرب زمین جریان دارد، سعی دارند القا نمایند که هر هنری لزوماً دارای ارزش نیست و با این گزاره، تفکیک هنر ارزشی و غیرارزشی را به طور مبنایی از موضوعیت خارج کنند. در حالی که منطقاً نمی‌توان بیان هنری را از مقوله‌ی ارزش (با هر معیار و مناطقی) تفکیک نمود. راه دیگری که در فلسفه‌ی هنر غربی به روی خود می‌کشاند تا از مفهوم ارزش فرار کنند، واژه‌سازی‌های فرعی برای غافل نمودن ذهن از مفهوم اصلی است. به عنوان مثال، در گرگه‌هایی از فلسفه‌ی هنر، آن‌ها «ارزش» را به «سود» تبدیل می‌کنند که به زعم خود، از ارزیابی‌های ایدئولوژیک دور شوند و از سویی دیگر، به جنبه‌های سوداگرانه‌ی آن توجه نمایند. جهت دار بودن هنر انقلابی مهمترین تفاوت جریان هنری انقلابی با هنر غرب‌گرا است. مبانی ارزش‌های انقلابی، دینی و اسلامی منشأ جهت دار بودن هنر متعهد و انقلابی است. در هنر متعهد تمام مفاهیم و مصادیق به دو دسته حق و باطل تقسیم بندی شده است. هنرمندان انقلابی باید همیشه هدف و جهت خود را در خلق آثار مشخص کنند چرا که هیچ اثر هنری نمی‌تواند بدون جهت تولید و عرضه شود.

شنیدن، تمتعات ناروا و نادرست جنسی و همه امکاناتی که نفس انسان آن‌ها را می‌خواهد؛ دنیا و جلوه‌های آن است. چنین وسوسه‌هایی هم در عده‌ای پدید آمد. البته عده زیادی واقعاً ایستادند و مردانه مقاومت کردند. ولی بعضی از افراد هم به ندرت در مقابل این وسوسه‌ها و جلوه‌های دنیوی، پایشان سست شد.»

فرارتن از دنیا و دنیاخواهی نقطه‌ی ابتدایی خلق هنر انقلابی، ارزشی و دینی است، هنری که می‌تواند دغدغه‌های فرهنگی رهبری را تا حدود زیادی پوشش دهد و جامعه را به سمت و سوی حقیقت سوق دهد.

هنر ارزشی، هنری است که واجد یک یا چند ارزش فکری، فرهنگی، اعتقادی، اجتماعی و زیبایی‌شناسی است و ارزش هنری، ناظر به بیان هنرمندانه‌ی یک یا چند ارزش است. آنچه میان این دو برداشت، مشترک است، آن است که ارزش و هنر وجود دارند و هر دو با هنروری و ارزش‌مداری تحقق می‌یابند؛ تا جایی که نمی‌توان هنر را بدون ارزش و ارزش را بدون بیان هنری، محقق نمود. به عبارت دیگر، نمی‌توان این دو مقوله را از یکدیگر تفکیک نمود.



هنر و حیانی و ریشه داشتن در معنویت از جمله ویژگی‌های هنر متعهد و انقلاب است. هنری در برابر هنر انقلاب وجود دارد که بدون اصالت بوده و هیچ نقطه وصلی با معنویت ندارد. امام خمینی (ره) با انقلاب اسلامی هنر و ادبیات اصیلی را که مدت‌ها زیر بار شیطننت مستکبران دفن شده بود، احیا کرد. پیوند هنر اسلامی با فطرت پاک انسانی از دیگر ویژگی‌های هنر انقلابی و متعهد است و فرم هنری در کنار محتوا از جمله رکن‌های اصلی تولید اثر انقلابی و هنر متعهد است. اندیشمند فرزانه، شهید سید مرتضی آوینی در معرفی ویژگی‌های هنر رایج امروزی غرب می‌نویسد: «هنر غربی حدیث نفس است؛ نه حدیث شیدایی حق. هنر غرب بیان خودپرستی انسان امروز است، هنری شیطنانی است؛ حال آن که هنر حقیقی، حدیث شیدایی حقیقت است». هم چنین در جایی دیگر می‌خوانیم: «در عالم ظاهر، آفاق سحر و معجزه خیلی به یکدیگر شبیه هستند. جادوگران نیز با سحر و جادو ظاهراً کاری شبیه به معجزه انبیا انجام می‌دهند، اما در حقیقت، فقط معجزه وجود دارد و سحر و جادو جز فریبی بیش نیست. آفاق هنر رحمانی و هنر شیطنانی

نیز خیلی به یکدیگر شبیه هستند، اما جز اهل حق کسی آن دو را از یکدیگر تمییز نمی‌دهد». ایشان در جایی دیگری می‌نویسد: «تمدن غربی در جستجوی بهشت زمینی است. سیر تاریخی هنر در غرب، با غایتی این چنین طی شده است و در هر یک از ادوار، قالب‌هایی که برای کار هنری اتخاذ شده، لاجرم مظهر همان روح تاریخی است که آن دوره را از سایر ادوار متمایز می‌سازد».

شهید آوینی معتقد بود ادبیات، شأنی از شئون است که انسان در آن متحقق می‌شود و بنابراین، همه تحولاتی که برای بشر روی خواهد نمود، خواه ناخواه در ادبیات ظهور خواهد کرد. او می‌گفت:

«با انقلاب اسلامی، انسانی دیگر پای به عالم ظهور نهاده است که این انسان، طرحی نو در خواهد انداخت و عالمی دیگر بنا خواهد کرد و از مقتضیات این عالم جدید، یکی هم آن است که ادبیات و هنر دیگری پای به عرصه تحقق خواهد نهاد. از نظر ما، هنر انقلاب ماهیتاً متمایز از آن مفهومی است که در دنیای غرب و غرب‌زدگان به نام هنر خوانده می‌شود.... هنر انقلاب، قالب و ماده هنر غربی را می‌گیرد و اما بدان روح و صورتی تازه خواهد بخشید و در نهایت، از لحاظ ماده و قالب کار نیز از هنر غربی تمایز خواهد یافت و در



شد شما افسران جوان جنگ نرم باشید- آنجایی که احساس می‌کنید دستگاه مرکزی اختلالی دارد و نمی‌تواند درست مدیریت کند، آنجا آتش به اختیارید؛ یعنی باید خودتان تصمیم بگیرید، فکر کنید، پیدا کنید، حرکت کنید، اقدام کنید. گاهی اوقات انسان احساس می‌کند دستگاه‌های مرکزی فکر و فرهنگ و سیاست و مانند اینها دچار اختلالند، دچار تعطیلند؛ واقعاً آدم گاهی اوقات احساس می‌کند. حالا مثلاً فرض بفرمایید این همه ما مسئله‌ی فرهنگی در کشور داریم، مسائل مهم که شاید من بتوانم ده مسئله‌ی اصلی فرهنگی را بشمارم که اینها دچار مشکل است؛ فرض کنید مسئله‌ی سینما، یک مسئله‌ی مهم است، [یعنی] مسئله‌ی فرهنگی مهمی است که سینمای کشور چه جوری اداره می‌شود، از کجا پشتیبانی می‌شود- حالا پشتیبانی خارجی هم پیدا می‌کنند برای فیلم‌ها- اداره‌ی هنر کشور و سینما که چیز کوچکی نیست؛ مثلاً فرض کنید ده مسئله‌ی این جوری می‌شود پیدا کرد، [اما] ناگهان می‌بینید مثلاً فرض کنید اینکه فلان آهنگ قبل از افطار پخش بشود یا نشود، می‌شود مسئله‌ی اصلی؛ نامه‌نگاری می‌کنند! پیدا است که این دستگاه اختلال پیدا کرده که مسئله‌ی اصلی را از مسئله‌ی فرعی تشخیص نمی‌دهد و یک مسئله‌ی اصلاً بی‌اعتباری اهمیت فرعی را به عنوان یک مسئله‌ی اصلی، درشت می‌کنند. وقتی این جوری دستگاه‌های مرکزی اختلال دارند، آن وقت اینجا جای همان آتش به اختیار است که عرض کردم.»

مراحل بعدی سعی خواهند کرد که در ماده هنر و قالب‌های آن نیز، تغییراتی متناسب با روح و عهد خاص خویش ایجاد کنند». با توجه به این تعاریف است که مانیفست کار فرهنگی مشخص می‌شود و دغدغه‌های فرهنگی رهبر معظم انقلاب اسلامی می‌تواند تا حدود بسیاری برطرف شود. البته خود آقا هم معتقد است «ما خلل و فُرَج فرهنگی زیاد داریم؛ جاهایی که نفوذگاه دشمن است از لحاظ فرهنگی، بسیار است؛ این را، هم مجموعه‌های مسئول دولتی، هم مجموعه‌های گسترده‌ی عظیم مردمی موظفند که انجام بدهند.» «آتش به اختیار» به معنی کار فرهنگی خودجوش و تمیز است؛ آنچه ما گفتیم معنایش این است که در تمام کشور، جوانها و صاحبان اندیشه و فکر، صاحبان همت، خودشان با ابتکار خودشان، کار را- کارهای فرهنگی را- پیش ببرند، منافذ فرهنگی را بشناسند و در مقابل آن‌ها، کار انجام بدهند.»

باید هنر و فرهنگ انقلاب را از سیطره‌ی نابلدن و کج فهمان و سودجویان خالی کرد همانطور که رهبر انقلاب فرمودند؛ «خطاب بنده... به همه‌ی آن هسته‌های فکری و عملی جهادی، فکری، فرهنگی در سرتاسر کشور مرتباً می‌گویم: هرکدام کار کنید؛ مستقل و به قول میدان جنگ، آتش به اختیار. البته در جنگ، قرارگاه مرکزی وجود دارد که دستور می‌دهد، اما اگر چنانچه رابطه‌ی قرارگاه قطع شد یا قرارگاه عیبی پیدا کرد، اینجا فرمانده دستور آتش به اختیار می‌دهد. خب شما افسرهای جنگ نرمید- قرار



ادبیات پایداری در دوران معاصر



عفت جامه شورانی

و متعددی را پرورانده است. از آنجا که عقاید دینی و مذهبی بر ساختار جامعه ما حاکم است، بیشترین مضامین برگرفته از آیات و روایات معصومین و فتوای فقهای مذهب تشیع است. در چنین شرایطی به خصوص هنگام بروز حوادث اجتماعی و تهاجم بیگانه، از سوی علما و فقهای دعوت به جهاد، مبارزه، وحدت و همدلی شکل می‌گیرد. در دوره مشروطه، رهبری مبارزات و قیام‌ها از سوی علمایی همچون سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا صالح شیرازی، آیت الله بهبهانی، آیت الله طباطبایی، آیت الله سید حسن مدرس، شیخ محمد خیابانی و دیگران، رهبری امام خمینی (ره) در جریان قیام پانزدهم خرداد ۴۲، وقوع انقلاب اسلامی سال ۵۷ و جریان هشت سال دفاع مقدس گواه این ادعاست.

در دوره مشروطه، شاعرانی همچون عارف قزوینی، سید اشرف الدین گیلانی، ملک الشعرای بهار، فرخی یزدی، مسائلی چون قانون، آزادی، وطن و عدالت را مطرح کردند.

در دوره قاجاریه، مقارن با کشته شدن ناصر الدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی، شعرو شاعری درباری رونق خود را از دست می‌دهد به طوری که در دوره پادشاهی مظفر الدین شاه، گوینده بزرگی بر نمی‌خیزد. در این دوره که با حرکت‌های اصلاحی و تجدید

باتوجه به اینکه ریشه ادبیات پایداری در ایران به پیش از اسلام برمی‌گردد اما در زمان معاصر آثار نوشته شده در این زمینه قابل مقایسه با آن دوران نیست. امروزه بیش از هر زمان دیگر، اصطلاح ادبیات پایداری در فضای فرهنگی کشورمان به کار گرفته شده است. ادبیات پایداری ایران در سه مرحله شکل می‌گیرد:

۱. ادبیات پایداری قبل از انقلاب اسلامی (مشروطیت)

۲. ادبیات پایداری در دوران انقلاب اسلامی؛

۳. ادبیات پایداری در هشت سال دفاع مقدس که یکی از افتخارات و دستاوردهای آن، تولد ادبیات و هنر مقاومت و پایداری است (حامدی کیا، ۱۳۸۹: ۲۲۸) که قیام عاشورا تأثیر انکارناپذیری در آن دارد.

در ایران اسلامی، در هیچ دوره‌ای حتی دوران مشروطیت به اندازه زمان کنونی به ادبیات پایداری پرداخته نشده است. انقلاب شکوهمند اسلامی و جنگ تحمیلی هشت ساله به اشکال مختلف ادبیات پایداری را رونق بخشیدند.

در طول تاریخ وقوع حوادث تاریخی و اجتماعی موجب پدید آمدن آثاری با درون مایه‌های پایداری گردیده است. در دوره معاصر، ادبیات پایداری به جهت وقوع حوادث متعدد، مضامین متنوع



خواهی کسانی چون عباس میرزا و امیرکبیر، مردم به پاره‌ای از آزادی‌ها دست یافته و حقوق سیاسی و اجتماعی خود را درک کرده بودند. با حضوری روزافزون در صحنه سیاست و اجتماع و در نهایت تأثیر متقابل آن در عرصه‌ی ادبیات، باعث بوجود آمدن مضامین و اندیشه‌هایی مانند آزادی، قانون، وطن، مبارزه با استبداد، ستایش از میهن و مسائلی دیگر از این قبیل گردید و با تشکیل انجمن‌ها و مجلات ادبی از شعر به عنوان زبان برنده‌ای برای مبارزه با استبداد بهره‌برداری شد. افزون بر آن وقوع جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷) نیز در شعر و ادب تأثیری عمیق گذاشت و موجب پدید آمدن ادبیات کارگری در میان شاعران این دوره گردید. اما با روی کار آمدن حکومت پهلوی، این جریان به شدت سرکوب شد که قتل فرخ یزدی و مهاجرت ابوالقاسم لاهوتی از پیشگامان شورش‌های کارگری علیه استبداد به اتحاد جماهیر شوروی از پیامدهای آن به شمار می‌رود (عظیم زاده، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

«اگرچه شاعران قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از آزادی بیان نسبی برخوردار بودند، غالباً تحت تأثیر احزاب مختلف و روزنامه‌های طرفداران‌ها به ویژه حزب توده قرار داشتند. پس از کودتا، قدرت شاعران محدودتر شد و شاعر مقاومت که هم جان خود را در خطر می‌دید و هم به تقلید از نیما ابهام را برای بیان مطالب برگزیده بود، شعر را از صراحت بیان خارج کردند؛ ولی بیشتر شعرا به علت ترس

از ساواک، علاقه به وضع موجود و یابی اعتنایی به رسالت شعر، به مسائل اجتماعی توجهی نشان نمی‌دادند و اقسام فجایی که در زمان شاه وجود داشت و نیز برخی حوادث تاریخی، مانند قیام پانزده خرداد در شعر مورد توجه قرار نگرفته است. دلایل اوج و حضيض شعر مقاومت به اختناق حاکم بر جامعه، مبارزات مردمی و مسلحانه و همچنین با امید و ناامیدی شاعر ارتباطی مستقیم دارد؛ چنان‌که پس از کودتای ۲۸ مرداد، شعر مقاومت دچار رکود شد؛ اما بعد از ۱۳۴۰ به دلیل مبارزات امام خمینی (ره) و مبارزات مسلحانه مردم به اوج خود رسید» (محمدی شکبیا: ۱۳۷۸، ۴۲۸). بعد از سال ۱۳۴۰ سرکوب مبارزان، وقایع تلخ اجتماعی و وضعیت نابه‌سامان اقتصادی، شرایط نومیدانه‌ای را برای شاعران و نویسندگان بوجود آورده بود تا از جمله عواملی باشد که بسیاری از شاعران به چریک پیوستند و برای چریکی‌های جنگل شعرهایی با سمت و سویی سیاسی سرودند. این جریان شعری تا سال ۱۳۵۲ ادامه داشت. «بعد از اعدام گل‌سرخ، سانسور شدیدی از سوی رژیم اعمال شد و بسیاری از شاعران و نویسندگان ممنوع القلم شدند. در سال ۱۳۵۵ کارتر، رئیس جمهور آمریکا، شاه را موظف کرد که اصول حقوق بشر را در ایران به اجرا درآورد. نخستین نشانه‌های فضای باز سیاسی در تابستان ۱۳۵۶ ظاهر شد. برخی از نمایندگان مجلس و دولت مردان در رادیو و روزنامه‌ها به انتقاد پرداختند. در ۱۷ دی ۱۳۵۶ با چاپ مقاله‌ای توهین‌آمیز به امام خمینی (ره) در روزنامه اطلاعات، نخستین جرعه شورش در قلم گرفت و پس از آن، آتش انقلاب به سراسر ایران سرایت کرد» (لنگرودی، ۱۳۷۷: ۱۶). در سال ۱۳۵۷ درست هم‌زمان با سقوط ۲۵۰ ساله حکومت شاهنشاهی و در ادامه شروع جنگ تحمیلی، ادبیات پایداری با مضامینی چون مبارزه با ظلم و استبداد، زور و تزویر و استعمار توسط بیگانگان، ستایش آزادی و آزادیگی، دعوت به همدلی و پرهیز از تفرقه، وصف و ستایش شهید و شهادت و بویژه کاربرد عناصر ارزشی و فرهنگی عاشورا دیده می‌شود. در واقع می‌توان گفت: «جنگ تحمیلی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران از بزرگ‌ترین رویداد و پدیده‌های تاریخ کشور در طول دودهم گذشته بود که مضامین گوناگونی را در اختیار شاعران قرار داده است» (کاکایی، ۱۳۸۰: ۵۱-۵۲).

هنوز چند صباچی از پیروزی انقلاب نگذشته بود که این نهال نوپا مورد هجوم آفت‌های گوناگون قرار گرفت «در زمینه ادبیات به

که اساساً با مجلس و مشروطیت مخالف بود، بر تخت نشست و بعد از مدتی بنای مخالفت با مجلس را گذاشت تا سرانجام در سال ۱۲۷۸ ش. با مباران مجلس و قتل و تبعید آزادی خواهان به اولین دوره مجلس خاتمه داد.

پس از این جریان، مردم که مجلس و مشروطه و در واقع حق و حقوق خود را از دست رفته می دیدند در نقاط مختلف سر به شورش برداشتند که در این میان آذربایجان بیش تر از همه مؤثر افتاد و پس از کشتارهای بسیار، انقلابیون در سال ۱۲۸۵ ش. تهران را فتح کردند و محمدعلی میرزا از سلطنت خلع و جای او را به پسر دوازده ساله اش احمد شاه دادند. (مدنی، ۱۳۵۷: ۲۴۸ و ۲۴۵ و ۲۳۵ و آشتیانی، ۱۳۸۰: ۹۸۹ و ۹۹۰).

از آنجا که نهضت مشروطیت بر پایه اسلام و به حکم قرآن و ارزش های اسلامی به وجود آمد، با نفوذ شخصیت های غیر معتقد، سودجو و ناسالم به ویژه در مجلس دوم نقش اسلام کم رنگ و انحراف مشروطیت پس از تشکیل این مجلس نمایان گردید و سرانجام با مخالفت و اقدام نظامی روسیه به دلیل ورود مورگان شوستر آمریکایی به ایران کابینه وقت ناصر الملک مجبور به پذیرفتن خواسته روسیه گردید و مجلس مخالف تعطیل شد. نکته حائز اهمیت در اوضاع سیاسی ایران عصر مشروطه این است که در این دوران، بیگانگان و استعمارگران، حضوری دائمی در ایران داشته اند و این خود، موجب تنش ها، انحرافات سیاسی و زد و بند های پنهانی بود. این کشورها چنان حضور خود را به حق می دانستند که به سادگی به خاک ایران وارد می شدند و قراردادهایی بر اساس منافع خود می بستند. در واقع اختیار مملکت از کف دولت خارج بود و به علت واگذاری امتیازهای تعهدآور، یارای مخالفت با سیاست های آنان را نداشتند.

از دیگر وقایع مهم سیاسی جنگ جهانی اول در سال ۱۲۹۳ ش. بود که به موجب آن، نقش روسیه در سیاست های داخلی ایران کم رنگ گردید. «در جنگ جهانی اول اگرچه ایران از ابتدایی طرفی خود را اعلام کرد، اما همواره مورد تاخت و تاز نیروهای درگیر جنگ بود. همین طور که کمتر نقطه ای از کشور، از حضور فیزیکی و نظامی دولت های درگیر در امان بود و در این بین، صدمات شدیدی به جامعه ایران وارد آمد و به خرابی و فقر و هرج و مرج دامن زده شد» (آرین پور، ۱۳۷۳: ۲۲).

معنای کلی کلمه صف متولیان ادب و هنر ایران اسلامی با ایران دموکراتیک و حتی غیر اسلامی از یکدیگر جدا شد؛ به زبان دیگر صف شعرا و نویسندگان اهل ولایت با غیر ولایی و حتی غیر الهی از یکدیگر جدا شد» (اکبری، ۱۳۷۷: ۱۰). گروهی از شاعران در دهه های پیش از انقلاب تمایلات مذهبی داشته اند که با پیروزی انقلاب، در آثار بعدی خود، دستاوردهای جدیدی بویژه در راستای فرهنگ اسلامی با تجربه های پیشین خود در آمیختند و توانستند به عنوان شاعرانی پیشکسوت، نسل جوان و گروه مستعد و معتقدی را در کنار خود پرورش دهند. از شاعران این گروه می توان محمدجواد محبت، حمید سبزواری، علی معلم و... را نام برد.

مروری بر وضعیت سیاسی، اجتماعی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی

ادبیات به خصوص ادبیات پایداری در هر عصر، بازتاب اوضاع و حوادث موجود در آن عصر است. مقطع مهم تاریخ سیاسی ایران در عصر مشروطه به سال های بین ۱۲۸۴ ش. مصادف با صدور فرمان مشروطه توسط مظفرالدین شاه تا سال ۱۳۰۴ ش. یعنی برقراری سلسله پهلوی توسط رضاخان پهلوی مربوط می شود. در این سال ها، کشور ایران با جریانات سیاسی و اجتماعی درگیر تنش های مهمی در سیر تاریخی خود گردید.

«پس از ترور ناصرالدین شاه که نتیجه حق طلبی های مردم بود، جسارت آن ها در راه کسب استقلال و یک حکومت مردمی بیش تر شد تا اینکه پس از به تخت نشستن مظفرالدین شاه با جرقه ای که توسط علاءالدوله ایجاد شد و عده ای از تجار و افراد متشخص تهران مورد بی حرمتی قرار گرفتند به یکباره مردم به رهبری علما سر به شورش نهادند و پس از کشمکش های بسیار و بست نشینی ها، شاه قاجار به درخواست آنان مبنی بر عزل عین الدوله و علاءالدوله و تشکیل شورای ملی و... تن داد و در سال ۱۲۸۴ ش. فرمان مشروطیت صادر و مجلس شورای ملی با ترکیبی از نمایندگان مردم تشکیل شد. (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۹۸).

این تاریخ، مبدأ مهمی در اداره مملکت توسط نیروهای مردمی و محدود کردن قدرت و تسلط شاه و وزراء در کشور بود. اما این پیروزی ها، خواب و خیالی بیش نبود، پس از درگذشت مظفرالدین شاه (مدتی کمی بعد از صدور فرمان مشروطه) محمدعلی شاه

در این گیرودار، مردم که هنوز دری کسب آزادی و استقلال وطن بودند از پای نمی نشستند به طوری که در نقاط مختلف کشور جریان های سیاسی مهمی به وقوع پیوست. این جریان ها و اتفاقات سیاسی و اجتماعی محیط ایران را متشنج ترمی ساخت و راه را برای عوامل سودجو هموار ترمی کرد، قرار گرفتن جامعه ایران در جریان های سیاسی و تاثیر آن بر اوضاع اجتماعی، در رأس کار بودن اشخاص نالایق، قراردادهای بسیار نظامی و اقتصادی که جامعه را بنده بیگانگان کرده بود منابع طبیعی زیرزمینی که به تاراج رفته بود و استبداد و خفقانی که در اوضاع سیاسی ایران حکمفرما بود اوضاع دوره رضاخان در سال ۱۳۰۲ بوده است اما وی در ادامه با طرح مسائلی چون جمهوری خواهی، توانست طرفداران زیادی پیدا کند به طوری که در سال ۱۳۰۴ با اعلام مجلس مؤسسان به عنوان شاه ایران شناخته شد. بنابراین سرانجام همه این غائله ها با ظهور این فرد مستبد در صحنه سیاسی ایران فروکش کرد و مردم که از شدت نابه سامانی به ستوه آمده بودند با تبلیغات گسترده ای که صورت پذیرفت او را منجی خود دانستند و در نهایت رضاخان دفتر جدیدی را در تاریخ سیاسی ایران گشود.

مروری بر وضعیت فرهنگی ایران

تاریخ شعر مقاومت در ایران از زمان مشروطه آغاز شد؛ تا قبل از سال ۱۳۲۰ شاعرانی چون سید اشرف الدین گیلانی، محمد تقی بهار، ابوالقاسم لاهوتی، عارف قزوینی، میرزاده عشقی و فرخی یزدی، به سرودن آن همت گماشتند. در شعر دوره مشروطیت «موضوع پایداری در برابر ظلم و بیاد، نا آگاهی و استبداد، آلودگی صاحب منصبان و طمع همسایگان، بسیار دیده می شود، چنان که محمد تقی بهار خطاب به محمد علی شاه می سراید:

وای به شاهی که رعیت کش است

حال خوش ملت از او ناخوش است»

(آرین پور، ۱۳۵۵، ج: ۱، ۱۲۷).

«اوشعری را به مشیرالسلطنه، وزیر دربار، می دهد و برای محمد علی شاه می فرستد که با این بیت آغاز می شود:

پاسبان! تا به چند این مستی و خواب گران

پاسبان را نیست خواب، از خواب سر بردار هان»

(همان: ۱۲۸)

در این زمان بود که عارف، شروع به سرودن اشعار ملی و سیاسی خود کرد و اولین غزل خود را با عنوان «زنده باد و نابود باد» سرود:

آورد بوی زلف توام باد زنده باد
هرگز نمیرد آن پدری کو تو پروراند
نابود باد ظلم چو ضحاک مار دوش
ز آشفستگی نمود مرشاد زنده باد
و آن مادری که چون تو پسر زاد زنده باد
تا بود و هست کاوه حداد زنده باد
(عارف، ۱۳۶۴: ۱۷)

در این زمان، عارف که مشروطه را در خطر می دید، غزلی سرود و در آن، محمد علی شاه را فردی مستبد معرفی کرد و این حادثه (به توپ بستن مجلس)... را عامل افشای چهره واقعی شاه دانست:

زلف برخ همچون قمر نقاب انداخت
هلاک، ناوک مژگان آن که سینه ما
رها نکرد دل از زلف خود به استبداد
فغان که هاله به رخسار آفتاب انداخت
نشانه کرد و براو تیری حساب انداخت
گرفت و گفت تو مشروطه ای، طناب انداخت
(عارف، ۱۳۶۴: ۱۸)

«پس ادب پایداری در کشور ما هم زمان با انقلاب مشروطیت و جنگ جهانی اول متأثر از گرایش های ملی و میهنی بود. در شعر مشروطه، وطن جغرافیای معین می یابد. ابوالقاسم لاهوتی و بهار در ترویج حس وطن دوستی و میهن پرستی اهتمامی خاص داشتند. پس از جنگ جهانی دوم، سلطه تفکر اومانیستی ادب پایداری ما را مشحون مفاهیم غیر دینی کرد. هم زمان با تجدید حیات اسلام در کشورهای بحران زاده آسیایی و آشنایی اندیشمندان شرق با درکی نواز مفاهیم دینی و در پرتو قیام های دینی، مقاومت در برابر ظلم در کشورهای خاور میانه ظهور می کند که انقلاب اسلامی و انتفاضه فلسطین دو نمونه برجسته آن به شمار می آید» (کاکایی، ۱۳۸۰: ۱۲).

در ایران قبل از مشروطه، ادبیات و شعر این عصر نیز دوران معروف به دوره بازگشت راپشت سرمی گذاشت. با تحولاتی که در اوضاع سیاسی - تاریخی و اجتماعی ایران به وقوع پیوست، شعر نیز قدم در راه تغییرات و تحولاتی محتوایی و ساختاری گذاشت.



نوبنی شکل می‌گیرد که مهم‌ترین خصوصیتش انتقاد از تمامی مظاهر تحجر سیاسی و فرهنگی است» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۱۷). به دنبال این اخذ و اقتباس، سیاسیون و تجدیدطلبان در ایجاد جنبش‌های ملی و میهن پرستی می‌کوشیدند. شعرا و نویسندگان نیز به همراهی با این جنبش‌ها و حمایت از آن‌ها می‌پرداختند. به این ترتیب وطن دوستی، گرایش به ایران و ناسیونالیسم را می‌توان از درون مایه‌ها و محورهای معنایی خاص شعر فارسی در دوره معاصر به خصوص شعر دوره مشروطه دانست.

در این دوره، وطن و ملت و به تبع آن، گذشته تاریخی و ملی ایرانیان جای بلندی را در شعر به خود اختصاص داد، البته در این میان، نوع نگاه شاعران به مفهوم وطن با یکدیگر متفاوت بود. مثلاً در شعر ایرج میرزا وطن یک پدیده توصیفی است. یعنی از نظر او، این شاهان نیستند که چنین وضعیتی را به ایران تحمیل کرده‌اند، بلکه مدیران کوچک‌تری هستند که به دلیل بی‌لیاقتی، کار شاه را دشوار می‌کنند. اما شاعرانی چون عارف و عشقی، خود را متعهد به وطن و ملت می‌دانند و از نظر آن‌ها شاهزادگان و سلاطین قاجار وطن فروشانی هستند که بر ویرانه‌های وطن چون جغدهای شوم نشست‌ه‌اند و می‌خوانند. در صورتی که در شعر کلاسیک فارسی، مفهوم وطن تقریباً وجود ندارد؛ چرا که وطن پیامد شکل‌گیری

به طوری که دیگر مدح و ثنای شاهان و وصف معشوق زیبنده نبود. بلکه این مصالح ملی بود که می‌بایست دغدغه هر شاعر و نویسنده متعهد می‌بود. «شاعران وظیفه راهنمایی مردم در مقاطع مختلف سیاسی و اجتماعی را بر عهده داشتند، ادبیاتی که پر خاشاک و ستیزه‌جو بود، توده‌های وسیعی از مردم را به قصد آموزش و آگاهی نسبت به عقب افتادگی و به تاراج رفتن ثروت‌های مادی و معنوی، مخاطب قرار داد» (آزند، ۱۳۶۳: ۲۹).

همان‌طور که گفتیم در این دوره شعر سنتی با مفاهیم جدیدی مواجه می‌شود. مفاهیمی مثل وطن پرستی، آزادی خواهی، حمایت از ایران، مبارزه با استبداد و... که شاعر در این بین به بیان این‌گونه مسائل می‌پردازد. به این ترتیب شاعر از سویی در چارچوب سنت‌ها و قوانین اثر کلاسیک گرفتار است، از سویی دیگر مخاطب جدیدی را در نظر گرفته که زبانی بسیار ساده‌تر از زبان شعر کلاسیک را می‌پسندد. این دو علت سبب می‌شود که شعر به سادگی روی آورد و زبانی درخور فهم عوام برگزیند؛ یعنی شعر کوچه و بازار. «این گرایش به مرور، سبک نوبنی در شعر به وجود می‌آورد که ترکیبی از زیبایی‌شناسی عوام و استتیک (زیباشناسی) شعر سنتی بود» (لنگرودی، ۱۳۷۰: ۳۶).

توجه به قابل فهم بودن شعر برای عوام، سبب افت کیفیت شعر از نظر هنری و ادبی شد. گذشته از زبان شعر که به مناسبت محتوای جدید، تغییراتی در آن حاصل شد، در توصیفات شاعرانه نیز دگرگونی به وجود آمد؛ یعنی شاعر این دوره، غالباً به وصف واقعیات می‌پرداخت و سعی داشت، جلوه‌هایی از زندگی و رویدادهای آن را جلو چشم خواننده مجسم سازد و بدین ترتیب به نوعی واقع‌گرایی شاعرانه یا توصیف رئالیستی در شعر فارسی دست یابد. به این ترتیب می‌بینیم که هدف اشعار دوره مشروطه یا سبک مشروطه، به طور کلی بیداری مردم و برانگیختن احساسات ملی و میهنی و ترویج آزادی بیان فردی و اجتماعی و طرد خرافات و اندیشه‌های سست و ناروا و پیکار با بیگانه بود. «شکل‌گیری تدریجی طبقه متوسط و اندیشه تجدد در دوره قاجار خواست مشروطیت و حکومت قانون را به همراه دارد. در چنین وضعیتی، ارزش‌های تثبیت شده کهن، اهمیت خود را از دست می‌دهند و ملت و آزادی‌های بورژوازی اعتبار می‌یابند. هم‌زمان با تحولات بنیادی اجتماعی و به خودآیی و خویش‌نگری ملی، ادبیات

مفهوم ملت است و ملت مفهومی مدرن به شمار می‌رود. در گذشته مفاهیمی مانند قوم، قبیله و نظایران‌ها نقش اصلی را در روابط بین‌المللی و اقوام ایفا می‌کرده‌اند. «به‌طور کلی تلقی مسلمانان ایرانی نیز در گذشته نسبت به وطن با پس از مشروطه فرق داشت و وطن اسلامی شامل سرزمین‌های محل زندگی مسلمانان می‌شد؛ یعنی مسلمانان به تعبیر امروزی نگرش انترناسیونالیستی نسبت به اسلام داشتند. شاید بهترین مفسرین دیدگاه را بتوان اقبال لاهوری نامید که در اشعار خود از یک وطن بزرگ اسلامی که تمام مسلمانان را از نژاد و رنگ و ملیت‌های مختلف دربر می‌گیرد سخن می‌گوید» (اکرام، ۱۳۳۳: ۱۲).

نخستین جرقه‌های آتشین شعروطنی در عصر مشروطه در اشعار نویسندگانی چون ادیب‌الممالک فراهانی، سید اشرف‌الدین گیلانی، دهخدا و بهار نمایان شد. این ادیبان شاخص، هم‌زمان با سروده‌هایشان فعالیت سیاسی و اجتماعی و دموکراسی نیز داشته‌اند. شروع شعروطنی و نشان دادن احساسات وطن‌خواهانه، ظاهراً با «ادیب‌الممالک فراهانی» است:

گریه کن بروطن که گریه تو
به هوای وطن، زنان گریند
چشم دل را همی کند روشن
گرنگری تو، کم‌تری از زن!
(آرین پور، ۱۳۷۳: ۲۲۴)

بعد از ادیب شاعرانی چون بهار، نسیم شمال و عارف قزوینی را می‌توان سرایندگان شعروطنی نامید و در میان آن‌ها بهار را می‌توان در عرصه شعروطنی، بهترین ستایشگردانست (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۸).

ای وطن خواهان سرگشته و حیران تا چند؟
کشور دارا و نادار و پریشان تا چند؟
بدگمان و دودل و سر به گریبان تا چند؟
گنج کیخسرو در جنگ رضاخان تا چند؟
ملک افریدون پامال ستوران تا چند؟
(بهار، ۱۳۶۸: ۵۱۶)

نکته‌ای که در اشعار شاعران پس از مشروطه از جمله شعر بالا به خوبی نمایان است، توجه بسیار به تاریخ ایران باستان است و

این توجه تا حدود زیادی مرهون رشد‌گرایش‌های ناسیونالیستی است که در ادامه ادبیات مقاومت را به وجود آورد و رشد داد. توجه به وطن، علاوه بر اینکه به صورت اظهار علاقه نسبت به آن مطرح می‌شود، گاهی نیز با شکایت از نابسامانی اوضاع ایران همراه است. فقدان آزادی سیاسی، رشد اجتماعی، سرسپردگی حکومت‌ها به قدرت‌های خارجی، رکود اقتصادی معیشتی، وجود نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی و انحطاط فرهنگی به‌ویژه دخالت‌های روزافزون قدرت‌های مسلط خارجی مانند روسیه و انگلستان در امور داخلی ایران، زخم‌هایی بر دل ریش‌شاعران آزادی‌خواه و وطن‌پرست بود که در اشعار آن‌ها اندوه و حسرت ناشی از این زخم‌ها انعکاس می‌یافت. از جمله این شاعران، بهار، نسیم، فرخی یزدی، عشقی و عارف بودند که نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی ایران را در اشعار خود منعکس می‌کردند. مثلاً عشقی در یکی از اشعارش می‌گوید:

ای دوست بین بی‌سروسامانی ایران
از قبر برون آی و بین دلت ایران
آوخ که لحد جای تو شد تا به قیامت
از وضع کنونی و ز بدبختی ملت
بدبختی ایران و پریشانی ایران
این دلت ایرانی و ویرانی ایران
رفتی و ندیدی تو پریشانی ایران
زین فقر و پریشانی و ویرانی ایران
(عشقی، ۱۳۴۴: ۳۶۸)

بهترین جلوه‌گاه وطن در شعر مشروطیت با مفاهیم مختلف آن است. عارف قزوینی می‌گوید: وقتی تصنیف وطنی ساخته‌ام که ایرانی از هر ده هزار نفر، یک نفرش نمی‌دانتست وطن یعنی چه؟ تنها تصور می‌کردند وطن شهریاده‌ای است که انسان در آنجا زاییده شده باشد. شکر خدا که بعد از مشروطه معنی وطن فهمیده شد (قزوینی، ۱۳۶۴: ۳۳۴).

بعضی از این شعرا مانند عارف، عشقی و... احساسات وطنی خود را بیش‌تر شبیه به طرز نگرش اروپاییان بیان کرده‌اند و حتی در برخی موارد، این احساسات وطنی رنگ و بوی شوونیسم به خود می‌گیرد؛ به‌ویژه آنجا که مسائلی درباره قوم عرب بیان می‌شود.



خاطرات یوسفعلی میرشکاک از رهبر معظم انقلاب

من در میان آتش و خون ایستاده‌ام

اولین آشنایی

بنده اولین بار در سال ۵۸ و در شب شعری که تحت عنوان شب شعر انقلاب اسلامی در ورزشگاه ولی عصر (عج) میدان خراسان برگزار شد، ازدور با ایشان آشنا شدم، اما آشنایی من از نزدیک با سیدنا القائد، به روزنامه جمهوری اسلامی برمی گردد. البته ورود من به این روزنامه داستان جالبی دارد.

من در شب شعر حسینیّه ی ارشاد برنامه داشتم که از بد حادثه، بنی صدر سخنان آن بود. پس از آن شب شعر که مهمان آقای سبزواری بودم، شخصی از طرف بنی صدر به خانه ی آقای سبزواری آمد و گفت که آقای بنی صدر گفته است این جوان - که بنده بودم - را بفرستید بیاید روزنامه ی ما؛ انقلاب اسلامی. پیامد همین قضیه آقای سبزواری من را برداشت و برد آنجا، اما بی حجابی جماعت را که دید، تاب نیاورد و برگشتم. سوار پژوی آقای سبزواری شدیم و ایشان هم خیلی ناراحت، سرازیر شدیم به سمت میدان توپخانه و ما را برد به روزنامه ی جمهوری اسلامی و تحویل داد و آن جا مشغول به کار شدیم.

یک روز آقای خامنه ای - صاحب امتیاز روزنامه - وارد شدند. من از سر جابیم تکان نخوردم، یعنی مثلاً دارم می نویسیم. خودم را مشغول نشان دادم. جماعت همه رفتند به سمتی که ایشان بود و پس از اندکی صحبت، آقای خامنه ای گفتند که آقایان بروند سر کارشان، می خواهم از نزدیک ببینم که کی چه کار می کند. جماعت گروه ادبی - فرهنگی هم نشستند؛ یعنی جناب سید مهدی شجاعی، قاسم علی فراست، سید حبیب الله لژگی، آقای شجاعیان و اکبر خلیلی.

به هر حال جماعت همه نشستند و آقای یکی یکی از بخش های مختلف بازدید کردند تا این که نوبت به بخش ما رسید. من مثلاً سرپایین می نوشتم، اما آقایان بلند می شدند و خودشان را معرفی می کردند. آخرین نفری از معرفی خودش، من را نیز معرفی کرد. این اولین برخورد ما با آقا بود. دیدم آقا آمدند جلو و سلام کردند. آمدم بلند شوم که دستشان را رو شانه ی بنده گذاشتند و گفتند راحت باشید و بنشینید. بعد گفتند که اجازه است ما شما را ببوسیم؟ در حالی که خیلی از آقایان ناراحت بودند که چرا فلانی بلند نشده است. بعد از این، آقا هروقت که می آمدند روزنامه، یک سری به حضرات تکان می دادند و یک سره می آمدند پیش ما.

در مرثیه ای که برای امام می سرودم، بقیه ی شعر را این گونه ادامه دادم که: «بر سر ما سایه ی روح خدایی دیگر است» البته برخی شعر را تعجب کردند و گفتند شما چرا این طوری می کنید؟ شما نباید شعر می گفتید. معترض بودند که چرا شما بیعت کردید؟ البته با توجه به علاقه ی ایشان به شعر و شعرا، ایشان را در کنار فعالیت های سیاسی و علمی و قبل از این که انقلابی اتفاق بیفتد، می توان به عنوان یکی از منتقدان برجسته ی شعر فارسی معرفی کرد. البته در حزب جمهوری هم جلسه برگزار می شد یا مثلاً در خانه ی آقای سبزواری هروقت جلسه تشکیل می شد، آقا تشریف می آوردند. در جلسات هفتگی حزب جمهوری اسلامی، آقای سبزواری، مرحوم اوستا، آقای مشفق، مرحوم گلشن کردستانی، آقای علی معلم، بنده و آقای شمسانی که مسئول گروه ادبی حزب جمهوری اسلامی بود، حضور داشتند. گاهی در این جلسات آقا فرصت می کرد بیاید، گاهی اوقات هم به خاطر شورای انقلاب و کارهای حزب نمی شد.

برای فلسطین شعر بگو؛ نه یاس عرفات

یک بار یاس عرفات آمده بود ایران و من به همین مناسبت شعری نیمایی سرودم. آقا که به روزنامه آمده بودند، خطاب به من گفتند که شعری گفته اید؟ من همین شعرا را خواندم. یکی دو جا را اشکال وزنی گرفتند که قبول نمی کردم. البته بعدها که عروضم بهتر شد، فهمیدم اشتباه می کردم. در عین حال درباره ی محتوای شعر گفتند: خود ایشان لیاقت شعر گفتن ندارد. می دانیم که ایشان نسبت به مردم فلسطین آدم خائنی است و اگر می بینید که او را تحویل می گیریم یا پیش امام می بریم، این به خاطر مردم فلسطین است و الاً این بشر نه از حیث اخلاقی لیاقت دارد و نه از حیث سیاسی. این آدم خود آن هاست و قابل اعتماد نیست و لیاقت شعر گفتن ندارد. شما اگر قرار شد شعری بگویید، برای مردم فلسطین بگویید.

در حوزه ی هنری

حوزه ی هنری همان اول انقلاب در سال ۵۸، ۵۹ تشکیل شد. البته برو بیا و امکاناتی نداشت. در هر دو سه اتاقی از ساختمان حوزه، جمعی از بچه های هنرمند انقلاب در یک رشته ی هنری



سرهنگی نوشتیم. شروع نامه این بود که:

«من در میان آتش و خون ایستاده‌ام

در ابتدای فتح قرون ایستاده‌ام»

منظور این که دیگر من را فراموش کنید و این جا هستم و دیگر کاری به کار ادبیات ندارم.

بعد از این جریان، روزی حضرت آقا شریف می‌برند روزنامه و آنجا سراغ دوستان را می‌گیرند. از من که می‌پرسند، آقای سرهنگی می‌گوید ما نامه‌ای از او داریم که با آن نامه مشخص شده بود که من در جبهه هستم. البته من اصلاً در جریان این اتفاق نبودم. به نظر بنده این حمایت آقا از هنرمندان به این دلیل نیست که شعرا همراه با حکومت باشند، بلکه برای ذات هنر و نفس هنر است؛ هنری که به تعبیر خود ایشان که گفته‌اند: هیچ حقیقتی پایدار نمی‌ماند، مگر این که صورت هنری پیدا کند.

یک باره آمدند دنبال من که فرمانده سپاه با تو کار دارد. رفتم و گفتم که شما فردا بیایید مقرر، کارتان دارم؛ یعنی دفتر فرماندهی. وقتی به مقرر فرماندهی رفتم، سرم باندپیچی بود. از بین جمعیت، آقای منتجب‌نیا - نماینده‌ی وقت شوش و اندیشمک - یک‌راست به سراغ من آمد و حالم را پرسید. من هم حیران مانده بودم که ما این همه زخمی داده‌ایم، چرا حال دیگران را نمی‌پرسد؟ کاشف به عمل آمد که آقا ایشان را مأمور کرده تا هر طور که هست، من را پیدا کنند و به پایتخت برگردانند.

وقتی پیش فرمانده رفتم، آقای منتجب‌نیا هم آنجا نشسته بود و گفت که شما دیگر به کار ادبیات برسید. دستور داد که مکانی در اختیار ایشان قرار دهید تا کارشان را بکنند. اول ترسیدند که مبادا مشکلی باشد. بعد ایشان گفت که نترسید؛ جناب رئیس‌جمهور سفارش ایشان را کرده است. به هر حال منقلب شدم و گریه کردم، برای این که فهمیدم این مرد از تهران، با این همه مشغله، ریاست جمهوری، امامت جمعه، آن همه گرفتاری که دارد، اما حواسش به همه‌ی جماعت و دوستان دور و نزدیک است که مبادا مشکلی برایشان پیش آید. به هر حال بعد از چند مدت دوباره به تهران برگشتم.

خاص، دور هم جمع می‌شدند. با این اوصاف، جلسات هفتگی شعر در حوزه برقرار بود که آقا شرکت می‌کردند. نه این که شعر بخوانند، بلکه می‌آمدند و به جماعت شعرا سرکشی می‌کردند. تقریباً می‌توان گفت که هیچ گروهی از هنرمندان انقلاب نبودند که آقا با آن‌ها سروکار نداشته باشد، حمایت نکنند، رهنمود ندهند و راه نشان ندهند. به نظر بنده کل فضای شعر و ادبیات و هنر بعد از انقلاب را باید مرهون ایشان دانست. راهی که نشان می‌دادند و برخورد و مواجهه‌ای که با جماعت اهل هنر داشتند، خیلی مؤثر بود. خیلی از بزرگان بر نمی‌تافتند که مثلاً طرف چرا سبیلش بلند است، گبش بلند است؟ اما برخورد ایشان همواره جانبدارانه، پدران و برخورد حمایتی و هدایتی بود. خیلی‌ها می‌خواستند هدایت کنند و نمی‌شد، چون نگاه می‌کردند و می‌دیدند که مثلاً قیافه‌ی فلانی موجه نیست. این که برخی از جماعت هنرمندان رنجیدند، به دلیل همین برخوردهایی بود که آقایان نمی‌دانستند چطور باید جنس هنرمند را شناخت.

البته به نظر بنده این حمایت آقا از هنرمندان به این دلیل نیست که شعرا همراه با حکومت باشند، بلکه برای ذات هنر و نفس هنر است؛ هنری که به تعبیر خود ایشان که گفته‌اند: هیچ حقیقتی پایدار نمی‌ماند، مگر این که صورت هنری پیدا کند. از همین منظر بوده که ایشان با اهل استعداد همواره با بزرگ‌منشی برخورد می‌کنند و حتی گلایه‌ها و بعضاً گستاخی‌های جماعت را تحمل می‌کنند. در حالی که خیلی‌ها ناراحت می‌شوند، اما ایشان خیلی با آرامش برخورد می‌کند، چون جنس هنرمند را می‌شناسند و آن حساسیت اهل هنر را درک می‌کنند.

در ابتدای فتح قرون ایستاده‌ام

در زمان ریاست جمهوری آقا در جبهه بودم که البته خاطره‌ی جالبی از آن زمان دارم. در قراگاه و در چادر نشسته بودم که دو سه ورق روزنامه‌ی جمهوری اسلامی را دیدم. دست برق‌ضایی از آن صفحات، صفحه‌ی فرهنگی روزنامه بود که در آن شعری از من چاپ شده بود. این را که دیدم، نامه‌ای برای مرتضی

پس از امام (ره)

اصلاً در ضمیر ما نمی‌گنجید که کسی جانشین امام باشد. به محض این‌که گفتند قرار است آقای خامنه‌ای رهبر شوند، یعنی همان روز پانزده خرداد، من ادامه‌ی مرثیه‌ای را که برای امام می‌سرودم، خودبه‌خود و به قول علما: «من حیث لایشعر»، بقیه‌ی شعر را این‌گونه ادامه دادم که: «برسر مسایه‌ی روح‌خدایی دیگر است» البته برخی شعر را تعجب کردند و گفتند شما چرا این‌طوری می‌کنید؟ شما نباید شعر می‌گفتید. معترض بودند که چرا شما بیعت کردید؟ من هم در ادامه‌ی شعر، جواب آن‌ها را دادم:

«یک دو شاعر شعر خود را فقه اکبر کرده‌اند

حظ نفس خویش را با حق برابر کرده‌اند»

زمانی قرار بود این شعر، چهل بند شود که دیگر این توفیق پیش نیامد. برای مناسبتی پس از چند وقت، خدمت آقا رسیدیم و به ایشان گفتم که شعری را سروده‌ام و شعر را خواندم. آقا نیز مطابق معمول بزرگواری کردند و شعر را ستودند و گفتند: حالا چون برای من است، خیلی چیزی نمی‌توانم بگویم. البته باز هم آقا یک غلط از من گرفتند.

روایت فتح را از سر بگیرید

بعد از این‌که حضرت آقا فرمان دادند که روایت فتح را از سر بگیرید، سید مرتضی آوینی به جام جم رفت و ماجرا را با یکی از مسئولان بلندپایه‌ی وقت سازمان صدا و سیما مطرح کرد. وقتی برگشت، گفتیم چه شد؟ گفت که سرد برخورد کرد و گفت: دیگر رها کنید؛ عصر سازندگی است و دیگر جنگ و روایت فتح به چه کاری می‌آید؟

نوبت بعدی که شهید آوینی رفت، دیگر جرو جدل شده بود و آن مسئول به آقا سید مرتضی گفته بود که شما چرا این قضیه را ول نمی‌کنید؟ من داده‌ام آرشیر پاک کرده‌اند و از روایت فتح چیزی وجود ندارد و حالا هر کاری می‌خواهید بکنید. سید مرتضی در جواب گفته بود که آقا دستور داده‌اند. آن مسئول در جواب گفته بوده که او آقای شماس و رهبر ما کسی دیگر است که سید مرتضی به شدت ناراحت شده بود. وقتی موضوع را برایم نقل کرد، به او گفتم که چیزی به آقا نگفتی؟ در جواب گفت که من چطوری رویم می‌شود چنین چیزی را بگویم؟ گفتم من درستش می‌کنم.

ایشان با اهل استعداد همواره با بزرگ‌منشی برخورد می‌کنند و حتی گلایه‌ها و بعضاً گستاخی‌های جماعت را تحمل می‌کنند. در حالی که خیلی‌ها ناراحت می‌شوند. چون ایشان جنس هنرمند را می‌شناسند و آن حساسیت اهل هنر را درک می‌کنند. در ملاقات بعدی با رهبر انقلاب، به محض این‌که آقا را دیدم، یه‌گتی نشستیم. آقا یک نگاهی کردند و خندیدند و متوجه شدند که باز یک خبری است. خدمتشان عرض کردم: آقا من که از دیشب فهمیدم خدمت حضرت عالی می‌رسم، شروع کردم تا صبح اسم اجدادتان را آوردم تا بتوانم این‌طوری یه‌گتی خدمت شما بنشینم و حرف‌هایم را بزنم. بعد هم ماجرای روایت فتح و برخورد و حرف‌های آن مسئول را گفتم. در خلال صحبت‌ها یک ناسزاها می‌هم گفتم که حضرت آقا گفتند: این غیبت می‌شود، اگر حاضر باشند بگو. خلاصه این صحبت‌ها مؤثر واقع شد و آقا واکنش نشان دادند.

این‌ها را از کجا آوردی؟!

یک بار حضرت آقا بنده را احضار کردند تا راجع به کتاب «در سایه‌ی سیمرغ» - که نوشته‌ی خودم بود - صحبت کنیم. آقا گفتند که من فکر کردم که مثل دیگران یک چیزهایی راجع به شاهنامه نوشته‌اید. بعد خواندم و تعجب کردم و دوباره این کتاب را خواندم. این‌ها را از کجا آورده‌ای؟! گفتم آقا این حرف‌ها از جای خاصی نیست. گفتند: این حرف‌ها به خرج من نمی‌رود. این بحث‌های راجع به ولایت را از کجا پیدا کرده‌ای؟ من به صراحت گفتم: آقا این آیین خود ماست و به یک معنا من اولین کسی هستم که از رازهای این جماعت پرده برمی‌دارم و این‌ها همه‌ی عالم را این‌طوری نگاه می‌کنند.

به شدت آقا تشویق و تأیید کردند و گفتند که در جایی از کتاب، بحث خرد و خرد برتر را مطرح کرده‌ای. این تکلیف را بردوش تو می‌گذارم که این موضوع را بنویسی. من هم گفتم چشم. وقتی برگشتم، آقا سید مرتضی گفت چه گذشت؟ ماجرا را گفتم. گفت به آقا انگشتی چطور این دومی را بنویسم؟ گفتم رویم نشد چیزی به آقا بگویم، چون همان کتاب را به هزار مشقت نوشته بودم. بنده یک بخشی از آن را نوشتم و دادم به حوزه‌ی هنری که نمی‌دانم چه شد. ان شاء الله زنده باشم و این کتاب را که بدهکار آقا هستم، بنویسم.

گفتمان



۵۸

گام‌های روبه عقب



۵۶

فرزندی دیندار از مادری بی‌دین



۶۸

در گذشته مانده ایم



۶۳

مسئولان و فهم صحیح از علوم انسانی
اسلامی

پرونده

علم و دین و نهاد دانشگاه اسلامی

فرزندی دیندار آزمادری! بے دین!

پرونده‌ای برای نسبت علم و دین و نهاد دانشگاه اسلامی

کردن جوامع اسلامی، هیزم این آتش را دوچندان می‌کرد. در این میان، آغاز نهضت اسلامی و سپس وقوع انقلاب اسلامی، دریچه‌ای جدید به روی اسلام با تفسیری نوین و روزآمد گشود و دین را از حاشیه به متن آورد.

انقلاب اسلامی این ظرفیت را ایجاد کرد که اسلام ظرفیت‌های فرهنگ ساز، نظام ساز، جامعه ساز و حتی تمدن ساز خود را به میدان بیاورد؛ تنها نیاز بود این امکان و توان به شکلی درست مدیریت شود که رهبر فرهیخته و حکیم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای با تمام توان پای به این عرصه نهاد و سفت و سخت پشت این کار درآمد و همه نهادها و مراکز علمی و پژوهشی کشور اعم از حوزوی و دانشگاهی و جمله فرزندان و علما و دانشگاہیان را به یاری طلبید تا علوم جدید، صبغه اسلامی به خود بگیرند و با آموزه‌های اسلامی پیراسته و به آن آراسته شوند و خصوصاً علوم انسانی که مادر جامعه سازی و تمدن سازی است رنگ و بیرنگ اسلامی به خود بگیرند. طبق دیدگاه حکیمانه آیت الله خامنه‌ای، علوم جدید نباید به بهانه این که در غرب زاده شده اند و بنای آن‌ها بر اومانیسم و سکولاریسم و بی دینی است، به طور کلی طرد و نفی شوند؛ بلکه دانشمندان و نظریه پردازان اسلامی باید این علوم را متناسب با چارچوب‌ها و اصول و مبانی دینی بازتعریف و بازسازی کنند و از این میان علم جدید دینی و علوم انسانی اسلامی پای به عرصه هستی گذارد و مقدمه‌ای برای شکل‌گیری جامعه جهانی دینی به زعامت و امامت منجی خاتم و موعود ادیان پدید آید.

آنچه در این آوردگاه علمی و تمدنی جای تأمل و بازنگری ویژه دارد نقش نهاد دولت و نهاد دانشگاه به همراه نهاد حوزه و روحانیت در شکل دهی به این ساختار علمی و تمدنی است که چگونه جامعه از گذار مدرنیته غربی به توسعه و پیشرفت اسلامی و عادلانه و متعادل برسد.

مباحث مربوط به ارتباط میان علم و دین فصل جدیدی در تاریخ دانش و معرفت بشری نیست و قدمت آن در غرب به قرون وسطی و در سرزمین‌های اسلامی به فرآیند مدرنیزاسیون جوامع شرقی در دو سده پیش بازمی‌گردد. با این حال، گویا این چالش بنای حل شدن ندارد و طرفداران هر کدام از این دو نظریه، یعنی پیوند میان علم و دین یا تعارض میان آن دو، نمی‌توانند یا شاید هم نمی‌خواهند از ادله طرف مقابل قانع شوند.

مشکل به این **نزاع بی پایان** ختم نمی‌شود و متفکران اسلامی با سؤال اساسی دیگری نیز مواجه هستند که معمولاً کسی به آن پاسخ نمی‌دهد و یا شاید کسی نمی‌خواهد آن را بشنود تا مجبور به پاسخ دادن به آن نباشد؛ اینکه آیا مسئله‌ای که در مغرب زمین مطرح بوده و میان ارباب کلیسا و متفکران مسیحی با تجدید نظر خواهان در مسیحیت و معترضان به کلیسا در گرفته است، باید به همان شکل به عالم اسلام هم منتقل شود و به یک چالش میان اسلام و علم تبدیل گردد.

به نظریه‌پردازان این مشکل به ناقص بودن سیر تاریخی این نزاع در مشرق زمین برمی‌گردد؛ یعنی این نزاع از میانه راه، و نه از ابتدای آن، به سرزمین‌های اسلامی راه یافت؛ دقیقاً زمانی که مدرنیته گرایش غالب در غرب بود و دین در تنگنای شدید و انزوای همه جانبه قرار داشت و غلبه مدرنیته در نفی و طرد دین و ایراد اتهام به آن در عالم اسلام هم به ندای غالب تبدیل شد و به نوعی آشنایی مسلمانان با غرب جدید با مدرنیته غرب بود، نه با دینداری غرب.

این کش و قوس با ورود علم مدرن به ایران و تشکیل نهاد دانشگاه در کشور و سیل ترجمه آثار غربی به فارسی در حوزه علوم انسانی، اسلام سنتی و حوزه‌های علمیه را به چالش کشید و روی کار آمدن رژیم ضد اسلامی پهلوی و برنامه‌ریزی استعمار پیر برای دین زدایی و سکولاریزه



نقدی بر رویکرد دولت روحانی در حوزه «اسلامی کردن علم»

گام‌های روبه عقب

کمتر موضوعی در ایران پس از انقلاب اسلامی به قدر مسئله «اسلامی کردن علم» محل مناقشه و بحث بوده است. این موضوع در طول نزدیک به چهار دهه از عمر انقلاب اسلامی و در دوره‌های مختلف از حیات آن، همواره موضوع بحث، نظر و چالش بوده و دیدگاه‌های مختلفی پیرامون آن مطرح شده است و ما با طیفی از دیدگاه‌ها در این حوزه مواجه هستیم. این دیدگاه‌ها را بسته به این که دینی بودن رادر کدام سطح از سطوح موضوع، پیش فرض، روش و مبانی علم معنادار بدانند، در ذیل سه رویکرد «حداقلی»، «میانی» و «حداکثری» به دین دسته‌بندی می‌کنند.



حاجیه

محمدعلی زاده

صورت پوزیتیویستی و ماده‌گرایانه علم که به عنوان تنها شکل از علم معرفی می‌شد مورد تردید قرار گرفت و بردخال زمینه‌های فرهنگی و تاریخی در حوزه علم تأکید شد. در این راستا شاهد طرح دیدگاه‌هایی نظیر «انقلاب علمی» و «پارادایم» توماس کوهن، «ضدروش» فایرابند و «برنامه‌پژوهشی» لاکاتوش هستیم. براساس این نظریات جدید، علم، جدای از مفاهیم و ساختارهای درونی خود، از زمینه‌های سیاسی و اجتماعی که در آن طرح می‌شود متأثر است و یافته‌های علمی متأثر از شرایط فرهنگی است؛ لذا هویت جهان شمول و فراتاریخی علم زیر سؤال رفت. متأثر از این خودانتقادی‌های صورت گرفته در غرب، در جوامع غیرغربی نیز این نگاه تسری یافت و بر لزوم توجه به زمینه‌های تاریخی و فرهنگی و «بومی کردن علم» تأکید شد.

در کشور ما نیز از دهه ۱۳۳۰ شمسی و با افرادی نظیر سید حسین نصر، احسان نراقی، جلال آل احمد و امثال آن‌ها این دیدگاه وارد شد و مورد توجه قرار گرفت و شاهد تشکیک در باورهایی هستیم همچون لزوم مدرن شدن به سبک غربی، تسلیم بی‌قید و شرط در برابر غربی‌ها، اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی و از فرق سرتانوک پافرنگی شدن. تشکیل مراکزی چون مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۷ و طرح «انقلاب آموزشی» حکومت پهلوی در سال ۱۳۴۶ در همین راستاست.

اما همزمان با وقوع انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) این وجه تحولی وارد فاز جدیدی شد و مسئله تحول در نظام علمی وجه گسترده‌تری یافت و جدای از جوه نهادی علم، بر وجه معرفتی علم و تحول در آن به معنای تغییر در مبانی و ماهیت علم جدید تأکید شد. به این معنا که علاوه بر لزوم تغییر در جوه کارآمدی علم و پاسخگویی به مسائل و نیازمندی‌های جامعه و تأکید بر مسائلی همچون ارتباط صنعت و دانشگاه، تکنولوژی مناسب و مواردی از این قبیل، مسئله تعارض علوم مدرن با مبانی دینی و در نتیجه، لزوم تحول در علم به لحاظ ماهوی و تغییر در مبانی علم و دینی کردن آن مورد تأکید قرار گرفت.

براین اساس شاهد طرح دیدگاه‌های مختلف در این خصوص و اتخاذ تصمیمات و سیاست‌گذاری‌های مختلف جهت تحقق آن

رویکردهای «حداقلی» شامل دو دسته است: «هدف‌محور» که تنها معیار انتصاف علم به صفت دینی را خدمت به اهداف و غایات دین و جامعه دینی می‌دانند و «موضوع‌محور» که موضوع‌هایی مانند دین و پدیده‌های منتسب و امور و مسائل مورد اهتمام دین و جوامع دینی را برای مطالعات پیشنهاد می‌کنند، بدون آن‌که برای انجام این مطالعات، چارچوبی مغایر با چهارچوب علم سکولار ارائه دهند.

رویکردهای «میانی» بر «پیش‌فرض‌ها» و گاهی علاوه بر آن، بر «میانی‌ارزشی» مؤثر بر علم تأکید می‌کنند. آن‌ها معتقدند بینش الهی در عالم به هنگام ساختن نظریات جهان شمول و نیز در جهت‌گیری‌های کاربردی دانش، آن را از دانش حاصل از بینش سکولار متمایز می‌کند و این علم دینی است. رویکردهای «حداکثری» نیز آموزه‌های دینی را در متن علوم یعنی در «فرضیه‌ها و نظریه‌های علم» وارد می‌کنند و قائل به تغییر در مبانی و روش علوم براساس آموزه‌های دینی و وحیانی هستند. براین اساس، تحولی که در رویکرد اول مورد نظر است و باید جهت تغییر در علم به وقوع بپیوندد «تحول در نهاد علم» است؛ به این معنا که باید نهاد علم را به سمت و سویی هدایت کرد که در خدمت جامعه قرار گرفته و رافع نیازهای آن در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و تأمین‌کننده استقلال مورد نظر آن جامعه باشد. به تناسب دینی بودن جامعه ایران نیز باید علم موجود به لحاظ موضوع و مسئله، وجه دینی داشته باشد. بومی کردن و بهینه‌سازی علم تعبیری است که در این رویکرد برای انتقال نگاه تحول‌خواهانه استفاده می‌شود.

دو عامل در شکل‌گیری این دیدگاه مؤثر بود؛ از یک سواز ابتدای قرن بیستم میلادی و همزمان با آغاز انتقادات به علم مدرن در خاستگاه آن (یعنی غرب) بعد از تهدیدات زیست‌محیطی، انسانی و فرهنگی علم مدرن و وقایعی چون جنگ جهانی دوم و اثرات مخرب و فاجعه‌آمیز سلاح‌های پیشرفته جنگی حاصل از علم جدید، بمب‌های اتمی، گرم شدن کره زمین، آلودگی‌های زیست‌محیطی و سیطره تکنولوژی و ماشین بر زندگی بشر، تصور ایده‌آل و آرمانی بودن علم جدید زیر سؤال رفت. علاوه بر این و از نیمه قرن بیستم در حوزه جامعه‌شناسی علم و فلسفه علم نیز



اسلامی کردن علم و تغییر در مبانی علوم مدرن به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل انقلاب اسلامی مورد توجه قرار می‌گیرد و در قالب بحث‌هایی چون بازنگری در سرفصل دروس، اسلامی کردن دانشگاه، اسلامی کردن علم، تحول در علوم انسانی و مواردی از این دست، این مهم دنبال می‌شود. تشکیل «شورای تحول در علوم انسانی» در شورای عالی انقلاب فرهنگی و تصویب نهایی سند «دانشگاه اسلامی» در همین راستاست.

البته این دوره نخستین باری نیست که شاهد تأکیدهای مقام معظم رهبری در این خصوص هستیم. این امر مسئله‌ای است که همواره مورد تأکید ایشان بوده است. همچنان که در سال ۱۳۷۴ و نیز در یکی از مهم‌ترین خطاب‌هایشان در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۵ بر این امر تأکید می‌کنند که «دانشگاه امروز ما اسلامی نیست و باید اسلامی شود و برای این منظور یک تحول عمیق، بنیادین، دلسوزانه، بلندمدت، برنامه‌ریزی شده و همه‌جانبه، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است...» در دهه هفتاد و هشتاد هیچ گاه به بیانات رهبر معظم انقلاب

هستیم که برجسته‌ترین آن‌ها «انقلاب فرهنگی» در سال ۱۳۵۹ و تشکیل «ستاد انقلاب فرهنگی» است که در آن حداکثری‌ترین نگاه تحولی به علم و نظام علمی دنبال می‌شود و در آن، ضمن تلاش برای تغییر در نهاد علم و تأکید بر لزوم تطبیق علم با نیازمندی‌های جامعه و برآورده کردن استقلال کشور، تحول در مبانی و روش علم نیز مورد نظر است.

اما نگاه تحول‌خواهانه در حوزه نظام علمی از همان سال‌های نخستین همواره با این آسیب مواجه بوده که در مواردی از نگاه حداکثری فاصله گرفته و به صورت‌های حداقلی تقلیل یافته است و هرچند همواره گروه‌ها و جریان‌هایی بوده‌اند که دیدگاه حداکثری را دنبال کرده و در راستای تحول در علم و تغییر در مبانی علم و تولید علم دینی فعالیت می‌کنند، اما اتخاذ رویکرد حداقلی به علم دینی و تحول در علم به خصوص از وجه سیاست‌گذاری‌های صورت گرفته در نظام علمی حضور پررنگ‌تری در دهه‌های دوم و سوم انقلاب اسلامی داشته است. از نیمه دهه ۱۳۸۰ و با هشدادهای مقام معظم رهبری بار دیگر مسئله

۶۶

از نیمه دهه ۱۳۸۰ و با
هشدارهای مقام معظم
رهبری بار دیگر مسئله
اسلامی کردن علم و تغییر
در مبانی علوم مدرن به
عنوان یکی از مهم ترین
مسائل انقلاب اسلامی
مورد توجه قرار می گیرد.

۹۹

آن گونه که شایسته و بایسته بود توجه نشد و حتی اسلامی کردن دانشگاه ها به الزام دانشجویان به پوشش و آرایش خاص (مانند ممنوعیت پیراهن آستین کوتاه برای دانشجویان مرد یا الزام حجاب خاص برای بانوان) تقلیل یافت که به شدت مورد انتقاد رهبرانقلاب قرار گرفت. اما متأسفانه در چهارمین دهه از عمر انقلاب اسلامی شاهد تقابل و نفی آشکار دیدگاه های رهبرانقلاب اسلامی بودیم و رویکرد حداقلی به علم دینی و محدود کردن مسئله لزوم تحول در علم به اموری چون اهداف و مسائل علوم بودیم و بحث هایی همچون ضرورت و عدم ضرورت و امکان و عدم امکان تولید علم اسلامی، مجدداً قابلیت طرح یافت و اسلامی کردن علم به معنای تغییر در مبانی علوم مدرن مورد تشکیک قرار گرفت. متأخرترین این موارد، مناقشه ای بود که از سوی رئیس جمهور وقت در ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۹۳ در مراسم تجلیل از اساتید برگزیده دانشگاه ها، پیرامون مسئله اسلامی سازی علوم مطرح شد و در آن اسلامی کردن علم به معنای تغییر در مبانی و روش، مورد انکار قرار گرفت و بر جهانی بودن علم به لحاظ مبنا و روش تأکید شد.

آقای روحانی با اشاره به مسئله اسلامی سازی علوم و با طرح این سؤال که کجای علم باید اسلامی شود اظهار داشت: نباید راه را اشتباه بینماییم؛ پایه ها و مبانی هر علمی اسلامی، مسیحی و یهودی ندارد و در واقع پایه های علم جهانی و بدون جغرافیاست. وی ادامه داد: یک بخش دیگر نیز مربوط به متداست که این متد نیز جهانی است. رئیس جمهور وقت با اشاره به اهداف علوم مختلف این اهداف را برای کشورهای مختلف قابل تعریف خواند و افزود: اگر می خواهیم آن علم برای ما کاربردی باشد باید آن را در کشور بومی سازی کنیم.

این سخنان آقای روحانی واکنش های تندی از سوی اصحاب علم و کارشناسان بحث به همراه داشت و نادیده انگاری تلاش های صورت گرفته از ابتدای انقلاب اسلامی در حوزه علم دانسته شد. برای نمونه حجت الاسلام والمسلمین رضا غلامی رئیس شورای سیاست گذاری کنگره بین المللی علوم انسانی اسلامی گفت: اظهار نظر اخیر رئیس جمهور محترم درباره علوم انسانی اسلامی فاقد وجاهت علمی بود. ایشان ظاهراً با نظریه های رایج فلسفه علم و نقش کلیدی جهان بینی و باورهای بنیادین در شکل گیری مبانی و متدولوژی علوم انسانی و اجتماعی آشنایی چندانی ندارند. در اظهار نظری دیگر دکتر حسین کچویان استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی در انتقادی کنایه آمیز گفت سخنان اخیر رییس جمهور ابهام آفرین بود و بحث مجدد بر سر اسلامی کردن علوم انسانی بازگشت به مهد کودک است.

در واقع در سخنان آقای روحانی می بینیم «بومی کردن علم» به معنای تطبیق علوم با اهداف جامعه تنها وجه تحولی است که مورد توجه است و مسئله تعارض مبانی علوم مدرن با آموزه های دینی با همه پیشینه ای که دارد، مورد انکار قرار می گیرد. این مسئله وقتی اهمیت بیشتری پیدا می کند که ببینیم این دیدگاه از سوی دومین

و در حالی که رهبر انقلاب اسلامی مسیر آینده انقلاب را با بیانیه اندیشمندانه خود تحت عنوان گام دوم انقلاب اسلامی ریل گذاری کرده اند ضروری است دولت و مسئولان بازنگری جدی و جدیدی در روش ها و برخورد های چهار دهه گذشته با این مقوله داشته باشند و به طور واقعی و با عزمی جدی برای این مسئله فکری اساسی کنند و از همه ظرفیت های علمی کشور برای ترسیم نقشه راهی جامع و کارآمد که رویکرد حداکثری در تحول بنیادین در علوم انسانی و علوم غریبی را لحاظ کرده باشد استفاده کنند. سند جامع تحول علمی کشور، سند تحول در آموزش و پرورش و سند مهندسی فرهنگی می تواند اجزای مهمی در ترسیم این نقشه راه باشد و شورای عالی انقلاب فرهنگی به طور خاص و مجموعه دولت و نهادهای فرهنگی و علمی و تحقیقاتی کشور به طور عام باید ابتدا اعتقاد و التزام قلبی و عملی و باور عمیق به رویکرد حداکثری داشته باشند و رئیس جمهور با تغییر در رویه رئیس دولت قبل، راهبری و مدیریت این پروژه ملی و بلکه دینی و اسلامی را به عهده گیرد.

مقام عالی و عالی ترین مقام اجرایی کشور که ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی را به عهده دارد مطرح می شد و شواهد بسیاری گویای تبدیل این نگاه به رویکرد کلی حاکم بر دولت بود و معنای دانشگاه اسلامی به صرف اخلاقی شدن دانشگاه تقلیل داده شده و بومی کردن علم تنها وجه تحولی بود که از اسلامی کردن علم مستفاد می شود. در مقابل دیدگاه رئیس دولت قبل، باید توجه کرد «اسلامی کردن علم» به معنای تولید علمی متناسب با آموزه های دینی آن چنان که در ابتدای انقلاب اسلامی مورد نظر بود، معنایی گسترده تر از صرف «تحول در نهاد علم» و یا «تحول در روابط علم» به معنای حاکمیت اخلاق بر فضای علمی دارد و نباید آن را به یکی از این موارد تقلیل داد. «بهبود ساز و کارها در نهاد علم»، «ترمیم رابطه علم با صنعت»، «حاکمیت اخلاق بر دانشگاه» و «بومی کردن علم» از جهت مسئله و اهداف رانمی توان و نباید همه معنا را «اسلامی کردن علم و دانشگاه» تعبیر کرد. اما در آغاز قرن جدید و در نیمه های دهه پنجم انقلاب اسلامی

دیدگاه | سید مرتضی حسینی



وقتی می گوئیم علوم انسانی تصور می شود که علمی مانند سایر علوم است و می توان از سایر کشورها آموخت، اما علوم انسانی، علم به معنای کشف واقع نیست، زیرا در این زمینه واقعییتی وجود ندارد که در مکان های مختلف تفاوتی نکند. یک نظریه پرداز یک مبنایی را در نظری می گیرد و قواعد تجلی بخش آن مینا می شود. علوم انسانی مثلاً اقتصاد کاپیتالیستی یک چیز را مینا می گیرد و مارکس مبنای دیگری را نظری می گیرد و قواعد تجلی بخش آن اقتصاد سوسیالیستی می شود. حال اگر می گوئیم اقتصاد اسلامی نه کاپیتالیستی است و نه سوسیالیستی باید مینا و قواعد آن را که می شود اقتصاد اسلامی، مشخص کنیم. وقتی قرار است علوم انسانی اسلامی، کاربردی باشد باید نسبت بین متغیرهای مختلف و مبنای آن ها مشخص شود تا مخالف دین و اسلام نباشد. این اتفاق یعنی باید معادله ای کاربردی ارائه شود. همان طور که منطق، روش صحیح استدلال کردن در همه علوم است، ریاضیات هم روش صحیح معادله سازی است. بنابراین ناگزیریم وقتی می خواهیم از حوزه نظرفراتر برویم و نسخه تغییر در عالم خارج را ارائه دهیم، از علم ریاضیات استفاده کنیم. این بحث جدا از بحث روش های تحقیق کیفی و کمی است، این بحث روش تحقق است. از اینجا آیت الله سید منیرالدین حسینی به این پرداختند که در طول تاریخ چه اتفاقاتی برای ریاضیات افتاده است. تازمانی که ریاضیات به صورت هندسه اقلیدسی و حساب فیثاغورسی وجود داشته است، ظرفیت محاسبات محدود بوده است. با تغییر در فلسفه ریاضیات، محاسبات و ظرفیت آن هم تغییر می کند. با توجه به اینکه عوامل چه هستند، دستگاه های ریاضی هم تغییر می کنند. اینکه ما این بحث را تحول ریاضی بدانیم یا پیشرفت ریاضی مربوط به نگاه مادر تحلیل تاریخی است. آیا تحول به این معناست که علوم قدیم از بین می رود؟ یا به این معناست که در کنار آن است و متناسب با موضوع، یکی از آن ها به کار می رود؟ حال اگر علوم انسانی اسلامی را نوشتیم و در معادلات کاربردی به این نتیجه رسیدیم که متغیرهای آن انسان هستند، با تعریفی که دین از انسان دارد، باید دستگاه آن را بیابیم. آیا انسان، جسم ثابت یا با حرکت ثابت است؟ یا ریاضیات قدیم می توان محاسبه کرد. آیا جسم متحرک با حرکت شتاب دار است، ولی افراد جامعه با اجبار از هم تبعیت می کنند؟



محمد عبداللہی

فہم صحیح از علوم انسانے اسلامے

انسانی (به عنوان اشخاص حقیقی یا صاحب نظران صرف) دانست و از سویی دیگر، به هیچ وجه نمی توان نسبتی میان این اظهارات با اهداف و رسالت های نظری و بنیادین انقلاب اسلامی یافت. نخستین اظهارات رئیس دولت قبل که در محافل علمی و آکادمیک کشور جنجالی برانگیخت در دیدار با معلمان و اساتید در ۱۴ اردیبهشت ۹۳ مطرح شد که «پایه ها و مبانی علم و دانش، اسلامی، مسیحی و یهودی ندارد و پایه های علم، جهانی است و جغرافیا نمی شناسد. متدها هم جهانی هستند. اما اهداف متفاوت اند و هر کشوری اهداف خود را دارد. پس اگر می خواهیم علم در کشور کاربردی شود باید آن را بومی سازی کنیم.»

مراسم آغاز سال تحصیلی دانشگاه های کشور در نیمه مهرماه نیز بهانه ای شد تا رئیس دولت با انتقاد از کسانی که، به گفته وی، «می خواهند بخشی از علوم را حذف کنند» تصریح کند: «اسلامی کردن علوم انسانی به آن مفهوم نیست که دانش بشری را در بخش علوم انسانی به طور کامل کنار بگذاریم... چطور عده ای به فکر افتادند که بخشی از علوم را حذف کنند؟... علم را باید نقد کرد، نباید حذف کرد. علم ممکن است ابطال شود، ولی حذف نمی شود و در تاریخ علم می ماند.»

دکتر روحانی سپس در هفتمین جشنواره بین المللی فارابی بار دیگر با ارائه برداشت خود از اسلامی کردن علوم انسانی گفت: «اگر مقصود از اسلامی کردن علوم انسانی و اجتماعی این باشد که دولت می خواهد در علم مداخله کند، ماضر خواهیم کرد. اگر مقصود این است که دانشگاه ها استقلال علمی نداشته باشند، یعنی در دانشگاه امر و نهی باشد، ضرر کرده ایم. ما در علم کور باش و دور باش نداریم.»

در باب این سخنان دکتر روحانی که خود دانش آموخته حوزه علمیه و آشنا به مبانی فکری و عقیدتی اسلام است و همچنین ضمن تحصیل در دانشگاه های داخل و خارج کشور، علوم غربی را نیز به خوبی می شناسد، گذشته از این که آیا اساساً کسانی با چنین اعتقاداتی که ایشان آن ها را به نقد کشیده است وجود دارند یا خیر، چند نکته حائز اهمیت است:

۱. رئیس دولتی که قرار است اهداف و آرمان های انقلاب اسلامی را به پیش برد و رهنمودهای سیاستگذار اصلی و کلان نظام یعنی رهبر انقلاب را سرلوحه تصمیمات و اقدامات خود قرار دهد، معتقد به

زمانی که سخن از اسلامی سازی علوم انسانی به میان می آید بدون تردید پسوند «سازی» را خالی از محتوا اراده نکرده ایم. از سویی مقصود از این مطالبه، همسان انگاری با علوم تجربی و نیز تلقی پروژه ای و زودبازده از یک فرایند عمیق و تدریجی نیست و برخلاف آن چیزی که مخالفان اسلامی سازی تبلیغ می کنند به هیچ عنوان راه حل را تولید ادبیات دستوری و مطالبه گرانه حاکمیتی و یا اعتقاد به «تئوری پرهیز» مبتنی بر نفی علوم غربی تلقی نمی کنیم. از سوی دیگر مقصود از اسلامی سازی، دادن رنگ و لعاب اسلامی به علوم انسانی غربی نیست. همه این ها ما به این معنا هم نیست که وضعیت خود را خوب بپنداریم و رکود و توقف و رخوت در حیاتی ترین گام تمدنی کشور یعنی ریل گذاری آن را توجیه کنیم. نشانه های تأسف انگیز این رکود در مقدمات تحول حوزه علوم انسانی حقیقتاً نگران کننده است؛ به گونه ای که در طول چند سال گذشته و علیرغم برگزاری همایش ها و کنگره های متعدد در این خصوص، هنوز هم تغییری در کتب دانشگاهی حوزه علوم انسانی و عزم معطوف به نتایج ملموس به چشم نمی خورد. حال آن که بر هیچ کس پوشیده نیست که بسیاری از نتایج و مبانی علوم انسانی غرب با بنیان های تفکر اسلامی در تعارض است و گاهی حتی وجوه ضد انسانی دارد.

مسئله این نوشتار بازاندیشی در خطری است که بیم توقف یا کندی در گردونه تحول علوم انسانی از آن به مشام می رسد و بخشی از آن در بازخوانی فهم مسئولان و مدیران حوزه تصمیم گیری و سیاست گذاری و اجرایی کشور از این مقوله حیاتی در دهه های گذشته حاصل شده است؛ خصوصاً آن که برخی از مسئولان کشور که اصلی ترین وظیفه را در این راستا به عهده داشتند طی سال های اخیر بی مهیا با اظهار نظرهایی کاملاً مغایر با ماهیت و اساس بحث اسلامی سازی علوم انسانی می کردند و این سؤال جدی را در اذهان ایجاد می کردند که آیا چنین نظریاتی هرگز به برنامه ریزی و اجرایی ساختن این نیاز کشور خواهد انجامید.

به عنوان نمونه می توان به اظهارات بالاترین مقام اجرایی کشور در دولت گذشته اشاره داشت که از یک سو به عنوان رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی دارای مسئولیت ستادی و سیاستی در این خصوص برعهده داشته و نمی توان دیدگاه وی را از حیث جایگاه و اعتبار همسنگ نظرات موافقان یا منتقدان تحول علوم



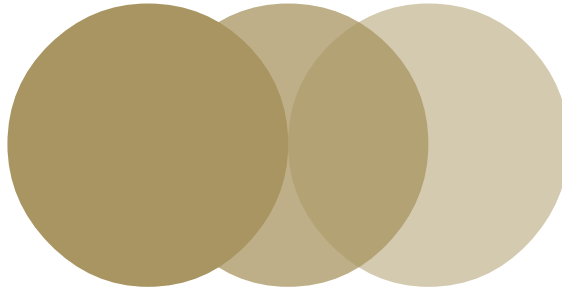
این مبنا، مبنای غلطی است. این علوم انسانی را ما به صورت ترجمه‌ای، بدون این که هیچ گونه فکر تحقیقی اسلامی را اجازه بدهیم در آن راه پیدا کند، می آوریم در دانشگاه های خودمان و در بخش های مختلف این ها را تعلیم می دهیم؛ در حالی که ریشه و پایه و اساس علوم انسانی را در قرآن باید پیدا کرد.»

در نگاه رهبر انقلاب، نه صرفاً به مثابه یک کارشناس دینی و فلسفی، بلکه به عنوان سیاست گذار کلان و میدا تصمیمات و رویکردهای کلی کشور، اصلاح کلان حوزه های معرفتی و فرهنگی مقدمه ای واجب دارد و آن اصلاح مبانی علوم انسانی غربی است. ایشان می فرمایند: «اصلاح در علوم انسانی و تحول در سینما و تلویزیون بدون اصلاح پایه های معرفتی علوم انسانی غربی امکان پذیر نیست و اصلاح این پایه ها نیز در گرو ارتباط مؤثر با حوزه های علمیه و علمای دین است.»

۲. تعریف دکتر روحانی از مفهوم بومی سازی، بیانگر دو تلقی ناقص از مفهوم «بومی سازی» و «اسلامی سازی» علوم انسانی بود. «حذف علوم غربی و طرد کامل دانش انسانی غربی» تلقی نخست ایشان از این مفهوم بود که می کوشید مدافعان بومی سازی را به داشتن

جهانی بودن پایه های علم و دانش اعم از علوم تجربی و یا انسانی بود. آقای روحانی، علوم انسانی را دارای بنیان ها و ماهیتی واحد و عام می دانست. به بیان صحیح تر، مراد اولیه و اصلی وی آن بود که علم و همچنین علوم انسانی ماهیتی سکولار و جهان گرا دارد و این اصل بنیادین نمایانگر تفاوت و تعارض دیدگاه وی با قائلان به ضرورت اسلامی سازی علوم انسانی است.

مدافعان لزوم اسلامی سازی علوم انسانی، مشکل بنیادین و اصلی خود با علوم غربی را علاوه بر کارکردها و اهداف - که دکتر روحانی هم به آن اشاره کرده بود - در مبانی، ریشه ها و پایه های آن می دانند و لذا مقصود اصلی و اولی بومی سازی را نیز، نه تغییراتی سطحی و روپنایی، که تغییری کلان و مبنایی در زیربنای علوم انسانی غربی می شمارند. رهبر معظم انقلاب در این خصوص به صراحت بر تعارض مبادی و مبانی علوم انسانی غربی با مبانی قرآنی و اسلامی تأکید می کنند: «ما علوم انسانی مان بر مبادی و مبانی متعارض با مبانی قرآنی و اسلامی بنا شده است. علوم انسانی غرب مبتنی بر جهان بینی دیگری است؛ مبتنی بر فهم دیگری از عالم آفرینش است و غالباً مبتنی بر نگاه مادی است. خوب، این نگاه، نگاه غلطی است؛



علوم غربی در کشور پدید آمده و مطرح شده است - بیشتر با هدف تخریب اصل بومی سازی و مقابله با اجرای آن صورت می گیرد که البته نگارنده رئیس دولت قبل را عاُمداً به دنبال چنین هدفی نمی داند، اما برخی مشاورانی که به ایشان توصیه می کردند در سخنرانی های خود به چه موضوعاتی و با چه رویکردی بپردازد - و اغلب از همان طیف فکری پنجاه ساله تشکیل شده اند - در این تخریب و جبهه علوم انسانی اسلامی از سوابق متعددی برخوردارند. تحول و اسلامی سازی در حوزه علوم انسانی، کلید تحقق همه آرمان های انقلاب اسلامی و ایجاد یک امپراتوری علمی اسلامی برای رسیدن به تمدن اسلامی (در مقابل امپریالیسم علمی کنونی حاکم بر جهان) است. لذا مانع تراشی نظری و عملی در انجام این تحول سدی بر سر راه تحقق این آرمان اصیل انقلاب اسلامی و در جهت تحمیل و تعمیق شاخصه های تمدن ضد دین غربی بر جمهوری اسلامی قلمداد می شود که دقت نظر و همت عمل بیشتر رئیس جمهور و کابینه تحت مدیریت او را می طلبد.

فرا تراز تمامی دلایلی که برای لزوم بازنگری در علوم انسانی غربی و بومی سازی این دسته از علوم وجود دارد، میتوان اصلیت ترین ضرورت این مهم را در مطالبات و سیاست گذاری های رهبر معظم انقلاب پیگیری نمود؛ هنگامی که این شاخه از دانش را «فکر ساز»، «جهت دهنده»، «تعیین کننده مسیر» و حتی «مقصد راه» عنوان می کنند و زمانی که دریافته ایم علوم انسانی در بستری بین المللی در طول نیم قرن اخیر با صدور کتب، مقالات و متون متعدد به

این دیدگاه غیرواقعی و غیرمنطقی متهم کند. حال آن که چنین تعریف و برداشت افراطی از بومی سازی، مورد قبول هیچ یک از مدافعان سرشناس بومی سازی در کشور نیست.

رهبر معظم انقلاب در نقطه مقابل چنین نگرشی می فرمایند: «ما به هیچ وجه نگفتیم که دانسته های غربی ها را که در زمینه های گوناگون علوم انسانی پیشرفت های چند قرنی زیادی داشتند، یاد بگیریم یا کتاب های این ها را بخوانیم؛ ما می گوئیم تقلید نکنیم... ما می گوئیم علوم انسانی را یاد بگیریم تا بتوانیم شکل بومی آن را خودمان تولید کنیم و این را به دنیا صادر کنیم. بنابراین ما می گوئیم در این علوم مقلد نباشیم. حرف ما در زمینه علوم انسانی این است.» «هیچ ایرادی هم ندارد که ما از روان شناسی و جامعه شناسی و فلسفه و علوم ارتباطات و همه رشته های علوم انسانی که غرب ایجاد و تولید کرده یا گسترش داده، استفاده کنیم. من بارها گفته ام که ما از یادگیری، به هیچ وجه، احساس سرشکستگی نمی -کنیم. لازم است یاد بگیریم؛ از غرب یاد بگیریم، از شرق یاد بگیریم.»

تلقی دیگری که آقای روحانی به مدافعان بومی سازی منتسب ساختند تعریف اسلامی سازی علوم به دخالت دولت در علوم انسانی و دانشگاه ها بود؛ برداشت عجیب دیگری که به قطع می توان گفت هیچ یک از حامیان و نظریه پردازان اسلامی سازی علوم، قائل به آن نیستند.

متهم کردن دیگران به چنین برداشت های غیرمنطقی و ناقصی - که در طول پنجاه سال اخیر سابقه داشته و پایه پای بحث نقد

جهان سوم شکلی از تکرار و تشدید وابستگی در راستای روند استعمار گذشته را رقم زده است. مسامحه و ایجاد تردید و تأخیر در روند این تحول پذیرفتنی و قابل اغماض نیست. از سویی دیگر به نظرمی رسد بحث در مورد امکان یا عدم امکان و ضرورت یا عدم ضرورت تحول در علوم انسانی، در محافل علمی کشور حل شده تلقی می شود و نظریه پردازان و اندیشمندان مسلمان به مباحثی چون راهبردها و راهکارهای این تحول و بایدها و نبایدهای آن و برخی حتی به نظریه پردازی و ارائه دیدگاه های اسلامی در حوزه علوم انسانی مشغول اند و به زودی شاهد تولید بیش از پیش و تراکم نظریه ها خواهیم بود. با این وصف، باقی ماندن نهادهای سیاست گذاری و اجرایی در مباحثی چون امکان تحول در علوم انسانی و موجودیت علم دینی عقب ماندن ستاد از نیازها و عملکرد صف خویش و خطایی مضاعف به شمار می رود. به همین ترتیب، مناقشه و بعضاً نفی موضوع بومی سازی علوم انسانی در رسانه ها و تریبون های عمومی بیشتر با رویکردی سیاسی همراه و برای اندیشمندان و متفکران اسلامی نگران کننده است. به هر روی، قلم به دستان و رسانه های متعلق به جریان فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی به حسب وظیفه خود در طرح مباحث

فکری و پرداختن به کلیات حوزه علوم انسانی، و نیز ضرورت گفتمان سازی در میان نخبگان و مطالبه از اندیشمندان و مسئولان برای پی گیری موضوعات مورد نیاز جامعه علمی و نخبگانی کشور، باید این موضوع مهم را در دستور کار قرار داده و به صورت ویژه به بررسی ابعاد گوناگون آن بپردازند. برای ضرورت و اهمیت این موضوع همین مقدار بس است که همچنان از مباحث زنده و روی میز کشور است و در سطحی از تأثیر گذاری و اهمیت است که حتی رئیس دولت را به اظهار نظر و طرح بحث در این خصوص وامی دارد. بنابراین از دولت جدیدی که با رویکرد انقلابی گری و شعار حرکت در مسیر گام دوم انقلاب اسلامی بر سر کار آمده است انتظار می رود از این حوزه مهم و زیربنایی غافل نماند و وقت و توان خود را صرفاً صرف نیازهای روزمره و روبنایی نکند و مسیر نه چندان مطلوب دولت گذشته در دستیابی به اهداف این حوزه را اصلاح کند. این ضرورت اساسی کشور به عزم جدی دولت و مسئولان مرتبط خصوصاً شورای عالی انقلاب فرهنگی و شخص آیت الله رئیسی به عنوان رئیس این شورا و رئیس جمهور و هدایتگر کلی دولت در جهت منویات و تأکیدات رهبر معظم انقلاب اسلامی نیاز دارد.

دیدگاه | عسکری سلیمانی امیری

دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

آنچه امروز به نام علوم انسانی بر مراکز علمی و غیر علمی سیطره یافته حاصل درختی است که در تمدن مادی و سکولار غرب ریشه دارد. نظریات مطرح در علوم چون اقتصاد، سیاست، مدیریت، روان شناسی، جامعه شناسی و دیگر علوم انسانی رایج، بر اساس جدایی عالم ماده از ماورای آن، بلکه انکار ماورا، استوار شده است. خدای این تمدن، انسان و دوست داشتنی های اوست. انسان از دیدگاه تمدن غربی تنها حیوانی پیچیده و اجتماعی است، و قله کمالی که این فرهنگ برای انسان می شناسد، رفاه، آسایش و لذت مادی بیشتر است و به بیش از آن نمی اندیشد. از دیدگاه آیت الله مصباح، علم کشف واقع است و دین الهی حق منحصر دین اسلام است که راه سعادت و شقاوت انسان ها را در حوزه باورها و ارزش ها مشخص می کند. بنابراین، علم دینی علمی است که در حوزه های مرتبط با سعادت و شقاوت انسان و باورها و ارزش ها از منابع صحیح دینی و با استفاده از روش شناسی صحیح (روش فقهاتی) بدان رسیده باشیم و نتیجه نیز یقینی باشد. در متون دینی، مسائل مختلفی مطرح شده است که ناظر به علوم طبیعی، پزشکی و... است. از آنجا که شان دین هدایتگری به سمت سعادت است، علم دینی باید همسو با این شان تعریف شود. بنابراین، هر گزاره ای که با روش های معتبر اثبات شود علم دینی نخواهد بود، زیرا دین وظیفه ای در قبال کشف روابط علمی میان پدیده ها ندارد. آنچه برای دین ضرورت دارد شناخت و بیان تأثیر پدیده ها در سعادت و شقاوت انسان است. این امر در بسیاری موارد با عمل اختیاری انسان در ارتباط است. در میان علوم، موضوع علوم انسانی بررسی کنش های ارادی و آگاهانه انسانی، و احکام و آثار و پیامدهای آن است، مانند علم اخلاق یا حقوق. بنابراین و با توجه به جایگاه بی بدیل علوم انسانی در ساخت تفکر بشری و سبک زندگی انسان ها، از دیدگاه استاد، اسلامی کردن علوم در گستره علوم انسانی اسلامی محقق می شود.



نقدی بر ترجمه علوم غربی و عدم تولید علم بومی
در گفت‌وگو با دکتر مهدی گلشنی

در گذشته مانده ایم

لیسانس فیزیک خود را با کسب رتبه اول رشته فیزیک و رتبه اول دانشکده علوم از دانشگاه تهران اخذ کرد و دوره آموزشی الکترونیک و فیزیک هسته ای را در مراکز اتمی این دانشگاه گذراند. سپس برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و مدرک دکترای فیزیک را در دانشگاه برکلی ایالت کالیفرنیا دریافت کرد. پس از بازگشت به ایران خدمت خود را با سمت استادیار فیزیک در دانشگاه صنعتی شریف آغاز کرد و به تدریج به رتبه استاد ممتاز این دانشگاه ارتقا یافت. دکتر مهدی گلشنی که از برگزیدگان همایش چهره های ماندگار در عرصه فیزیک و برنده کتاب سال جمهوری اسلامی ایران است عضو پیوسته فرهنگستان علوم، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و مدتی رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بوده است. او منشأ خدمات علمی و فرهنگی بسیاری بوده که در این مجال کوتاه نمی گنجد؛ اما شاید مهم ترین عرصه فعالیت او موضوعات مربوط به پیوند علم و دین است. دکتر گلشنی عضو مؤسس انجمن بین المللی علم و دین در کمیته بریتانیا بوده و با مشاوره و مشارکت در پروژه کنفرانس علم و جستجوی معنویت (برکلی، ایالات متحده ۱۹۹۸) نقطه عطفی در تاریخ مناسبات علم و دین در غرب را رقم زده است. او عضو انجمن مدرسان فیزیک آمریکا، انجمن بین المللی علم و دین، انجمن اروپایی علم و الهیات، انجمن مطالعه علمی دین، مرکز الهیات و علوم طبیعی در برکلی، مرکز بین المللی فیزیک نظری در ترست ایتالیا، مرکز اسلام و علم در کانادا، موسسه تعامل الهیات با علم و تکنولوژی در آمریکا و موسسه علم و دین متانکسوس در آمریکا است.



داود صلاحی

کشورهایی مثل هند، چین و ژاپن هم به این مقوله وارد شدند. اگرچه ابتدا مصرف‌کننده‌ی علم غرب بودند، به مرور به ضرورت تولید علم پی بردند. برای مثال در دوران جنگ جهانی دوم، پیش از پایان جنگ و اعلام شکست ژاپن، بعضی از کارهای درجه‌ی یک علمی در فیزیک نظری در ژاپن رخ داد.

چین هم به این سمت حرکت کرده است. حدود بیست سال پیش در چین، کنفرانس عظیمی برگزار شده بود و شش هزار نفر در آن حضور داشتند. رئیس آکادمی علوم در این جلسه اعلام کرد که تاکنون علم را برای تولید مصرف می‌کردند، اما از این به بعد باید تولیدکننده‌ی علم باشند. آن‌ها از ترجمه دریغ ندارند، چرا که می‌توانند از آثار کشورهای دیگر استفاده کنند. اما زبان خود و مسئله‌ی تولید علم را نیز فراموش نکرده‌اند. این نکته‌ی بسیار مهمی است.

ما نیز همچنان به ترجمه وابسته‌ایم و نباید آن را کنار بگذاریم. زیرا در دنیا اقدامات مفیدی صورت می‌گیرد و لازم است که ما از آن‌ها آگاه باشیم. حتی اگر در وادی تولید علم باشیم، باز هم از ترجمه‌ی متون غربی بی‌نیاز نخواهیم بود. همان‌گونه که غربی‌ها نیز از کوچک‌ترین کاری که در جهان اسلام صورت می‌گیرد بی‌خبر نیستند. البته شاید این امر دلایل دیگری هم داشته باشد. در هر صورت، آن‌ها از اوضاع ما آگاه‌اند و اگر کار فکری مفیدی بروز کند، بلافاصله آن را ترجمه می‌کنند.

پس می‌توان گفت اصل ترجمه بد نیست. منتها مشکل اینجاست که ما در برخی جهات افراط و تفریط می‌کنیم. به این معنا که اولاً؛ متون بی‌اهمیتی را ترجمه می‌کنیم که اصلاً مورد نیاز جامعه نیست. ثانیاً؛ در مواردی که ترجمه ضرورت دارد، متأسفانه ترجمه‌ای صورت نمی‌گیرد. مثلاً حوادث مهم، کارهای علمی جدید، خبرهای مهم علمی، فلسفی و... ترجمه و منعکس نمی‌شود. برای مثال آنتونی فیلو، فیلسوف معروف غربی، از ملحدان جدی و شناخته شده بود. مناظرات زیادی هم داشت که بسیار پرسرودا بود. اما یک مرتبه به سوی خدا برگشت. این اتفاق بزرگ در کشور ما فقط حدود یکی دو سطر کوتاه و بدون تفسیر، آن هم فقط در یک روزنامه، انعکاس یافت. من اولین کسی بودم که این خبر را در سمیناری در قم به مردم دادم. مسائل مهمی در غرب وجود دارد که لازم است خواننده‌ی فارسی‌زبان آن را بداند. اما متأسفانه در ایران ترجمه نمی‌شود.

در این شماره از سرو قصد داریم به آسیب‌شناسی ترجمه‌ی آثار غربی در حوزه‌ی علوم انسانی بپردازیم. هدف ما این است که محاسن و معایب ترجمه‌ی منابع علوم انسانی در ایران را بررسی کنیم. همچنین تأثیرات این ترجمه‌ها را بر عدم تولید علم بومی و دینی در کشور مورد کنکاش قرار دهیم.

ترجمه در ایران از جمله مسائلی است که مورد کج‌فهمی و افراط و تفریط واقع می‌شود. البته بدون شک در ایران تا مدت‌ها علم در بسیاری از رشته‌ها را کد بوده و از تولید نیز بی‌بهره بوده‌ایم. حدوداً از دوره‌ی قاجاریه علوم جدید، علوم طبیعی، علوم زیستی، برخی از رشته‌های علوم انسانی و غیره وارد ایران شد. ما در این دوران فقط جذب‌کننده‌ی علوم بودیم. زیرا اعتقاد بر این بود که از غرب عقب هستیم و غرب قصد تهاجم دارد، پس ما باید وسیله‌ی مقابله داشته باشیم. اما خود را فقط از جنبه‌ی صنعتی یا دفاعی مثل تولید سلاح عقب می‌دیدیم. زیرا در جنگ‌های عباس میرزا از روس‌ها شکست خورده بودیم و فقدان سلاح بیشتر احساس می‌شد. به همین دلیل بود که در زمان مرحوم امیرکبیر دارالفنون تأسیس شد، نه دارالعلوم. به این معنا که باید کمبودهای فنی را جبران کنیم. آن هم به این طریق که وسایل و ادوات مورد نیاز را از خارج بیاوریم و به مردم تعلیم دهیم که چگونه از آن‌ها استفاده کنند.

در واقع چندان درک نشده بود که علم مقدمه‌ی فن است و بسیاری از تولیدات صنعت نتیجه‌ی علم است. هنوز هم برای بسیاری از افراد قابل فهم نیست. این دسته از افراد معتقدند باید ابزارهای صنعتی را از سایر کشورها گرفت؛ به کشور خود وارد و از آن استفاده کرد. در این دیدگاه ما نمی‌توانیم شرکت‌کننده در تولید علم باشیم. البته این دیدگاه شاید برای فاز اول پیشرفت یک کشور کارایی داشته باشد. همان‌گونه که ژاپنی‌ها و چینی‌ها از این راه وارد شدند. چینی‌ها اکثر وسایل غربی را مهندسی معکوس کرده و ساختند. چو ان لای، نخست‌وزیر چین کمونیست، عزمی جدی برای پیشرفت چین داشت. به این ترتیب بود که چین وارد فاز تولید علم شد. امروزه چینی‌ها در تولید علم مشارکت دارند. مثلاً موضوع ابررسانه‌ها اگرچه ابتدا از غرب شروع شد، ولی چینی‌ها هم آن را دنبال کردند. همچنین وقتی قرار شد کشورهای غربی آزمایش‌های مهم ذرات بنیادی را زیر کوه‌ها انجام دهند،

یا باید از قول دانشمندان آن‌ها سخن بگوییم، یا از استدلال علمی و نظریه‌های رایج در محیط آن‌ها استفاده کنیم. اما متأسفانه غالب ترجمه‌های ما یک طرفه است.

زمانی قرار بود در شهرهایی مثل کیش همه به زبان انگلیسی صحبت کنند. اعتقادشان بر این بود که بهتر است استفاده و ترویج علوم روز به زبان اصلی باشد. من در شورای عالی انقلاب فرهنگی شدیداً با این موضوع مخالفت کردم. دلیل آوردم که ما سی و چند سال در دانشگاه شریف فیزیک را در تمام مقاطع به زبان فارسی درس داده‌ایم و هیچ مشکلی هم به وجود نیامده است. منابع و زبان اصلی آن هم انگلیسی بوده. نباید زبان خود را دور انداخت. اینجاست که با هویت ما بازی می‌شود.

حفظ زبان و وسیله‌ی حفظ هویت است؛ مخصوصاً زبان فارسی با این میراث بسیار غنی فرهنگی. دانشجو باید با این زبان خو بگیرد و فرهنگ خود را بشناسد. پناه بردن به متون انگلیسی و ترجمه‌ها و نسبت به فرهنگ ملی و دینی بیگانه می‌کند. اشعار بزرگان ما مثل حافظ، خیام، عطار و... سرشار از نصیحت و حکمت است. وقتی ما مجلات و روزنامه‌هایمان را با مطالب خارجی پرمی‌کنیم، در واقع از این حکمت و فرهنگی که بزرگان ما برای ما باقی گذاشته‌اند، خالی کرده‌ایم. حال آنکه کشورهای دیگر این حکمت و فرهنگ را به زبان‌های خودشان ترجمه می‌کنند. حتی کتاب مولوی یکی از کتاب‌های پر فروش در آمریکاست. اما متأسفانه نسل جوان ما از این فرهنگ غافل و بی‌اطلاع است. به این دلیل که فکر می‌کند برای به دست آوردن هر چیزی باید به سراغ ترجمه برود.

در حقیقت میان افراط و تفریط، مرز خیلی ظریفی وجود دارد؛ درست مثل صراط که می‌گویند خیلی تیز است. این مرز در ترجمه رعایت نشده است. با این حساب، چیزهای زیادی که مورد نیاز نیست ترجمه می‌شود و بسیاری از چیزهایی که واقعاً ضرورت دارد، به مرحله‌ی ترجمه نمی‌رسد. کتاب‌های بسیار مفیدی نوشته می‌شود. بعضاً از نظر فکری خیلی به فرهنگ ما نزدیک هستند و کل علوم از جمله وضعیت ساختار جهان را توضیح می‌دهند. حتی بینش توحیدی هم دارند. اما این آثار هیچ وقت ترجمه نمی‌شود تا خواننده‌ی ایرانی بداند در غرب هم هستند کسانی که خدایی فکر می‌کنند. متأسفانه تعادلی در این قضایا نیست.

سال‌ها کتاب‌های سارتر به فارسی ترجمه می‌شد و طرفداران زیادی از غرب‌زدگان ایرانی داشت. در حالی که سارتر اوایل عمر از این اعتقادات دست کشید و به سوی خدا برگشت. این نکته را هم در مصاحبه‌ای که با یک خبرنگار کمونیست داشت بیان کرد. اما انعکاس این موضوع در کشور اصلاً دیده نشد. در صورتی که این خبر در یک مجله‌ی آمریکایی با عنوانی بزرگ چاپ شد. دیگر اخبار راجع به این قضیه هم متعاقباً چاپ شد، اما در ایران بروزی نداشت. این در حالی است که وقتی یک کتاب الحادی از ریچارد داگ منتشر می‌شود، بلافاصله در ایران ترجمه شده و به وسیله‌ی همین وزارت ارشاد سخت‌گیر به چاپ می‌رسد. حال آن‌که ده‌ها کتاب نیز با استدلال علمی بر ضد این اثر نوشته شده، اما در ایران مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد.

همچنین بسیاری از فلاسفه‌ی غربی عقاید و سخنان خیلی نزدیکی به بعضی از مواضع فیلسوفان ما دارند. این موارد اصلاً در کشور ترجمه نشده است. این امر نشان می‌دهد که نوعی جهت‌گیری در مترجمان عالی‌رتبه‌ی ما وجود دارد. این هم یکی دیگر از ایرادهایی است که من به ترجمه وارد می‌دانم. بنابراین مشکل ما، جدای از اصل قضیه، در زیاده‌روی، تندروی و جهت‌گیری ترجمه هاست. برای مثال چندی پیش، در قسمت‌های مختلف کتاب فروشی عظیم آکسفورد قدم می‌زدم. در آن واحد سه کتاب بر ضد نسبی‌گرایی دیدم. همان طور که می‌دانید، نسبی‌گرایی مکتبی است که همه چیز را انکار می‌کند و از منظر آن هیچ چیزی اصالت ندارد. متأسفانه هیچ یک از آن‌ها در ایران ترجمه نشده است. اما از آن سو، آثار زیادی راجع به پوچ‌گرایی یا از نویسندگان پوچ‌گرا در ایران ترجمه شده است. حتی در دانشگاه شهید بهشتی، سمیناری با موضوع پوچ‌گرایی برگزار شده بود.

مرحوم نراقی می‌گفت: «این قدر که در ایران از پست مدرن صحبت می‌شود، در فرانسه نمی‌شود.» این یک واقعیت است. ما خیلی غرب‌زده شده‌ایم. به این معنا که در برخی جهات خیلی اسراف می‌کنیم و به برخی جهات اصلاً اهمیت نمی‌دهیم. به هر حال، اگر قرار باشد افکار غربی‌ها در محیط کشور مطرح شود، یکی از بهترین سلاح‌ها بر ضد این افکار آن است که افکار غربی‌های مخالف را نیز منتشر کنیم. زیرا ما با قرآن نمی‌توانیم به یک غرب‌گرا، که اعتقادی به قرآن ندارد، ثابت کنیم که فلان سخن یا تفکر اشتباه است. پس

در ترجمه از فارسی به دیگر زبان ها چطور؟

سهل انگاری دیگری که در عرصه ی ترجمه صورت می گیرد، ترجمه از زبان فارسی به زبان های دیگر است. باید برنامه ای وجود داشته باشد تا آثار ارزنده ی فارسی حتماً به زبان های دیگر ترجمه شود. بعضی از اساتید ما در حوزه های علوم انسانی افکار خیلی ارزنده ای دارند. این افکار لازم است ترجمه شود، ولی نمی شود. گویا باید افکار را فقط از کشورهای دیگر وارد کنیم.

نیاز است که مقوله ها در کشور مورد ارزیابی دقیقی قرار بگیرند تا از این طریق آثار ارزشمند ترجمه شوند و موارد بی ارزش به ترجمه نرسند. مثلاً اگر بخواهیم يك مقاله ی علمی - دینی را که حتی به نفع دین ماست از اینترنت بگیریم، می بینیم که فیلتر شده است. پس باید مرجعی وجود داشته باشد که تشخیص دهد کدام مقاله مفید است و به محیط ما کمک می کند تا به سهولت در دسترس قرار بگیرد. یعنی طی یک ارزیابی دقیق مشخص شود که چه کتاب هایی ارزش ترجمه دارند و کدام نه. نه اینکه کتاب ها چون نویسندگان صاحب مقامی دارند ترجمه شوند. چه بسا این کتاب ها در فارسی هم ارزشی نداشته باشند، چه برسد به این که به زبانی دیگر ترجمه شوند و مطالب غیردقیقی به خارجی ها تحویل دهند. نمونه های ملموس از این مورد وجود دارد. متأسفانه ما در این موارد دقیق نیستیم.

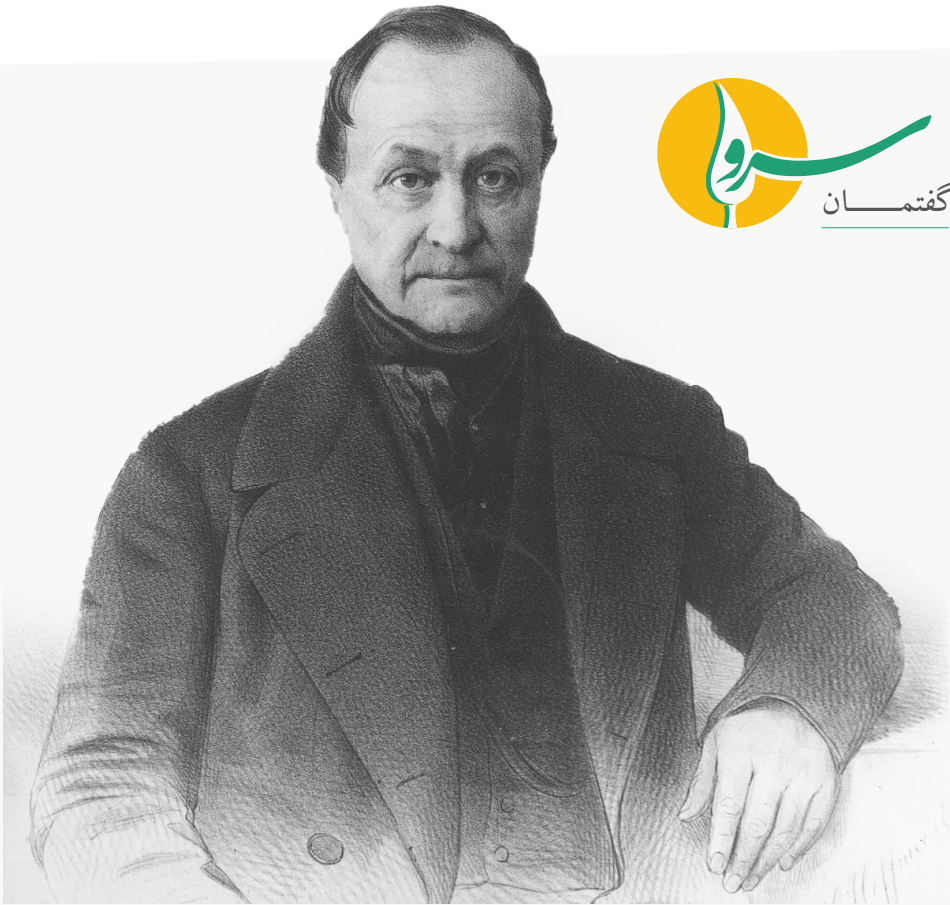
باید جلسه گذاشت و بررسی کرد که مثلاً چه ضرورتی دارد داستان های فلان سنخ را ترجمه کنیم و چرا آن سنخ را ترجمه نکنیم. چندی پیش کتابی راجع به فرو ریختن ساختمان نیویورک در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به دستم رسید. در این کتاب يك فیلسوف آمریکایی روشن می کند که این کار برنامه ریزی کل آمریکا است. من به بعضی از دوستان تذکره دادم که اطلاع هم وطنان ما از این قضیه خیلی ضروری است. مردم ما باید بدانند که يك فیلسوف آمریکایی تیمی از متخصصان تشکیل داده و با استدلال های مهندسی و فیزیکی به این نتیجه رسیده که ممکن نیست این ساختمان با هواپیما خراب شده باشد. در ایران هیچ کس قبول نکرد این کتاب را ترجمه کند. از آن طرف، من این قضیه را به یکی از دوستانم، که از اندونزی آمده و به تازگی شیعه شده بود، گفتم. به محض این که به اندونزی رسید، این کتاب را از انگلیس سفارش داد. او با فهم اسلامی خود متوجه شده بود که باید در این زمینه کاری کند. زیرا در آمریکا به مردم وانمود کرده اند که تخریب برج ها توطئه ی مسلمان ها از جمله القاعده و طالبان است. اما این کتاب ادعا می کند که این کار توطئه ی غرب است.

همچنین یک نویسنده ی مسیحی کتابی ضد الحاد نوشته که در آن خطاب به مسیحیان می گوید: «این قدر مسلمان ها را به آدم کشی متهم نکنید. مسلمان ها طالبان نیستند، مسلمان ها القاعده نیستند. مسلمان ها داعش نیستند. در میان مسیحیان نیز گروه های آدم کش وجود دارد. علاوه بر این، القاعده و طالبان و داعش را همین غربی ها به وجود آورده اند، نه مسلمانان.» آیا این کتاب ها ارزش ترجمه ندارند؟ گاه نیز نظریه های علمی

۶۶

ترجمه در ایران از جمله
مسائلی است که مورد
کج فهمی و افراط و تفریط
واقع می شود. البته بدون
شک در ایران تا مدت ها
علم در بسیاری از رشته ها
راکد بوده و از تولید نیز
بی بهره بوده ایم.

۹۹



دیگر این گونه نیست. این تغییر تفکر چگونه اتفاق افتاد؟ خبر آن به کجا منتقل شد؟ در کشور ما این تغییر تفکر فقط چهار، پنج کتاب در سطحی جزئی بروز دادند. پس این تحولات باید کی مطرح شود؟ از افکار پیشین غرب دهه‌ها گذشته است. آن‌ها به نقد این افکار رسیده‌اند. امروز ما در زمان پوپر، آگوست کنت یا ویتگنشتاین نیستیم. امروز زمانی است که خود غرب افکار آن‌ها را واری می‌کند. پس چرا ما این واری‌ها را منتقل نمی‌کنیم؟ این مترجمان چون به افکار گذشته‌ی غرب علاقه دارند، استدلال‌های بیخود می‌آورند. چرا نباید توانست هم‌زمان، وقتی که آن افکار منتقل می‌شود، ضد آن افکار را هم منتقل کنیم؟ دانشجو، دانش‌آموز یا عالم ایرانی باید بداند وقتی آقای داونز صراحتاً می‌گوید باید خدا را کنار گذاشت، در مقابل او چه افکاری به مخالفت ایستاده است. حال چرا این آثار مخالف نباید ترجمه شود؟ من این روش‌های یک‌جانبه‌گرایانه را اصلاً قبول ندارم. چون تنبلی و عافیت‌طلبی کسانی است که به دنبال ترویج افکار خودشان هستند. امروزه سبک غرب این است که افکار مخالف خود را مطرح و سپس تحلیل می‌کند. ما قرار است کی به این مرحله

جدیدی مطرح می‌شود که ممکن است برای برخی گروه‌ها مثل حوزه‌ی علمیه تازگی داشته باشد. پس بایستی کتاب‌های مناسب در این زمینه ترجمه شود.

یکی از مشکلات ما این است که هروقت از مترجمان راجع به این قضیه انتقاد می‌کنیم، می‌گویند غرب هم از ترجمه شروع کرد. یعنی غربی‌ها در زمان رنسانس از ترجمه‌ی آثار دینی شروع کردند که توانستند به این مرحله از تولید برسند. اما ما هنوز به آن مرحله از تراکم نرسیده‌ایم که بتوانیم تولید علم کنیم. شکی نیست که ترجمه ضرورت دارد. جهان اسلام هم از ترجمه‌ی آثار یونانی شروع کرد. اما غربی‌ها در این مرحله متوقف نشدند. این که هنوز به تراکم مورد نظر نرسیده‌ایم، سخن بیهوده‌ای است. چرا مترجمان ما هم‌زمان این دو کار را انجام نمی‌دهند؟ محیط ما امروز همان کاری را می‌کند که غرب سال‌هاست از آن عبور کرده است. مثلاً پیش‌ترها، در محیط‌های علمی غرب مثل محیط‌های فیزیک، زیست‌شناسی و غیره نوعی جو ضد فلسفی وجود داشت. در این محیط‌ها اصلاً نمی‌شد از دین حرف زد. اما امروزه غرب

برسیم؟ مسلمان‌ها مثل الکندی و فارابی هم وقتی علوم یونانی را جذب کردند، شروع کردند به تحلیل آن. غرب از يك فاز گذشته و وارد فاز دیگری شده است. آن‌ها خودشان افکار و عقاید خود را مورد بررسی و انتقاد قرار می‌دهند. اما از این انتقادهای در کشور ما خبری نیست. بلکه هنوز حرف‌های قدیمی آن‌ها مطرح است. ما در گذشته مانده‌ایم و این اصلاً قابل قبول نیست.

امروز در غرب کیهان‌شناس مصاحبه می‌کند و کتابش منتشر می‌شود. فردا سیل انتقادهاست که در مجله‌ها، ژورنال‌ها و مصاحبه‌ها سرازیر می‌شود. آن‌ها اصلاً صبر نمی‌کنند تا مدتی بگذرد و بحث پخته شود. وقتی ابزارهای بحث آماده است، چرا باید صبر کرد؟ گذشته از این‌که این ابزار در دسترس ماست، غرب هم خود ابزارش را در اختیار ما می‌گذارد.

۶۶

حفظ زبان وسیله‌ی حفظ
هویت است؛ مخصوصاً
زبان فارسی با این میراث
بسیار غنی فرهنگی.
دانشجو باید با این زبان
خوب‌گیرد و فرهنگ خود
را بشناسد. پناه بردن به
متون انگلیسی و ترجمه او
رانسبت به فرهنگ ملی و
دینی بیگانه می‌کند.

۹۹

وقتی به سیر آثار ترجمه در غرب نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که آن‌ها از منابع دست اول مسلمانان مانند ابن سینا و فارابی استفاده کرده‌اند. ولی گویا ما در ترجمه‌ی آثار غربی به منابع دست چندم رجوع می‌کنیم.

این اشکال وارد است. باید به منابع دست اول رجوع کرد. البته بعضی اوقات در منابع دست دوم هم تحلیل‌های روشنگرانه‌ای وجود دارد که نباید فراموش کرد. اما اگر بخواهیم بدانیم واقعاً نیوتن فلان حرف رازده یا نه، بهترین کار این است که به کتاب خود نیوتن رجوع کنیم. اگر سخن قابل اعتنائی هم از افراد دیگر وجود دارد، می‌توان آن‌ها را هم نقد کرد. گویا رسم است که در ایران همیشه منابع دست چندم ترجمه شود و این به نظر من اصلاً درست نیست.

به نظر شما دلیل این کار چیست؟

تبلی و عاقبت طلبی. اما غربی‌ها برعکس، منابع اولیه را پیدا می‌کنند و مورد بررسی قرار می‌دهند. آن‌ها خیلی دقیق عمل می‌کنند. وقتی می‌خواهند يك جمله از کسی نقل کنند، از او می‌پرسند که مثلاً این جمله به این صورت درست است یا نه. یاد گرفتن این اصول چندان سخت نیست که صبر کنیم دو نسل بگذرد. پس اگر آن‌ها هم چیزی به ملاصدرا نسبت دادند، ما باید مطمئن شویم که این نسبت درست است یا درست نیست. اخیراً هم در بعضی دعاوها به برخی عالمان نسبت‌هایی می‌دهند که اصلاً این نسبت در کتاب آن‌ها وجود ندارد. خیلی مهم است که ما همیشه به مراجع دست اول رجوع کنیم؛ کار خوبی که خارجی‌ها همیشه انجام می‌دهند.

آیا این امر ناشی از ضعف علمی مترجمان و اساتید ما نیست؟ مثلاً فهم متن اصلی هگل یا هایدگر خیلی سخت است. پس بهتر است از يك کتاب دست چندم استفاده کنیم. تا حدودی بله. البته بخشی از علت آن هم به عاقبت‌طلبی برمی‌گردد. اما در کل، همه‌ی اساتید و مترجمان ما ضعیف نیستند. برخی اساتید ما واقعاً قوی هستند. حداقل آن‌ها باید از منابع دست اول استفاده کنند.



نسبت ترجمه با نیازهای جامعه در غرب چگونه است؟
 آنجا این نیازسنجی رعایت می‌شود.

پس چرا ترجمه در ایران مبتنی بر نیاز جامعه نیست؟

زیرا اینجا هیچ چیز مبتنی بر نیاز جامعه نیست. آیا در دانشگاه‌ها، رشته‌ریزی، جذب دانشجو و غیره مبتنی بر نیاز جامعه است؟ ما باید این مسائل اولیه را در برنامه‌ریزی هایمان حل کنیم. نیازهای جامعه، یک مسئله و پیشرفت علم مسئله‌ی دیگری است. هم باید به فکر پیشرفت علم باشیم و هم باید بتوانیم نیازهای جامعه را برطرف کنیم. متأسفانه ما در این بخش همواره ضعیف بوده‌ایم. کمتر اتفاق افتاده که نیازهای جامعه بررسی و حتی المقدور در داخل خود جامعه تأمین شود. یکی از بزرگ‌ترین انتقادهای بنده به محیط‌مان این است که نیازسنجی نداریم. به طور کلی جهان اسلام در نیازها به معنای عام آن، یعنی مادی و معنوی، خیلی هوشیار نیست. یعنی اقلام مورد نیاز خود را از بیرون تهیه می‌کند. البته آمریکا هم خیلی چیزها را از دیگر کشورها وارد می‌کند، ولی خود نیز توانایی فراهم کردن آن‌ها را دارد. مثلاً الآن ترجیح می‌دهد نفت را با قیمت ارزان از جای دیگر وارد کند و از نفت خود استفاده ننماید. این کار از روی حکمت‌سنجی است.

نیازهای اولیه‌ی جامعه‌ی ما نیز اگر همیشه در نظر گرفته شود، هیچ نوع تحریمی نمی‌تواند ما را آزار دهد. اگر هم گاهی اذیت می‌شویم، به این دلیل است که اولویت‌ها را در نظر نمی‌گیریم. بخشی از اولویت‌ها به نیازها برمی‌گردد. لذا در هر زمانی باید ببینیم نیازهای ما چیست و در کدام صنعت، علم، محصول و ... کمبود داریم. سپس باید بررسی کرد که می‌توان این نیازها

را در داخل تأمین کرد یا خیر. اما متأسفانه مافقط محصولات را از خارج وارد می‌کنیم، به این دلیل که نیازسنجی جزو برنامه‌ی ما نیست. البته هستند کسانی که دقیق عمل می‌کنند، ولی به طور کلی برنامه‌ی رایجی وجود ندارد.

آیا در پروسه‌ی ترجمه‌ی آثار علوم انسانی که توسط مترجمان و اساتید صورت می‌گیرد، شما نوعی جهت‌گیری معرفتی یا احیاناً سیاسی- فرهنگی نمی‌بینید؟

بله. به وضوح می‌بینم و آن به این علت است که مسئولان ما به هوش نیستند. منظور من این نیست که مسئولان سانسور و کنترل کنند، بلکه باید ببینند کمبودها چیست. باید رصد کنند و کمبودهای ما را بیابند. مثلاً در مورد فلان اندیشه نظرات زیادی وارد شده است. باید ضد آن هم وارد شود. برخی اقدامات یک طرفه و خیلی جهت‌دار است. باید مسائل را جدی گرفت. علت پیشرفت غرب این است که برنامه‌ریزی دارد؛ مسائل هر زمانی را می‌سنجد و پیگیری می‌کند تا آن‌ها را حل نماید. اما ما بعضی از مسائل اولویت‌دار محیط‌مان را کنار گذاشته و به مسائلی پرداخته‌ایم که در اولویت ثانوی قرار دارند.

به نظر شما غفلت حوزه‌های علمیه در عرصه‌ی ترجمه باعث به وجود آمدن چنین موضوعاتی نمی‌شود؟

به نظر من، حوزه علمیه هم ارزیابی درستی از نیازهای ما ندارد. ارزیابی درست از مقتضیات زمان همان چیزی است که مرحوم آیت‌الله مطهری بر آن تأکید داشت. اگر حوزه ارزیابی درستی داشت، به شکل دیگری عمل می‌کرد.

پرسمان



۸۱
فراز و فرودهای روابط ایران و شوروی
در جنگ



۷۶
مداخله برای حفظ قدرت



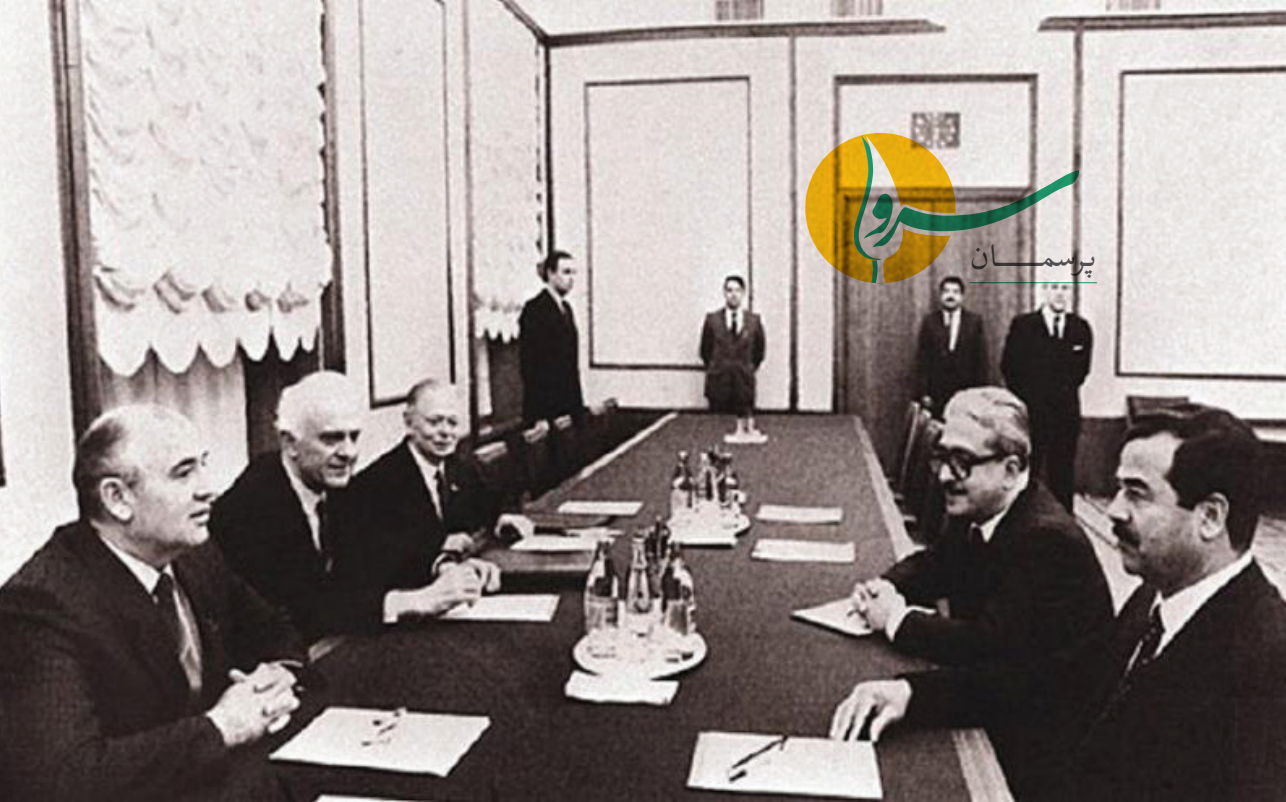
۹۱
ارتش شرقی



۸۸
از تحریم تا برگه سفید امضا

پرونده

نقش شوروی در جنگ تحمیلی



مداخله برای حفظ قدرت

شوروی یکی از حامیان اصلی عراق در جنگ با ایران بود. البته این حمایت و ارتباط آن کشور با ایران فرازونشیب‌هایی داشت که در گفت‌وگو با دکتر جهانگیر کرمی عضو هیات علمی دانشگاه تهران و نویسنده کتاب «شوروی و جنگ ایران و عراق» به بررسی آن پرداخته‌ایم، اما به طور کلی می‌توان گفت در زمان آغاز جنگ، شوروی گسترده‌ترین روابط سیاسی و نظامی را با دولت بعثی عراق داشت و عراق را یکی از کشورهای بلوک شرق به حساب می‌آورد. اگرچه روابط سیاسی شوروی با ایران نیز برقرار بود و سفارتخانه‌های دو کشور فعال بودند، اما روابط بینابین در وضعیت شکننده‌ای قرار داشت. با آغاز جنگ، شوروی ضمن اعلام بی‌طرفی به مدت هشت ماه ارسال سلاح‌های خود به عراق را متوقف کرد، اما به دولت‌های اروپای شرقی دستور داد تا سلاح‌های ساخت شوروی خود را در اختیار عراق بگذارند. پس از آن شوروی بدون سرو صدا مهمات و برخی از قطعات یدکی مورد نیاز ارتش عراق را در اختیار آن رژیم قرار داد.



محمدحسن جعفری

اشغال افغانستان و پیوند آن با جنگ ایران و عراق

عوامل مهم و برجسته‌ای در بازیگری شوروی در جنگ ایران و عراق نقش داشت که در گفت‌وگو با جهانگیر کرمی به بسیاری از آن‌ها اشاره شد، اما در این بین «اشغال افغانستان توسط شوروی» و «دستگیری سران و اعضای حزب توده (وابسته به شوروی)» نقش مهم و اثرگذاری در بازیگری سیاسی شوروی در جنگ ایران و عراق داشت. شوروی به دنبال این بود تا موقعیت خود را در افغانستان تثبیت کند و از آنجا که ایران مخالف اشغال افغانستان بود، تلاش داشت با مداخله در جنگ تحمیلی، مخالفت‌های ایران را کاهش دهد و یا تعدیل کند. از این رو موضوع افغانستان در معادلات جنگ ایران و عراق نقش مهمی داشت. به نظر می‌رسد پایان یافتن جنگ ایران و عراق نیز بدون ارتباط با این موضوع نبود.

حدود دو ماه پس از اشغال سفارت آمریکا در ایران توسط دانشجویان پیرو خط امام، شوروی در ششم دی ماه سال ۵۸ به کارگیری ۴۵ هزار نیروی نظامی به افغانستان حمله کرد و آن کشور را به اشغال خود درآورد. اشغال افغانستان موجب نگرانی بیشتر آمریکا شد. روس‌ها از سالیان دوره به دنبال دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس بودند. تضعیف آمریکا پس از انقلاب اسلامی و نیز نگرانی روس‌ها در مورد از دست دادن کنترل افغانستان با پدیده‌ای همچون انقلاب اسلامی، باعث شد تا ارتش سرخ به این کشور هجوم ببرد. در این هنگام شوروی از ایران انتظار داشت که در برابر این اقدام نظامی و اشغال کشور همسایه و مسلمان سکوت کند، ولی امام خمینی (ره) دخالت شوروی در افغانستان را محکوم کردند و در اعتراض به این اقدام شوروی خطاب به سفیر آن کشور در ایران گفتند: «البته دولت شوروی می‌تواند افغانستان را قبضه کند، ولی نمی‌تواند در آنجا مستقر شود. اگر شما خیال کردید بتوانید افغانستان را بگیرید و آن را آرام کنید، این خیالی باطل است. ملت افغانستان مسلم است. در مقابل حکومت افغانستان ایستاده‌اند. شما هم اگر پیروید و هر قدرت دیگری هم برود، آنجا را می‌گیرد، اما نمی‌تواند آنجا را آرام کند و بالاخره شکست می‌خورد.» امام خمینی (ره) در بیان‌ات ۱۴ دی ۱۳۵۸ خطاب به استادان دانشگاه تهران نیز در این باره فرمود: «قوای شوروی مجهز توی شهرها ریختند و دارند چه می‌کنند. البته آن‌ها دارند مقاومت می‌کنند و بالاخره هم پیروزی با ملت است ان شاء الله.»

شوروی در اثنای جنگ همکاری‌های محدودی را نیز با ایران آغاز کرد. از جمله در اوایل اردیبهشت ۱۳۶۱ موافقت خود را برای آموزش چگونگی استفاده از موشک‌های ضد هوایی سام ۶ به کارآموزان ایرانی اعلام کرد. اما شوروی از اواخر خرداد سال ۶۱ (پس از فتح خرمشهر) در سیاست بی‌طرفی خود در جنگ تجدید نظر کرد و تسلیحات پیشرفته‌تری در اختیار کشور عراق قرار داد، اما ایران کوشید تا روابط با این کشور همسایه (شوروی) را حفظ کند و از هر فرصتی برای بهبود مناسبات با آن کشور بهره ببرد. ایران تلاش کرد تا ضمن حفظ روابط خود با شوروی، از فروش تسلیحات و جنگ‌افزارهای بیشتر به عراق جلوگیری کند.

در آذرماه سال ۶۴ صدام به صورت غیرمنتظره به مسکو کرد تا بتواند حمایت بیشتر شوروی را از عراق در جنگ جلب کند. در این سفر معامله تسلیحاتی جدیدی بین عراق و شوروی امضا شد. پس از این سفر، شوروی کارشناسان خود را به عراق اعزام کرد و هواپیما و موشک‌های بیشتری در اختیار عراق گذاشت. البته در بهمن ماه همان سال و پیش از اجرای عملیات والفجر هشت که منجر به فتح فاو شد، قائم مقام وزیر خارجه شوروی به ایران آمد و به رئیس مجلس شورای اسلامی کشورمان اعلام کرد که شوروی موشک دوربرد به عراق نخواهد داد تا بتواند تهران را بزند. او بالاترین مقام شوروی بود که پس از پیروزی انقلاب به ایران آمده بود.

پس از اجرای موفق عملیات والفجر هشت، آمریکا و شوروی با هم توافق کردند تا اجازه ندهند عراق در جنگ شکست بخورد. آن‌ها به رغم نگرش‌های متفاوت و اختلاف و رقابت بر سر مسائل بین‌المللی، گرایش زیادی از خود به نفع عراق نشان دادند. ایران معتقد بود که آمریکا و شوروی خواهان پایان جنگ به نفع عراق هستند، زیرا این دو ابر قدرت به دلیل اختلاف نظرهایی که با هم داشتند، به آسانی با هم متحد نمی‌شدند. این همگرایی پس از اجرای موفق عملیات کربلای پنج توسط رزمندگان ایرانی، شدت یافت و در نهایت منجر به تصویب قطعنامه ۵۹۸ در تابستان سال ۶۶ شد. آمریکا و شوروی برای اینکه ایران را تحت فشار قرار بدهند و مجبور به پذیرش قطعنامه کنند، اقداماتی انجام دادند. آمریکا به طور مستقیم وارد نبرد با ایران در خلیج فارس شد. شوروی نیز تسلیحات و تجهیزات بسیاری به عراق فروخت. البته شوروی با تحریم تسلیحاتی ایران از سوی آمریکا نیز مخالفت کرد.

باشد، حکومت کمونیست باشد، این نخواهد درست شد و شما همچو آمیدی نداشته باشید. با بودن یک ملتی به حال نظام اسلامی و آمدن یک حکومتی برای این ملت به نظام دیگری مثل کمونیست، این می شود اول شماها بریزید و بکشید- و چنانچه دارند همین کار را می کنند - و مردم را سرکوب کنید. لکن این استقرار نمی تواند پیدا کند.»

اشغال افغانستان موجب فرار میلیون ها آواره ی افغانستانی به خاک ایران و پاکستان شد. حضور بیش از یک میلیون آواره ی افغانستانی در زمان جنگ موجب افزایش نیازهای مصرفی کشور و هزینه ای گزاف برای ایران شد. از سوی دیگر حضور افغانستانی های بیکار و نیازمند به مساعدت و همچنین تظاهرات این افراد علیه شوروی که گاهی تا اشغال نمایندگی های شوروی در ایران هم پیش می رفت، چالش هایی سیاسی، امنیتی و اجتماعی را برای ایران به همراه می آورد. حمایت ایران از مجاهدین افغانستانی و مخالفت با اشغال افغانستان، موجب تقویت همکاری شوروی با دولت عراق و تحریک عوامل کمونیست در داخل ایران برای مقابله با دولت شد. همچنین عدم مخالفت شوروی با کشورهای غربی را در مجامع بین المللی درباره مسائل مربوط به ایران در پی داشت. اشغال افغانستان ۸ سال و ۵ ماه طول کشید و تا دو ماه قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، ادامه یافت. ارتش سرخ شوروی با خروج یک هزار و ۲۰۰ نظامی خود از افغانستان در

مخالفت ایران با اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی و حمایت از مجاهدان افغانستانی سبب شد تا شوروی از عراق حمایت کند که بتواند به ایران فشار وارد سازد و از مخالفت های خود با شوروی و حمایت از مجاهدان افغانستانی دست بکشد. با آغاز جنگ، سفیر شوروی در ایران تلاش زیادی کرد تا با مقامات جمهوری اسلامی دیدار و مذاکره کند و اشغال افغانستان را موجه جلوه دهد. همچنین از دولت ایران بخواهد تا با دولت دست نشاندۀ افغانستان مذاکره و گفت و گو کند، اما موفق نشد.

سفیر شوروی مدتی پس از اشغال افغانستان در قم با امام خمینی (ره) دیدار کرد. امام در رابطه با آن دیدار فرمود: «آن (سفیر شوروی) گفت: ... اشخاص خارجی آمده بودند و در افغانستان مشغول به اخلال بودند و مخالف با ملت بودند. دولت افغانستان از شوروی خواست که بیاید این کار را بکنید. من از او پرسیدم که آن خارجی که شما می گویند کی هست؟ کدام خارجی ها آمدند؟ البته با تمجیح گفت: مثلاً پاکستان. بعد من به او قصه ای را گفتم که اساس مسائل ما هم همان قصه است. گفتم اگر شما خیال کنید که با سرنیزه بتوانید یک ملتی را خاضع کنید و استقرار هم پیدا بشود، این اشتباه است. سرنیزه می تواند یک مردمی را سرکوب کند، بکشد، چه بکند، لکن نمی تواند مستقر باشد. ملت اگر یک چیزی خواستند، نمی شود به خلاف میل ملت همیشه یک کاری را انجام داد. و اگر حکومت رژیمش در ورژیم باشد، ملت مسلم



اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی

ایران ادامه داد. فراری‌های حزب توده از شوروی و دیگر کشورها به ایران بازگشتند و سازماندهی تشکیلاتی گسترده‌ای انجام دادند. شوروی نیز به تأثیرگذاری آن‌ها در نظام سیاسی ایران امیدوار بود. بسیاری از مردم ایران از حمایت تسلیحاتی شوروی از عراق ناراحت بودند. به همین دلیل به حزب توده که اندیشه‌های مارکسیستی داشت بدبین بودند. البته این حزب تلاش می‌کرد تا خود را ضدامپریالیسم و همسو با مواضع ضد آمریکایی نظام جمهوری اسلامی ایران نشان دهد. حزب توده از زمان تشکیل (پیش از پیروزی انقلاب)، شاخه‌ای نظامی را در ارتش ایران به وجود آورده بود که نزدیک به ۶۰ عضو داشت. تعداد کمی از این اعضا در دوران پهلوی دوم دستگیر شدند و باقی افراد ماهیت خود را مخفی نگه داشته بودند. با شروع جنگ تحمیلی و حمایت‌های کشور شوروی از عراق، حساسیت‌ها نسبت به کشف اعضا و شاخه نظامی حزب توده در ارتش کشورمان افزایش پیدا کرد. در همین حال گزارش‌هایی نیز از فعالیت‌های اطلاعاتی این حزب به دست مسئولان کشور می‌رسید. بر همین اساس در یکی از جلسات سران قوای سه‌گانه که در هفتم آذرماه سال ۱۳۶۱ برگزار شد، با دستگیری سران حزب توده موافقت گردید. البته مسئولان امنیتی کشور پیشنهاد دستگیری تعداد زیاد از افراد این حزب را دادند، اما مورد موافقت قرار نگرفت. سرانجام در روز یکشنبه هفدهم بهمن ماه سال ۱۳۶۱ و همزمان

روز ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۶۷ کار انتقال ۱۱۵ هزار سرباز خود را از افغانستان شروع کرد که ۹ ماه به طول انجامید.

در نتیجه مقاومت مردم افغانستان سیاست خاورمیانه‌ای شوروی را باین بست و شکست مواجه کرد، زیرا روس‌ها با فرورفتن در باتلاق افغانستان از هرنوع امکان بهره‌برداری از خلا به وجود آمده در توازن قدرت در منطقه که به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط شاه پدید آمده بود، محروم و سرانجام شکست زیان‌باری را متحمل شد.

دستگیری سران حزب توده؛ پایان امید شوروی به نفوذ در ایران

یکی از دلایل اعلام بی‌طرفی شوروی در ابتدای جنگ تحمیلی، تمایل این کشور به برقراری ارتباط با ایران و فعال شدن نیروهای چپ در کشورمان بود. اگرچه با فتح خرمشهر توسط رزمندگان ایرانی، عراق تحت فشار قرار گرفت و شوروی مجبور شد از آن کشور حمایت کند و تسلیحات و تجهیزاتی در اختیار صدام قرار دهد، اما با دستگیری سران و اعضای حزب توده در ایران که اقدام به فعالیت‌های جاسوسی می‌کردند، امید شوروی برای نفوذ در ساختار سیاسی کشورمان از بین رفت و حمایت‌های آن کشور از رژیم بعث عراق گسترده‌تر شد.

حزب توده که در وابستگی به کشور شوروی شهرت داشت و معروف بود، پس از پیروزی انقلاب اسلامی آزادانه به فعالیت‌های خود در





با آغاز عملیات والفجر مقدماتی در جبهه‌های جنگ تحمیلی، سران حزب توده به اتهام جاسوسی دستگیر شدند. معمر قذافی رهبر کشور لیبی در اواخر خرداد ماه سال ۱۳۶۲ نامه‌ای به امام خمینی (ره) نوشت و در آن از احتمال وجود جریان‌هایی در پشت سرکوب توده‌ای‌ها سخن گفت و خواستار رسیدگی ایشان به این موضوع شد که امام خمینی (ره) پاسخ ایشان را در اوایل تیرماه همان سال به صورت مکتوب تهیه کردند. در آن نامه آمده بود: «... ایران کشوری انقلابی بود و در تمام انقلابات در راس برنامه آن‌ها قتل و حبس مخالفان و تعطیلی احزاب و تبلیغات گروه‌ها ولو با احتمال مخالفت بوده است، لکن به مجرد پیروزی دست تمام گروه‌ها و احزاب را باز گذاشت. با آنکه بعضی از آنان سوابق بسیار اسفناکی داشتند تا آن که خیانت و توطئه آنان با جمع‌آوری شواهد و ادله به طوری که قابل انکار برای آنان نبود ثابت شد و در این حال به حکم اسلام برای دفاع از جمهوری اسلامی که جز به مسائل مسلمانان و اسلام فکر نمی‌کند، چاره‌ای جز آنچه واقع شده است نبود. من به شما اطمینان می‌دهم که ملت ایران و دولت خدمتگزار آن، شعار «نه شرقی نه غربی» را تا جان و توان دارد، حفظ می‌کند و گرایش به هیچ‌بلوکی نخواهد داشت. هرچند بوق‌های تبلیغاتی گاهی آنان را متمایل به غرب و گاهی متمایل به شرق معرفی می‌کنند و شاید موجب تردید دوستان ما نیز شود.»

همچنین در روز چهارشنبه هفتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ اعضای سازمان مخفی این حزب و بسیاری از اعضای بلندمرتبه آن دستگیر شدند. توده‌ای‌ها در اعترافات خود از دونفر از نمایندگان اقلیت‌های مذهبی آشوری و ارمنی به نام‌های سرگون بیت‌اوشانا و... به عنوان نفوذی‌های خود در مجلس شورای اسلامی نام بردند. برخی مسئولان این حزب هم اعتراف کردند که ناخدا بهرام افضل‌فرمانده نیروی دریایی ارتش نیز با آن‌ها همکاری می‌کرده است. ناخدا افضل‌فرمانده در نهم اردیبهشت ماه سال ۶۲ دستگیر شد و به این اتهام اعتراف کرد و مدتی بعد به جرم جاسوسی اعدام شد. در مجموع حدود ۶۰۰ نفر از اعضای حزب توده بازداشت شدند که دویست نفر از آن‌ها از جمله تعدادی از نظامیان که اسرار جنگ را در اختیار حزب توده و شوروی قرار می‌دادند، در زندان باقی ماندند. دستگیری سران حزب توده مورد تقدیر امام خمینی (ره) قرار گرفت و ایشان در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۲ پیامی خطاب به مردم ایران صادر



ناخدا بهرام افضل‌فرمانده نیروی دریایی ارتش به جرم جاسوسی برای شوروی اعدام شد.

فرمود. تا تاریخ سی تیر ۱۳۶۲ حدود ۲ هزار نفر از اعضا و هواداران این حزب در سراسر کشور بازداشت شدند. آن‌ها در بازجویی‌های خود به دریافت پول از کشورهای کمونیستی و جعل اسناد و جاسوسی اعتراف کردند. دونفر از آنان نیز در زندان خودکشی کردند.

متلاشی شدن حزب توده در ایران، به معنای بریده شدن سرپنجه‌های دولت شوروی در کشورمان بود. این اتفاق برای آن کشور بسیار ناخوشایند بود و موجب شد شوروی امیدهای خود را برای برقراری ارتباط و اعمال نفوذ در سرزمینی که پیش از آن جای پای آمریکایی‌ها بود را از دست بدهد و به حمایت بیشتر از عراق بپردازد.



گفت‌وگو با جهانگیر کرمی دانشیار دانشگاه تهران
و نویسنده کتاب «شوروی و جنگ ایران و عراق»

فراز و فرودهای روابط ایران و شوروی در جنگ

دکتر «جهانگیر کرمی» دانشیار مطالعات بین‌الملل دانشگاه تهران است که سال‌ها در خصوص موضوعات راهبردی و منطقه‌ای اوراسیای مرکزی مطالعه و پژوهش کرده است. از او در خصوص شوروی و روسیه کتاب‌ها و مقالات بسیاری منتشر شده و در دانشگاه تهران به عنوان یکی از برترین اساتید روسیه‌شناسی شناخته می‌شود. «سیاست خارجی روسیه»، «روابط ایران و روسیه»، «دکترین نظامی روسیه»، «امنیت ملی در جهان سوم»، «شورای امنیت سازمان ملل متحد و مداخله‌ی بشردوستانه» و «شوروی و جنگ ایران و عراق» از جمله آثاری است که از وی منتشر شده است. در ادامه گفت‌وگوی ما با وی را که در خصوص فراز و فرودهای روابط ایران و شوروی در دوران جنگ تحمیلی است، می‌خوانید.



سمانه پرهام

همانطور که می‌دانید ایران تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در بلوک غرب و در هم‌پیمانی با آمریکا قرار داشت و در نوک پیکان مقابله با شوروی به حساب می‌آمد، اما با پیروزی انقلاب اسلامی، ایران از بلوک غرب خارج شد، اما به بلوک شرق هم نپیوست و بلکه سیاست خارج خود را «نه شرقی و نه غربی» اعلام کرد. در مقابل کشور عراق اما در جبهه شرق و در کنار شوروی قرار داشت. بفرمایید که رابطه شوروی با کشورهای ایران و عراق تا پیش از آغاز جنگ تحمیلی چگونه بود؟

رابطه ایران با روسیه دارای قدمت دیرینه‌ای است و فرازو نشیب‌های بسیاری هم داشته است، اما رابطه ایران و این کشور را باید از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ مورد بررسی قرار داد. شوروی در ایران منافع فراوانی داشت. موقعیت استراتژیک ایران، توسعه طلبی و تمایل روسیه به سمت جنوب و رقابت با انگلستان از جمله عواملی بود که موجب توجه روسیه به ایران شد. از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا پیروزی انقلاب اسلامی، دولت‌های ایران و روسیه فراز و نشیب‌های فراوانی در مناسبات متقابل سپری کردند. وقوع انقلاب کمونیستی موجب شد تا انگلیس احساس خطر کند و دور تا دور شوروی، کمربند امنی برای خود ایجاد کند. به همین منظور انگلیس در ایران رضاخان میرپنج را طی یک کودتا به قدرت رساند. البته پس از کودتای ۱۲۹۹، قرارداد مودتی بین ایران و شوروی منعقد شد که از آن دوره به دوره «همزیستی» یاد می‌شود. اما با وقوع جنگ جهانی دوم که ایران به اشغال نیروهای متفقین درآمد، این مودت از بین رفت و نیروهای ارتش شوروی بخش‌های شمالی کشورمان را اشغال کردند. این اشغال به مدت چند سال ادامه داشت و «احمد قوام» نخست‌وزیر وقت با رایزنی‌های مختلف و متعدد با مقامات شوروی توانست روس‌ها را از خاک کشورمان بیرون کند. اما روس‌ها در قبال خروج از ایران، خواستار امتیاز نفت شمال در برابر امتیاز نفت جنوبی که به انگلیسی‌ها داده شده بود، بودند که این درخواست با مقاومت و موازنه منفی نمایندگان مجلس شورای ملی روبرو شد. در نهایت هم که نفت ایران ملی و دست انگلیسی‌ها و روس‌ها از آن کوتاه شد. از آن دوره تا پیروزی انقلاب اسلامی، ایران با شوروی ارتباطاتی در حوزه‌های مختلف داشت، اما آن ارتباطات به گستردگی و عمق ارتباط ایران با آمریکا و انگلیس نبود.

پیروزی انقلاب اسلامی از یک سو برای شوروی اتفاق مثبتی بود؛ چرا که آمریکا مهم‌ترین پایگاه خود را در همسایگی با شوروی از دست داد و این اتفاق در جنگ سرد، یک پیروزی برای شوروی قلمداد می‌شد. از این رو شوروی بیست و سوم بهمن ۵۷ (یک روز پس از پیروزی انقلاب)، دولت موقت مهندس بازرگان را هر چند لیبرال و طرفدار غرب و ارتباط با آمریکا بود، به رسمیت شناخت، اما سیاست نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی ایران، مسکورا از تداوم موفقیت‌ها ناامید کرد. البته در ادامه اتفاقاتی همچون تسخیر لانه جاسوسی آمریکا و خروج ایران از پیمان سنتورخ داد که موجب خوشحالی و خرسندی شوروی شد.

با این حال شوروی تلاش داشت خود را به نظام جمهوری اسلامی ایران نزدیک کند. حزب توده که وابسته به شوروی بود، با دستور آن کشور هماهنگ و هم‌گام با نظام جمهوری اسلامی حرکت می‌کرد. البته در ادامه ماهیت خود را نشان داد و اقدام به فعالیت‌های جاسوسی در ایران کرد.

رابطه ایران با شوروی تا پیش از آغاز جنگ تحمیلی، نه چندان دوستانه و نه چندان خصمانه بود. روس‌ها از حذف جریان‌های ملی و لیبرال نظیر استعفاي دولت موقت بازرگان و عزل بنی صدر استقبال کردند. آنان تصویری کردند که ایران در آینده در دست نیروهای کمونیست قرار خواهد گرفت. از این رو هنگامی که آمریکا می‌کوشید تا ایران را در فشار اقتصادی قرار دهد، روس‌ها ضمن وتوی قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل متحد روابط خود را با ایران گسترش دادند. آن‌ها حتی به دولت جدید ایران پیشنهاد فروش تسلیحات دادند، اما دولت ایران نپذیرفت. شوروی به دنبال جلب نظر ایران بود، اما ایران بر مبنای سیاست‌های ضد کمونیستی صدور گاز به شوروی را قطع کرد، حضور دیپلماتیک آن کشور در تهران را کاهش داد، کنسولگری شوروی در رشت را بست و بانک ایران و روس را تعطیل کرد. حمله شوروی به افغانستان هم با مخالفت شدید ایران مواجه شد که با کمک ایران به مجاهدان افغانستانی، روابط تهران و مسکو تیره شد. این موضوع بر سیاست شوروی در خصوص جنگ ایران و عراق نیز اثر گذاشت.

در مقابل عراق از دوره «عبدالکریم قاسم» به یکی از متحدان شوروی تبدیل شد. عراق تا پیش از آن عضو پیمان سنتو و در

که مبادا ایدئولوژی چپ بر عراق غالب شود و حزب کمونیست که یک حزب قدرتمند در کشور عراق بود، قدرت را به دست بگیرد. به همین دلیل دولت عراق، حزب کمونیست را منحل و بیش از یکصد نفر از آن‌ها را اعدام کرد که این اتفاق موجب واکنش شوروی قرار گرفت.

باتوجه به اینکه حمله شوروی به افغانستان مورد واکنش ایران و عراق قرار گرفت و هر دو کشور آن را محکوم کردند و در آستانه جنگ تحمیلی، ایران و عراق رابطه خوبی با شوروی نداشتند، شوروی می‌بایست در ابتدای جنگ طرفدار هیچ‌کدام از کشورها نباشد و اعلام بی‌طرفی کرده باشد. آیا چنین اتفاقی صورت گرفت؟

بله. شوروی در ابتدای جنگ اعلام بی‌طرفی کرد، اما حمایت محدودی هم از عراق داشت. شوروی در ابتدای طرف بود، اما سپس در ادامه از عراق حمایت کرد و این حمایت نیز علنی و عملی بود. پس از حمله عراق به ایران، مقامات شوروی به شدت نگران شدند و از دو طرف خواستند جنگ را به پایان برسانند.

کنار آمریکا بود. اما روابط شوروی با عراق از زمان به قدرت رسیدن بعثی‌ها در سال ۱۹۶۸ به صورت ویژه آغاز شد. روابط شوروی با عراق در این دوره بسیار گرم و نزدیک بود. صدام و نخست‌وزیر شوروی بارها به پایتخت‌های یکدیگر سفر کردند و قراردادهای فنی و اقتصادی متعددی به امضا رساندند. بین آن دو کشور همچنین پیمان دوستی و همکاری برقرار شد. عراق پس از سال ۱۹۷۲ بیشترین روابط را با شوروی داشت و شوروی پیشرفته‌ترین سلاح‌هایش را در اختیار عراق قرار داد. اما در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، روابط عراق با شوروی برای مدت کوتاهی تیره شد و پس از پیروزی انقلاب و با به قدرت رسیدن صدام حسین، سیاست خارجی عراق به سوی غرب متمایل شد. البته عراق از سال ۱۹۷۵ و از مجرای قرارداد الجزایر که بین عراق و ایران به امضا رسید، به غرب متمایل شده بود، اما پس از برکناری حسن البکر این تمایل آشکارتر شد. حمله شوروی به افغانستان نیز موجب شد تا تأثیر خلاصی به روابط نزدیک عراق با شوروی وارد شود. عراق همچون ایران آن حمله را به شدت محکوم کرد. رهبران عراق نگران شدند



با آغاز جنگ، روس‌ها در موقعیت دشواری قرار گرفتند. از یک سو عراق برای شوروی یک سرمایه بود و نمی‌خواستند آن سرمایه را از دست بدهند. از سوی دیگر نیز می‌خواستند که روابط ایران با شوروی بهبود یابد و مواضع ایران در خصوص جنگ در همسایه شرقی‌اش یعنی افغانستان نیز تعدیل شود.

از این رو شوروی تلاش کرد تا با دو طرف مدارا کند. البته یک سوال نیز در اینجا مطرح است و آن این می‌باشد که آیا شوروی از تصمیم عراق برای حمله به ایران اطلاع داشت و اگر اطلاع داشت، در راستای مدارا و نزدیکی به ایران، آیا مقامات کشورمان را از تصمیم صدام و دولت عراق مطلع ساخت؟ که این سوال باید در جای خود مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد.

در این خصوص که گفتیم شوروی در ابتدای جنگ حمایت محدودی از عراق هم داشت لازم است به کتاب خاطرات وفیق السامرایي مسئول اطلاعات ارتش عراق مراجعه شود. او در آن کتاب می‌گوید که شوروی در ابتدای جنگ به ما کمک اطلاعاتی کرد. ضمن اینکه در آغاز جنگ، حدود یک هزار و ۲۰۰ متخصص و مستشار روسی در ارتش عراق خدمت می‌کردند.

شوروی در آغاز جنگ با عراق به لحاظ سیاسی روابط پندانه مطلوبی نداشت، اما این به معنای قطع معاملات نظامی نبود. طارق عزیز وزیر خارجه عراق یک روز پیش از آغاز جنگ به مسکو سفر کرد که به نظر می‌رسد آن سفر برای درخواست کمک‌های نظامی بیشتر از شوروی بود. البته شوروی آنگونه که عراق مایل بود، همراهی نکرد. در ادامه هم هرچند صدام به نخست‌وزیر شوروی پیام داد، اما باز هم شوروی کمک چندانی به عراق نکرد. البته حجم تسلیحات و تجهیزاتی که عراق پیش از پیروزی انقلاب از شوروی گرفته بود، به قدری بود که عدم همراهی جدی آن کشور پس از آغاز جنگ به چشم نیامد.

پس از مدتی شوروی به تدریج حمایت‌های خود را از عراق افزایش داد. مسکو در زمستان سال ۵۹ به متحدانش در پیمان ورشو اجازه داد تا فروش تجهیزات نظامی‌شان را به عراق افزایش دهند. یک هیات هم از شوروی به عراق رفت و با مقامات آن کشور دیدار کرد. این دیدار آغازی بر تقویت روابط دو کشور بود. عراق پس از آن توانست شوروی را در جهت سیاست‌های جنگی خود علیه ایران همراه و هماهنگ کند. البته شوروی در آن دوره و در راستای هدفی که دنبال می‌کرد، ارتباطش را با ایران حفظ کرد و کمک‌های محدود و غیرمستقیمی نیز به ایران داشت. کمک‌های قذافی و حافظ اسد به ایران را می‌توان کمک‌های غیرمستقیم شوروی به ایران حساب کرد. سوریه و لیبی با کشور شوروی قراردادهای نظامی بسیاری داشتند.

جنگ برای شوروی مانند یک شمشیر دبله بود. اگر عراق شکست می‌خورد، متحد دیرینه خود در خلیج فارس را از دست می‌داد. ضمن اینکه این شکست به معنای شکست تسلیحات و تکنولوژی شوروی در برابر تسلیحات و تجهیزات آمریکا بود. همچنین

۶۶

شوروی در دوران پس از
مرگ برژنف تاروی کار آمدن
گورباچف یعنی از آبان سال
۶۱ تا آبان سال ۶۴ به دلایل
گونگون از ایران دور شد
و به طور جدی تر از بغداد
حمایت کرد.

۹۹

بغداد و مسکو افزایش یافت و شوروی علاوه بر فروش تسلیحات مورد نیاز به عراق، محدودیت‌هایی نیز برای ایران ایجاد کرد. البته اگرچه شوروی از نظر سیاسی و نظامی از عراق حمایت می‌کرد، اما به نظر می‌رسید که عراق همچنان به دنبال برقراری روابط سیاسی با آمریکا و غرب بود. شوروی برای بازگرداندن بغداد از پایگاه غرب و جناح رو به رشد کشورهای عرب میانه رو طرفدار آمریکا تلاش بسیار زیادی انجام داد. در نتیجه عراق ضمن برخورداری از حمایت‌های نظامی و سیاسی فراوان شوروی، با غرب نیز معاملات تسلیحاتی عمده‌ای انجام داد.

در نتیجه به دنبال تیرگی روابط ایران با شوروی، مسکو همکاری‌هایش را با عراق به تدریج بیشتر کرد. بر میزان خرید نفت خود از عراق افزود و متعهد شد در ازای نفت، تجهیزات نظامی در اختیار این کشور قرار دهد. بدین ترتیب جنگنده‌های میگ ۲۳ و ۲۵، تانک‌های تی ۷۲، موشک‌های زمین به زمین و زمین به هوا و تجهیزات جنگی گوناگون به عراق ارسال شد.

با این حال مسکو از دو موضوع نگران بود. یکی اینکه کمک‌های فراوان غرب به عراق برای مقابله با ایران، موجب تغییر ساختار و سیستم نظامی ارتش عراق و تشدید آهنگ غرب‌گرایی همه‌جانبه در آن کشور شود و دیگری اینکه نتیجه‌ی جنگ به پیروزی ایران بیانجامد. دوره‌ای که با پیروزی ایران در آزادسازی خرمشهر آغاز شد و با دستگیری و محاکمه سران حزب توده و حمایت از مجاهدان افغانستانی ادامه یافت، سبب نگرانی شوروی از سرنوشت صدام و نفوذ این کشور در خلیج فارس شد. بنابراین سیاست شوروی در این دوره، مبتنی بر حمایت آشکار از عراق بود و بسیاری از رودربایستی‌ها و تعارف‌های دوره برژنف در تعاملات بین‌المللی کنار گذاشته شد.

در میانه جنگ تحمیلی و در سال ۶۴ ارتباطاتی بین ایران و آمریکا پدید آمد که به مذاکرات «مک فارلین» مشهور شد. در پی آن مذاکرات آمریکا برخی از نیازمندی‌های تسلیحاتی ایران را تأمین کرد که گفته می‌شود در عملیات والفجر هشت بسیار کارساز شدند. این اتفاق چه تأثیری در ارتباط بین ایران و شوروی و همچنین شوروی و عراق گذاشت و واکنش کشور شوروی به این موضوع چه بود؟

پیروزی ایران می‌توانست موقعیت شوروی در افغانستان را با خطر جدی مواجه سازد. اگر هم ایران شکست می‌خورد، آمریکایی‌ها دوباره در همسایگی شوروی قرار می‌گرفتند و ایران دوباره به دامن بلوک غرب و آمریکا بازمی‌گشت.

به هر حال شوروی در دو سال اول جنگ می‌کوشید تا ضمن تأکید بر بی‌طرفی در جنگ و امید به پایان جنگ، از دو طرف بخواهد که به جنگ خاتمه دهند و مانع نفوذ بیشتر آمریکا در منطقه شوند. بنابراین مسکو با هر دو طرف رابطه داشت.

چه دلایلی موجب شد تا حمایت‌های شوروی از عراق بیشتر و جدی‌تر شود و شوروی به طور رسمی از چه تاریخی از موضع بی‌طرفی خارج شد و به حمایت آشکار از عراق پرداخت؟

شوروی در دوران پس از مرگ برژنف تاروی کار آمدن گورباچف یعنی از آبان سال ۶۱ تا آبان سال ۶۴ به دلایل گوناگون از ایران دور شد و به طور جدی‌تر از بغداد حمایت کرد. پیروزی‌های ایران در عملیات‌های ثامن الائمه، طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس که در سال‌های ۶۰ و ۶۱ به وقوع پیوست، شوروی را نگران کرد؛ چرا که اگر پیروزی‌های ایران ادامه می‌یافت، عراق شکست می‌خورد و این موضوع برای شوروی سنگین بود. تصمیم ایران به ادامه جنگ تا آن سوی مرزهای بین‌المللی به قصد سرنگونی حکومت بعث عراق بود. روس‌ها تلاش کردند تا حکومت عراق را حفظ کنند. آن‌ها در این مسیر با رقبایی روبرو بودند که در رأس آن‌ها آمریکا و فرانسه بود و اگر آن کشورها بدون کمک شوروی، حکومت عراق را حفظ می‌کردند، نفوذ آمریکا و فرانسه در عراق بیشتر و از نفوذ شوروی کاسته می‌شد. از سوی دیگر مدتی بعد اعضای حزب توده به دلیل فعالیت‌های جاسوسی در ایران دستگیر و محاکمه شدند که این اقدام امید شوروی برای نزدیکی به ایران را از بین برد. در پی این حوادث روابط تهران - مسکو کاهش یافت و حمایت‌های نظامی و استراتژیک گسترده‌تر شوروی از عراق آغاز شد. شوروی ورود نیروهای ایران به خاک عراق در عملیات رمضان (تابستان ۶۱) را محکوم کرد و تعدادی کارشناس و مستشار برای تقویت ارتش عراق به بغداد فرستاد.

در دوره جدید روابط دو کشور شوروی و عراق، رفت و آمدها بین

بله همانطور که گفتید یکی از اتفاقات مهم دوران جنگ آشکار شدن فروش مخفیانه اسلحه و تجهیزات نظامی آمریکا به ایران بود. دولت ریگان به دلیل معاملاتی اسلحه در برابر گروهان‌های آمریکایی، هم در آمریکا و هم در اروپای غربی اعتبارش را از دست داد؛ چرا که با این اقدام سیاست ضد تروریستی که از مدت‌ها پیش دنبال می‌کرد، مخدوش شد. کشورهای عرب خلیج فارس نیز از این اقدام آمریکا به شدت نگران شدند. در نهایت نه تنها کشورهای عرب اعتمادشان را به آمریکا از دست دادند، بلکه مصر و اردن هم که به آمریکا بسیار نزدیک شده بودند، به شدت دچار بی‌اعتمادی شدند. شوروی نیز این بابت نگران شد؛ چرا که می‌پنداشت آمریکا با ارسال مجدد تسلیحات به ایران، ممکن است امکان حصول توافق و خاتمه جنگ بین ایران و عراق را از بین ببرد. از این رو شوروی پس از ماجرای مک فارلین برای بهبود موقعیتش در تهران تلاش کرد. هنگامی که این ماجرا آشکار شد، شوروی با تبلیغات خود و ادعای اینکه معامله‌ی تسلیحاتی آمریکا با ایران، هم در جهت تداوم جنگ و هم در جهت مداخله آمریکا در امور داخلی ایران است، از این بحران بهره‌برداری کرد.

در مقابل عراق نیز به این موضوع واکنش نشان داد. طارق عزیز وزیر امور خارجه عراق برای ملاقات با همتای روسی خود به مسکو رفت. وزیر خارجه شوروی در مذاکرات خود دیدگاه‌های شوروی درباره منازعه نظامی رو به گسترش ایران و عراق را مطرح کرد و ادعای کمک به ایران در عملیات والفجر هشت را هم تکذیب کرد.

برخی پایان یافتن جنگ ایران و عراق و صدور قطعنامه ۵۹۸ را ناشی از تعامل شوروی با آمریکایی‌ها دانند. شوروی از چه زمانی با آمریکا پای میز مذاکره نشست و تعاملاتش را با غرب در سازمان‌های جهانی بیشتر کرد و آیا این تعاملات بر پایان یافتن جنگ ایران و عراق و همچنین خروج نیروهای ارتش سرخ شوروی از افغانستان اثرگذار بود؟ گورباچف در آبان سال ۶۴ و در میانه جنگ تحمیلی دبیرکل حزب کمونیست شوروی شد و برنامه‌اش را برای بازسازی اقتصاد در آستانه بحران، اصلاح ناکارآمدی کشور و ایجاد فضای باز سیاسی در جامعه شوروی که تا آن زمان بسته بود، اعلام کرد. شوروی اندیشه جدید سیاست خارجی را هم با تاکید بر امنیت مشترک و متقابل و روابط بهتر با غرب و آمریکا اعلام کرد. در مورد جنگ نیز سیاست شوروی همچنان مبتنی بر خاتمه جنگ بود؛ چرا که این کشور منافع خود را در پایان بخشیدن به جنگ و در عین حال پیروزی نداشتن هیچ یک از طرفین می‌دید.

شوروی از تابستان سال ۶۵ بر دو موضوع تردد آزاد کشتی‌ها در خلیج فارس و خاتمه جنگ ایران و عراق متمرکز شد. روس‌ها برای پایان یافتن جنگ دیدگاه‌های خاص خود را داشتند. این دیدگاه‌ها عبارت بودند از: سازماندهی مذاکرات تحت نظارت شورای امنیت سازمان ملل متحد، تدارک یک گردهمایی در سطح وزیران امور خارجه کشورهای عضو شورای امنیت و حضور همه جناح‌های ذی‌نفع جنگ ایران و عراق در آن.

66

طارق عزیز وزیر خارجه
عراق یک روز پیش از آغاز
جنگ به مسکو سفر کرد
که به نظر می‌رسد آن سفر
برای درخواست کمک‌های
نظامی بیشتر از شوروی
بود. البته شوروی آنگونه
که عراق مایل بود، همراهی
نکرد.

99



از تابستان سال ۶۵ نیز ایران برای بهبود روابط با شوروی تلاش‌هایی را آغاز کرد و در این راستا پیام‌هایی بین مقامات دو کشور مبادله شد. ملاقات‌هایی هم صورت گرفت.

به نظرمی‌رسد از اواخر سال ۶۵، آمریکا و شوروی به تدریج توافق کردند تا جنگ ایران و عراق بدون پیروزی یکی از طرفین به پایان برسد. پس از فتح فاو، ماجرای مک‌فارلین و عملیات گسترده‌ی بعدی ایران یعنی عملیات کربلای پنج، حمایت روس‌ها از عراق جدی‌تر شد و شوروی یک قرارداد ۱۵ ساله برای تامین نیازهای تسلیحاتی عراق امضا کرد و بدون هیچ محدودیتی پیشرفته‌ترین سلاح‌ها را در اختیار بغداد قرارداد. از ابتدای سال ۶۶ فعالیت‌های دیپلماتیک آمریکا، شوروی و انگلیس برای اتخاذ یک موضع واحد برای پایان دادن به جنگ افزایش پیدا کرد. سازمان ملل متحد و آمریکا از یک سو، الجزایر و عربستان از سوی دیگر و سایر محافل جهانی و منطقه‌ای هم در این راستا تلاش کردند. در نهایت در تیرماه سال ۶۶ قطعنامه ۵۹۸ توسط شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسید. شوروی در زمینه تصویب آن در شورای امنیت، با آمریکا همکاری کرد. شوروی ترجیح می‌داد که در گفت‌وگوهای دوجانبه با آمریکا، جنگ ایران و عراق را حل و فصل کند.

ایران اگرچه قطعنامه ۵۹۸ را در آن زمان نپذیرفت، اما ارتباط ایران با شوروی وارد یک مرحله تازه شد. روابط شوروی با ایران گسترش یافت و شوروی با تحریم ایران از سوی آمریکا مخالفت کرد. شوروی با این رفتار به دنبال ایجاد توازن میان ایران و عراق بود تا جنگ را پایان دهد. البته در عین حال به عراق و کشورهای عربی نیز سلاح می‌فروخت. شوروی تامین‌کننده عمده اسلحه‌ی عراق و نمونه یک تامین‌کننده تسلیحاتی قابل اعتماد بود؛ اعتباری که آمریکا کسب نکرد. مقامات شوروی تصور می‌کردند که بیشتر منافع شوروی در جانبداری از اعراب حاصل می‌شود و در این زمینه سیاستش با آمریکا هم‌گام بود. در عین حال مسکو دقت داشت که حداقل مکان راه‌هایی را در مقابل تهران گشوده نگه دارد. در حقیقت روس‌ها در خلیج فارس سیاست فرصت طلبانه‌ای در پیش گرفتند و در تلاش بودند از اشتباهات و افراطی‌گری‌های آمریکا به نفع خود استفاده کنند. مهم‌ترین موضوعی که شوروی از ابتدا در ارتباط با ایران دنبال

می‌کرد، افغانستان بود. اواخر سال ۶۶، مقامات شوروی برای مذاکره در این خصوص و همچنین جنگ به ایران آمدند، اما گفت‌وگوهایشان به نتیجه مشترکی نرسید و روابط خوبی که از یکی دو ماه پیش آغاز شده بود، دوباره تیره شد. در زمستان ۶۶ و بهار ۶۷ جنگ شهرها شدت پیدا کرد و ایران و آمریکا در خلیج فارس درگیر شدند. اعتراض ایران به شوروی به دلیل ارسال موشک به عراق، هجوم به سفارت مسکو در تهران و همچنین تداوم جنگ مشکلاتی را برای سیاست شوروی در منطقه‌ی خاورمیانه به وجود آورد که مسکو مجبور شد تلاش‌های خود را برای پایان دادن به جنگ بیشتر کند و در پی توافق با آمریکا از افغانستان خارج شود و آمریکا نیز جنگ ایران و عراق را پایان دهد.

به ترتیب در تابستان سال ۶۷ و یک سال پس از صدور قطعنامه ۵۹۸ جنگ ایران و عراق، با پذیرفتن قطعنامه از سوی ایران به پایان رسید. البته موافقت ایران با قطعنامه حاصل تلاش‌های روسیه نبود، اما مواضع و اقدامات مسکو تا حدودی در این موضوع مؤثر بود.

سیاست شوروی در برابر جنگ، از عوامل گوناگونی متأثر بود و یکی از مسائلی که موجب نگرانی بیشتر مقامات شوروی از ایران شد، گسترش اسلام‌گرایی و موج انقلاب اسلامی در بین مسلمانان این کشور بود. در شوروی حدود ۷۰ میلیون نفر مسلمان زندگی می‌کردند.

از آنکه تا بزرگه سفید امضا یادداشت شفاهی «ناصر نوبری» سفیر سابق ایران در شوروی؛



روزی که من سفیر ایران در شوروی شدم، رابطه ما با آمریکا قطع بود. رابطه ما با انگلیس به سطح کارداری تقلیل یافته بود، اما رابطه ما با شوروی همچنان پابرجا بود و سفارتخانه دایر بود. تفاوت شوروی با آمریکا و انگلیس این بود که شوروی همسایه بود و از این منظر شوروی برای ایران مهم بود. روس ها نیز نسبت به ایران حساس بودند؛ چرا که اهالی جنوب آن کشور مسلمان بودند و کمونیست ها می ترسیدند آن ها نسبت به انقلاب اسلامی و ایران گرایش پیدا کنند. البته شوروی از اینکه ایران پس از انقلاب ضد آمریکا شده بود، خوشحال بود.

پیش از آنکه جنگ ایران و عراق آغاز شود، شوروی به افغانستان حمله کرد. این حمله مورد مخالفت جدی ایران قرار گرفت و ایران از مجاهدان افغانستان حمایت کرد. در طول جنگ نیز عراق با تجهیزات شرقی و روسی به ما حمله کرد و شهرها و تاسیسات را بمباران و موشک باران کرد. تمامی این شرایط و اتفاقات موجب شده بود تا ایران و شوروی در شرایط پیچیده ای قرار بگیرند و علی رغم اینکه شوروی در تضاد با جمهوری اسلامی ایران بود، اما همچنان سفارت مان در آن کشور فعالیت داشت. شوروی در حفظ یا برهم زدن رابطه با جمهوری اسلامی ایران دچار ابهامات و سوالاتی بود. از یک سو اینگونه محاسبه می کرد که اگر با جمهوری اسلامی ایران همکاری کنیم، آن هم در شرایطی که ایران از صدور انقلاب اسلامی حرف می زند و شوروی نیز چند میلیون نفر مسلمان دارد که اتفاقاً در جوار ایران زندگی می کنند، ممکن است آن ها انقلابی شوند و به مجاهدان افغانستانی بپیوندند و ارتش سرخ را تحت فشار قرار بدهند و متحمل شکست سازند. از سویی دیگر نیز نزد خود اینگونه محاسبه می کرد که اگر به جمهوری اسلامی ایران کمک نکنیم، ممکن است آمریکا مجدداً بر ایران تسلط یابد و به بازیابی قدرت از دست رفته خود در خلیج فارس بپردازد.

من پیش از آنکه عازم شوروی شوم، خدمت حضرت آیت الله خامنه ای که رئیس جمهور بود رسیدم و پرسیدم شما از من چه می خواهید و ایشان فرمود: «سعی کن بین ما و این همسایه اعتماد برقرار کنی. مهمترین مشکل ما اعتماد است و تنها چیزی که از تو می خواهیم این است که بتوانی بین دو همسایه اعتماد ایجاد کنی.» من با این مأموریت سخت به شوروی رفتم. دیدگاه نظام در میانه جنگ تحمیلی در مورد شوروی اعتماد سازی بود و ایران به دنبال برقراری اعتماد با یکی از حامیان عراق بود! در این رابطه در ابتدای دوره سفارتم دو کار انجام دادم. نخست تلاش کردم رابطه ایران و شوروی را از رابطه ابرقدرتی و جهان سوم

به این دلیل که ایران متحد غرب از آن اتحاد خارج و از نگاه ابرقدرت‌ها نامعین تشخیص داده شد، اما شوروی تمام تلاش خود را کرد تا عراق را در بلوک شرق نگه دارد. اینکه شوروی در این تلاش و در رقابت با آمریکا تا چه میزان موفق بود، موضوع دیگری است، اما شوروی تکیه‌گاه عراق بود و ما در مذاکرات تلاش زیادی انجام دادیم تا تکیه‌گاه عراق را مست و با نزدیک کردن خود به شوروی، دوستی دیرینه و سنتی آن دورا کم رنگ کنیم.

در خصوص سیاست شوروی در جنگ ایران و عراق هم باید گفت که شوروی به دنبال تداوم جنگ بدون پیروزی بود. از نگاه روس‌ها، ایران اگر از جنگ با عراق رهایی پیدا می‌کرد، از مسلمانان افغانستانی که در جنگ با ارتش سرخ شوروی بودند، حمایت می‌کرد و می‌توانست شوروی را از افغانستان بیرون کند. بنابراین شوروی از عراق حمایت تسلیحاتی می‌کرد تا ایران در جنگ پیروز نشود. ما باید کاری می‌کردیم تا شوروی حمایتش را از عراق می‌کاست. من در مذاکرات با رئیس‌جمهور شوروی که فکر می‌کنم تنها مذاکره یک سفیر با رئیس‌جمهور است، به طور جدی روی مواضع کشورم تأکید کردم، اما او محکم گفت: «این چیزی که در سیستم جهانی وجود دارد، برای این منظور است که این جنگ نباید پیروز داشته باشد!»

مذاکرات بسیاری با روس‌ها انجام دادیم و تلاش کردیم به آن‌ها تفهیم کنیم که ما می‌توانیم همسایه و شریک خوبی برای یکدیگر باشیم و اگر آن‌ها شریک خوبی برای ما باشند، ما نیز شریک خوبی برای آن‌ها خواهیم بود. محور مذاکرات اولیه تأکید بر حسن همجواری و حسن همسایگی بود. چهار سال بعد که از شوروی برمی‌گشتم، وزیر خارجه آن کشور به من گفت که تو اعتماد به ایران را به ما قبولاندی! نتیجه آن تلاش هم این شد که شوروی در ماجرای قطعنامه ۵۹۸ تا حدودی برخی از خواسته‌های ایران را عملی کرد و پس از جنگ نیز برخی از نیازمندی‌های تسلیحاتی ما را برآورده کرد. البته در رابطه با قطعنامه ۵۹۸ باید توجه داشت که دستگاه سیاست خارجی دیوار عمل شد. من معتقدم که قطعنامه به ایران تحمیل شد. پس از صدور قطعنامه، تیمی از وزارت خارجه به مسکو آمدند که وزیر خارجه شوروی به آن‌ها گفت: «قطار رفت!»؛ یعنی قطعنامه به تصویب رسیده و دیگر کاری نمی‌شود انجام داد.

به رابطه برابر و مساوی تغییر بدیم. مدل روس‌ها اینگونه بود که در مورد کشورهای غیر مهم، استوارنامه‌ها را معاون رئیس‌جمهور و معاون وزیر خارجه می‌گرفتند و استوارنامه‌های کشورهای مهم را رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه می‌گرفتند. من از همان ابتدا بر این موضوع پافشاری کردم که کاری ندارم مدل شما چیست. سفیر شما که به تهران آمد، استوارنامه‌اش را به رئیس‌جمهور ما داد، رونوشت آن را هم به وزیر امور خارجه ما داد. من سفیر امام خمینی برای برقراری رابطه مساوی و برابر هستم و من هم فقط در همان سطح استوارنامه‌ام را می‌دهم، وگرنه نمی‌دهم. روس‌ها گفتند: «این پروتکل ماست و اگر شما این قاعده را رعایت نکنید، بقیه کشورها به ما اعتراض خواهند کرد»، اما من زیر بار نرفتم. باید به روس‌ها فهمانده می‌شد که اوضاع فرق کرده و سفیر جمهوری اسلامی، سفیر دوره پهلوی نیست که بتوانند از موضع ابرقدرتی با او برخورد کنند. من سفیر جمهوری اسلامی هستم و آمده‌ام که رابطه مساوی برقرار کنم. این اولین رویایی من با روس‌ها بود تا به آن‌ها بیاومزم که شرایط تغییر کرده است. ما می‌خواهیم رابطه همسایگی خوب داشته باشیم اما مساوی، و وزیر بار رابطه ابرقدرت با یک کشور جهان‌سومی نمی‌رویم. این چالش اولیه من با روس‌ها بود که البته پس از یک ماه مقاومت آن‌ها شرایط ما را پذیرفتند و بنده با رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه شوروی دیدار کردم و به طور رسمی آغاز به کار کردم.

پس از آن در خصوص مساله افغانستان و حمایت تسلیحاتی شوروی از عراق با مسئولان آن کشور به گفت‌وگوهای جدی پرداختم. این دو کار در راستای برقراری اعتماد بین دو کشور انجام گرفت. مهمترین تکیه‌گاه عراق شوروی بود. آمریکا و شوروی این‌گونه تقسیم‌بندی کرده بودند که عراق متعلق به بلوک شرق و شوروی و ایران متعلق به بلوک غرب و آمریکا است. با پیروزی انقلاب اسلامی سازناکوکی زده شد و ایران از بلوک غرب خارج شد، اما با این وجود عراق همچنان در بلوک شرق بود و ایران نیز یک عنصر نامعین برای شوروی بود. انقلاب اسلامی ایران در آن تقسیم‌بندی جهانی که شوروی و آمریکا داشتند، یک پارازیت به حساب می‌آمد. شوروی حاضر نبود که عراق را از دست بدهد و آمریکا نیز اجازه نمی‌داد که شوروی بر ایران تسلط پیدا کند. از سویی شوروی نیز مایل به نزدیکی با ایران نبود؛ چرا که نمی‌دانست ایران پس از انقلاب چه وضعیتی دارد.

بود که موجب تکمیل کمبود تجهیزات نظامی ما بعد از جنگ شد. در اجلاس سران، در یک جلسه خصوصی، آقای گورباچف برگه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی که آن زمان رئیس جمهور بود، نشان داد که زیر آن امضای همه اعضای پوولیت بورو (دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی) و بالای برگه کاملاً سفید بود و گفت: «من تمامی امضاها را گرفته‌ام و شما در قسمت سفید هر چه می‌خواهید بنویسید و ما به شما می‌دهیم. امروز تصویب کردیم که شما هر تسلیحاتی بخواهید ما به شما بدهیم.» رابطه ایران و شوروی از میانه جنگ تحمیلی با تحریم انتقال سیم خاردار به ایران شروع و پس از پایان جنگ به این برگه سفید امضا رسید.

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که اعتمادسازی با عزت و اقتدار انجام گرفت. مسیر اعتمادسازی ما با شوروی بدین گونه بود که ابتدا امکانات خارج از عرف آن قدرت در داخل کشور از بین برده شد؛ یعنی دست داخلی آن قدرت خارجی قطع شد. دوم اینکه مذاکرات از مشترکات آغاز شد تا با تقویت نقاط مثبت، نقاط منفی کم رنگ شود.

هنگامی که من در شوروی سفیر شدم، روس‌ها اجازه واردات سیم خاردار به ایران را نمی‌دادند، اما روزی که از آن کشور بازگشتم بیش از ۱۰ میلیارد دلار قرارداد نظامی با شوروی داشتیم. در آن قراردادها سلاح‌هایی همچون زیردریایی، انواع هواپیماهای جنگی و...



بخشی از گفت‌وگوی ناصر نوبری در شبکه تلویزیونی افق:

است. «حتی لحظه‌ای هم تصورش را نکرده بودم که ممکن است متن سخنرانی فارسی همان یک نسخه باشد. خلاصه ایرانی بازی شد! بله و من داشتم واقعاً سکت می‌کردم، چون بسیار اتفاق عجیب و غریب و ناگواری بود، ولی ماشاء الله به زیرکی و درایت آقای هاشمی. ایشان گفت: «من در تهران سه چهار بار متن را خوانده و ویرایش کرده‌ام و می‌توانم از حفظ بگویم» و با نهایت خونسردی، بدون یادداشت همه متن را خواندند. متن هم دو سه صفحه بود و کم نبود. بعد که با دوستان چک کردم که متن روسی در اختیارشان بود، گفتند نود درصد مطالب همان بود! اگر حقیقتاً زیرکی و واکنش دقیق و سریع ایشان نبود، من قطعاً سکت کرده بودم!

موضوع دیگر سخنرانی سرمیز شام (در حضور گورباچف) است. متن سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی (رئیس جمهور وقت) از تهران تهیه شده بود و من هم در سفارت داده بودم آن را به روسی ترجمه و تکثیر کرده بودند تا سرمیز شام جلوی مهمانان روس بگذارند و وقتی آقای هاشمی به فارسی سخنرانی می‌کند، آن‌ها در جریان باشند. آقای هاشمی از جا بلند شد که سخنرانی کنند و دست در جیبشان کردند و دیدند متن سخنرانی نیست. از من پرسیدند: «تو داری؟» جواب دادم: «من همان یک نسخه‌ای را که به من دادند و دادم ترجمه دارم که در سفارت جا مانده

ارتش شرق



ریحانه جعفری



از زمان روی کار آمدن حزب بعث، عراق همواره در پی تقویت توان نظامی و توسعه نیروهای مسلح خود بود. از این تاریخ مرتباً کمیت و کیفیت ارتش بعثی عراق فزونی یافت. عراق در این دوران با استفاده از پیمان دوستی ۱۵ ساله با شوروی که در سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲ میلادی) بین دو کشور امضا شده بود، بیشتر نیازمندی‌های تسلیحاتی، آموزشی، تدارکاتی و سازماندهی ارتش بعثی را از شوروی تأمین می‌کرد. پس از انعقاد معاهده ۱۹۷۵ الجزایر بین ایران و عراق، سیر تقویت نیروهای مسلح عراق نه تنها متوقف نشد، بلکه ادامه و افزایش یافت. از این هنگام تا آغاز جنگ با ایران، استعداد نیروی زمینی ارتش عراق تقریباً دو برابر شد. این کشور توانست با برخی دولت‌های اروپایی مانند فرانسه و ایتالیا نیز قراردادهایی را برای تأمین جنگ افزار و تجهیزات نظامی منعقد کند. بر مبنای دکترین شوروی، راهبرد قدرت نظامی عراق بر اساس «استراتژی زمین پایه» طرح ریزی شد. بنابراین ستون فقرات ارتش عراق را متکی بر نیروی زمینی و تشکیل سه سپاه بزرگ برنامه ریزی کردند.

استعداد عراق در ابتدای جنگ

- ۵ لشکر پیاده
- ۲ لشکر مکانیزه
- ۵ لشکر زرهی
- ۲ تیپ مستقل زرهی و مکانیزه
- ۳ تیپ مستقل نیروی مخصوص
- ۱۰ تیپ پیاده‌ی احتیاط شش گردانی

تعداد نظامیان عراقی در ابتدای جنگ

- ۴۰۰ هزار نفر اعم از اعضای ارتش عراق، ارتش خلقی و نیروهای گارد مرزی
- ۱۹۵ هزار نفر در نیروی زمینی
- ۱۸ هزار نفر در نیروی هوایی
- ۱۰ هزار نفر در نیروی دفاع هوایی
- ۴ هزار نفر در نیروی دریایی

تعداد توپ و تانک ها و موشک ها

۲۵۰۰ تانک در قالب ۵۳ گردان سازماندهی شد. تانک های ارتش عراق عمدتاً روسی بود و عراق مهمترین تانکی که در اختیار گرفت، تانک تی ۷۲ بود. سایر تانک های عراق عبارت بودند از تی ۳۴، تی ۵۴، تی ۵۵، تی ۶۲ و ای. ام. ایکس ۳۰.

۲۳۰۰ نفر

۱۵۰۰ توپ صحرایی در قالب ۸۲ گردان توپخانه سازماندهی شد.

۷۲۰ توپ ضد هوایی در قالب ۲۷ گردان پدافند هوایی سازماندهی شد.

۸۵۰ تانک برکه روسی و آلمانی بودند.

۴۸ سکوی پرتاب موشک که متعلق به موشک های اسکاد بی و فراگ روسی بودند.

۲۰۰۰ موشک زمین به هوای سام ۲، سام ۳ و سام ۶ که روسی بودند.

تعداد پرنده ها و شناورها

۳۰۰ هواپیما که در قالب ۱۳ تا ۱۵ اسکادران هوایی سازماندهی شده بودند. بیشتر جنگنده های عراق سوخو ۷، میگ ۲۱ و میگ ۱۷ بود که توسط شوروی ساخته شده بود.

۱۶۶ بالگرد که روسی و فرانسوی بودند.

۶۲ شناور



شد. مشخص بود که روس ها تعداد بیشتری هواپیماهای پیشرفته و جنگ افزارهای جدید در اختیار عراق گذاشته اند.

شوروی پس از عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر، تعداد بیشتری هواپیماهای میگ ۲۵ و تانک های تی ۷۲ و موشک های زمین به زمین اسکاد بی در اختیار عراق قرار داد و توان نظامی عراق را یکباره در هوا و زمین توسعه بخشید. در آبان ماه سال ۱۳۶۱ حدود یک هزار مشاور نظامی شوروی به عراق بازگشتند و در پایگاه های نظامی، پادگان ها و پایگاه های هوایی مستقر شدند. شوروی در این مقطع ۴۰۰ تانک تی ۵۵ و ۲۵۰ تانک تی ۷۲ به عراق واگذار کرد. تعدادی جنگنده شناسایی میگ ۲۵ و بالگردهای توپدار میل ۲۴ نیز به عراق تحویل داد. مقادیر بسیاری موشک های گراد، فراگ ۷، سام ۹ و اسکاد بی نیز روانه عراق کرد. در آن دوره کشور فرانسه نیز تجهیزات و تسلیحاتی به کشور عراق فروخت. پس از سفر صدام به شوروی در سال ۶۴، برای اولین بار هواپیماهای

شوروی هشت ماه پس از آغاز جنگ، مخفیانه مهمات و تجهیزاتی به عراق ارسال کرد. اما اولین کمک تسلیحاتی مهم شوروی به عراق را می توان تجهیز ارتش رژیم بعث به هواپیماهای میگ ۲۵ برشمرد. البته زمان دقیق تجهیز نیروی هوایی ارتش عراق به هواپیماهای میگ ۲۵ روسی مشخص نیست، اما نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران در روز نوزدهم اسفند ماه سال ۶۰ پرواز یک فروند هواپیمای میگ ۲۵ عراقی را که از گسترش نیروهای ایرانی در منطقه دزفول و شوش عکس هوایی تهیه می کرده ثبت کرده است.

باتوجه به ساختار و تجهیزات شرقی نیروی هوایی عراق، این کشور سعی می کرد نیازهای تسلیحاتی خود را از شوروی یا کشورهای بلوک شرق و در مرحله بعد از فرانسه و چین تامین کند. ارتش عراق برای مجهز ساختن نیروی زمینی به تانک های تی ۷۲ اقداماتی انجام داد. همچنین پس از عملیات رمضان، برای اولین بار پرواز هواپیمای بمب افکن میگ ۲۵ روسی در آسمان ایران مشاهده

و سعی کرد تا با اتخاذ راهبرد تهاجمی، ابتکار عمل را به دست گیرد. عراق با خرید مداوم هواپیماهای جنگی از فرانسه و شوروی، تعداد هواپیمایش در این ایام به حدود دو برابر نسبت به روز آغاز جنگ افزایش یافت و به بیش از ۶۰۰ هواپیمای جنگی رسید. تعداد نیروهای مسلح عراق نیز به بیش از یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر رسید که سه برابر روز نخست جنگ بود.

روس‌ها از اول ماه ژانویه ۱۹۸۷ یک قطار هوایی به منظور تحویل اسلحه به عراق به کار انداختند و موشک‌های زمین به زمین به زمین با برد متوسط از نوع اسکاد بی، تانک‌های جدیدی ۷۲، هواپیماهای میگ ۲۳ و میگ ۲۵ که به صورت قطعات جداگانه حمل می‌شد و موشک‌های ضد هواپیما از انواع گوناگون همراه با تکنسین‌های روسی را به عراق فرستاد. علاوه بر آن، شوروی چهار فروند هواپیمای سوخت‌رسان از نوع توپولف ۷۲ برای سوخت‌رسانی از آسمان به هواپیماهای جنگی و بمب‌افکن‌های عراق به آن کشور تحویل داد. عراق در طول جنگ با ایران، ۲۷ میلیارد دلار جنگ‌افزار از شوروی خرید. بنابر گزارشی که روزنامه اخبار مسکو منتشر کرده فهرست بخشی از تسلیحاتی که شوروی در دهه ۸۰ میلادی به عراق تحویل داد، به شرح زیر است:

پیشرفته میگ ۲۹ در اختیار عراق قرار گرفت. این هواپیماها از نوع جنگنده بمب‌افکن رهگیر بودند. پس از مدتی شوروی، هواپیماهای دور پرواز سوخوی ۲۴ هم در اختیار عراق قرار داد. در طول جنگ، ارتش عراق همیشه در حال توسعه توان خود بود. هرچه از جنگ می‌گذشت، عراق هم بر کیفیت و تنوع جنگ‌افزارها و تسلیحات ارتش خود می‌افزود و هم تعداد یگان‌های ارتش خود را اضافه می‌کرد. در آن زمان اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه مهمترین صادرکنندگان تسلیحات نظامی به عراق بودند.

در سال ۱۳۶۶ برنامه‌های تسلیحاتی عراق شتاب بی‌سابقه‌ای پیدا کرد. در این مرحله شوروی ۹٫۳ میلیارد دلار و فرانسه ۵٫۶ میلیارد دلار اسلحه و تجهیزات نظامی به عراق فروخت. روس‌ها علاوه بر ارسال سلاح به عراق با ارزیابی از ضعف‌های ساختاری ارتش آن کشور در وضعیت دفاع و حمله، در توسعه نیروهای مسلح عراق و طرح‌ریزی استراتژی تهاجمی عراق نیز نقش فعال و محوری داشتند. کمک‌های شوروی به عراق در این مرحله در مقایسه با کمک سایر کشورها بسیار برجسته‌تر و نمایان‌تر بود و تا اندازه‌ای، تأثیرات سرنوشت‌ساز بر روند تحولات جنگ داشت. ارتش عراق از اوایل سال ۱۳۶۷، راهبرد فقط دفاع را که نیروهای خود را در پشت سنگرهای مستحکم نگاه می‌داشت، کنار گذاشت

بخشی از کمک‌های تسلیحاتی شوروی به عراق

- ۵۰۰ دستگاه تانک تی ۷۲
- ۱۰۰۰ دستگاه تانک تی ۶۲
- ۳۵۰ فروند موشک زمین به زمین با بُرد ۳۰۰ کیلومتر
- ۲۵ فروند هواپیمای شکاری میگ ۲۹
- ۲۳ فروند هواپیمای شکاری میگ ۲۵
- ۷۰ فروند هواپیمای شکاری میگ ۲۳
- ۷۰ فروند هواپیمای شکاری میگ ۲۱
- ۳۰ فروند جنگنده شکاری سوخوی ۲۵
- ۵۰ فروند جنگنده شکاری سوخوی ۲۰



درصد تسلیحات عراق از آن روس هاست.» البته رژیم بعث قبل از آغاز جنگ قراردادهایی را با فرانسه بسته بود تا نیروی هوایی عراق به هواپیماهای میراژ مجهز کند. فرانسه چهار ماه پس از آغاز جنگ، ۶ فروند از این هواپیماها را به عراق تحویل داد. به مرور تعداد میراژهای عراق به ۲۰ فروند افزایش یافت. در طی جنگ، سیر تجهیز نیروی هوایی عراق به هواپیماهای فرانسوی به گونه‌ای افزایش یافت که در سال‌های پایانی جنگ ستون فقرات قدرت هوایی ارتش بعثی را میراژها و انواع موشک‌های هوا به هوا و نیز هوا به سطح فرانسوی مانند اگزوسه و بمب‌های لیزری تشکیل می‌دادند. همچنین در نیمه‌ی مهر ۱۳۶۲، فرانسوی‌ها پنج هواپیمای سوپراتاندارد به عراقی‌ها دادند. این هواپیماها در جنگ‌های دریایی کارآیی زیادی داشتند.

«جیمز بیل» یکی از محققان آمریکایی در مقاله‌ای در مورد کمک‌های شوروی به عراق نوشت: «شوروی با عراق روابط بسیار نزدیک دارد و حدود ۶۰ درصد از تجهیزات نظامی آن کشور را تامین می‌کند و علاوه بر هواپیماهایی مانند میگ ۲۱، ۲۳ و ۲۵ در حال حاضر میگ ۲۹ و هزاران فروند موشک زمین به زمین اسکاد فواگ در عراق گذاشته است. مستشاران شوروی با مقامات نظامی عراق بر اساس یک برنامه منظم، همکاری می‌کنند. شکی وجود ندارد که اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین قدرت خارجی است که از عراق حمایت می‌کند.»

باتوجه به شواهد، قرائن و اطلاعات موجود هاشمی رفسنجانی به عنوان فرمانده عالی جنگ در سخنانی در مورد کمک تسلیحاتی شوروی به عراق و دلایل آن گفت: «ما می‌دانیم که ۷۰ تا ۸۰

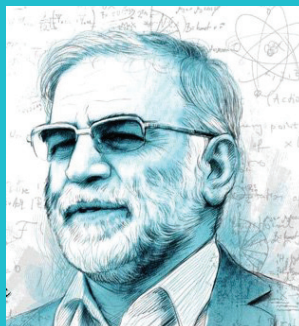


راهیان



۹۸

بنیان‌گذار انقلاب علمی



۹۶

شلیک به فخرهسته‌ای ایران



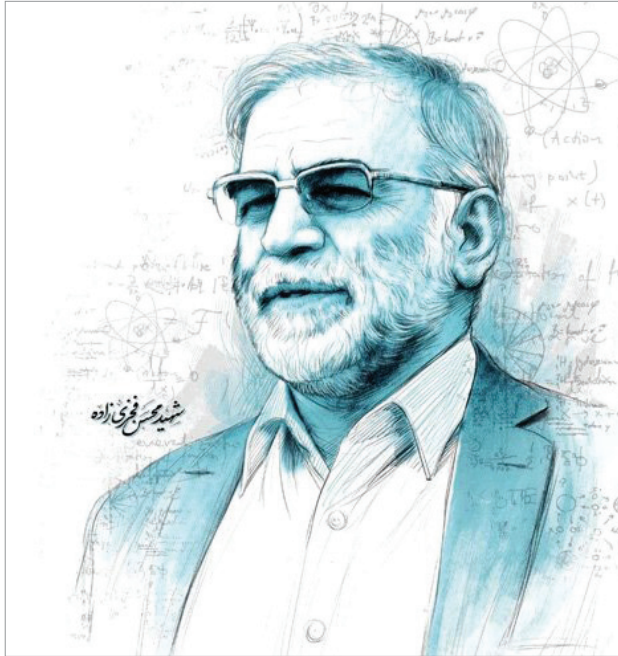
۱۰۶

تفکر بسیج جهانی شده است



۱۰۲

در قامت یک انقلاب



به بهانه سالگرد ترور دانشمند هسته‌ای؛ شهید فخری زاده

شلیک به فخر هسته‌ای ایران

تضاد راهبردی رژیم صهیونیستی با ایران - پرچمدار جبهه مقاومت - سبب شد تا دانشمندان هسته‌ای ما هدف قرار بگیرند

بدون شک در طول قرن بیستم و زمان حال، خاورمیانه جزویکی بحران خیزترین مناطق جهان بوده است. وجود منازعات مختلف در بین کشورهای منطقه - به ویژه مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی - این منطقه از جهان را به یکی از کانون‌های منازعات سیاسی در جهان معاصر تبدیل کرده است. این منطقه همچنین به عنوان یک منطقه استراتژیک و ژئوپلیتیک به شمار می‌رود. وجود ذخایر عظیم نفت و گاز اهمیت مضاعفی به این نقطه از جهان بخشیده است. این ویژگی به همراه بازار بزرگ مصرف کالاها و قرار گرفتن در مسیر ارتباطی سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا موجب شده این منطقه مورد توجه قدرت‌های بزرگ، چه در گذشته و چه در حال باشد و در سیاست خارجی این قدرت‌ها توجه به این ناحیه از ویژگی و جایگاه خاصی برخوردار باشد، لذا ما همواره شاهد حضور قدرت‌های بزرگ چه به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در خاورمیانه هستیم.



نرجس عسگری

الگوی رفتاری ایران در برابر آمریکا و رژیم صهیونیستی مبتنی بر نشانه‌هایی از مقاومت و تداوم چالش بوده است. انقلاب ایران زمینه شکل‌گیری کنش هویتی در برابر قدرت‌های بزرگ را به وجود آورد. به همان گونه‌ای که آمریکا با سیاست کشورهای انقلابی تعارض دارد و آن را عامل برهم خوردن موازنه قدرت می‌داند، ایران نیز نقش قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده که از جایگاه فرادستی ساختاری در نظام بین الملل برخوردار است را مورد انتقاد قرار داده و سیاست‌های آن کشور را به عنوان چالشی در برابر عدالت می‌داند. این نگرش را در مورد رژیم صهیونیستی نیز دارد و آن را رژیمی ساخته و پرورانده کشورهای غربی و تامین‌کننده منافع آنان می‌داند و لذا خواهان نابودی آن است.

پس از توافق هسته‌ای بین ایران و قدرت‌های بزرگ جهانی، سیستم منطقه به رهبری عربستان سعودی تلاش کرد تا یک اتحاد اساساً سنی و عربی علیه مواضع ایران در سیاست‌های عربی را رهبری کند. لذا شاهد تعمیق اتحاد عربستان سعودی، امارات متحده عربی، مصر، اردن و سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بعد از برجام بودیم. همچنین کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس به طور گسترده‌ای به عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی روی آوردند، با این حال رژیم صهیونیستی که همواره در صدد کارشکنی در توافق هسته‌ای و برجام بود دست از اقدام نکشید و در ادامه تلاش‌های خود دست به ترور فخری زاده زد.

ترور دانشمند هسته‌ای ایرانی محسن فخری زاده را می‌توان به عنوان نشانه‌هایی از گسترش تضاد راهبردی رژیم صهیونیستی با ایران دانست. رادیکالیزه شدن سیاست رژیم صهیونیستی در برخورد با ایران محور اصلی چالش‌های امنیتی ایران و رژیم صهیونیستی محسوب می‌شود. روندهای سیاست خارجی ایران و رژیم صهیونیستی تحت تاثیر مولفه‌های قدرت منطقه‌ای ایران با تضادهای بیشتری روبه روبرو شده است. از آنجایی که ایران راهبرد قدرت سازی در محیط منطقه‌ای را پیگیری می‌کند، بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که چنین فرایند و سیاستی، زمینه ظهور چالش‌های جدید در روابط ایران و رژیم صهیونیستی را به وجود آورده که به اقداماتی نظیر ترور شهید محسن فخری زاده انجامید.

منطقه بحرانی خاورمیانه که در بزرگترین "گمرک شکننده" جهان قرار دارد - منطقه‌ای که توسط سائل کوهن، جغرافیدان آمریکایی، به عنوان منطقه تماس بین قدرت‌های بزرگ دریایی و خشکی جهان، به آرامی توصیف شده است. در گذشته، این امر توسط امپراتوری بریتانیا (جناح دریایی قرن نوزدهم) و رومانوف روسیه (یک امپراتوری زمینی) در قالب بازی بزرگ مبارزه می‌شد. پس از جنگ سرد، شوروی و ایالات متحده (جانشین دریایی انگلیس) برای نفوذ و قدرت در خاورمیانه به رقابت پرداختند. آنچه کوهن فهمید این بود که گمرک‌های شکننده فقط نقاط درگیری قدرت‌های بزرگ نیستند. از نظر انتقادی، و برخلاف مناطق دیگر، دولت‌های کوچکی که در داخل آنها واقع شده‌اند، می‌توانند به سادگی با تغییر طرف، تغییر تعادل نیرو و تغییر توازن قدرت بر یک نقطه اوج، بر روند درگیری تأثیر بسزایی بگذارند.

تشکیل رژیم صهیونیستی در ۱۹۴۸ در چنین منطقه پراشویی خود باعث جنگ، درگیری و خشونت شد، هر چند ریشه تشکیل رژیم صهیونیستی به تحولات قرن ۱۹ و نیمه اول دهه بیستم میلادی در اروپا برمی‌گردد، با این وجود این رژیم از ابتدای تاسیس خود سه استراتژی را در دستور کار خود قرار داد؛ اول استراتژی کوتاه کردن چمن‌ها که در مقابل گروه‌های فلسطینی به کار می‌رفت تا افزایش توانمندی این گروه‌ها همزمان به نبرد برای کاهش توانمندی آنها منتهی شود، مانند جنگ ۳۳ روزه. دوم استراتژی حصار پیرامونی که بر این اساس اگر کشورهای همسایه و یا دشمن رژیم صهیونیستی با هم درگیر شوند امنیت رژیم صهیونیستی حفظ می‌شود. مانند نقش آفرینی رژیم صهیونیستی در جریان ایران - کنتر که با جنگ ایران و عراق در ارتباط مستقیم بود.

سوم استراتژی ایهام راهبردی که سیاست هسته‌ای آن کشور است و هیچ‌گاه به طور رسمی به داشتن سلاح هسته‌ای اعتراف نکرده است. با این حال همواره فعالیت هسته‌ای سایر کشورهای خاورمیانه را رصد می‌کرد و در صورتی که احساس می‌کرد به سمت سلاح هسته‌ای حرکت می‌کنند دست به اقدام مستقیم می‌زد. مانند بمب باران راکتور هسته‌ای سوریه و عراق و همچنین ترور دانشمندان هسته‌ای عراق و ایران.



گفتگو با حامد فخری زاده فرزند شهید محسن فخری زاده

بنیان‌گذار انقلابِ علم

شهید محسن فخری زاده عضو ارشد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران بود. براساس قطعنامه ۱۷۴۷ شورای امنیت که در تاریخ ۲۴ مارس ۲۰۰۷، علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران تصویب شده نام وی جزو افراد تحریم شده قرار داده بود. به گزارش «فارن پالیسی»، نام محسن فخری زاده به عنوان یکی از پنج شخصیت ایرانی که در فهرست ۵۰۰ نفره قدرتمندترین افراد جهان که از سوی نشریه آمریکایی فارن پالیسی منتشر شده است. آمریکایی‌ها، وی را صندوqچه اسرار برنامه هسته‌ای ایران قلمداد می‌کردند که همواره در تعیین موضع ایرانی‌ها در مذاکرات، نقشی مخفیانه ولی مؤثر داشته است. بر طبق نظراؤانس بین‌المللی انرژی اتمی تا زمانیکه با فخری زاده گفتگوی مستقیم انجام نشود، نمی‌توان در میزان ورود ایران به دانش هسته‌ای، اظهار نظر کرد. به مناسبت هفتم آذر ماه، سالگرد شهادت او و رونمایی از خودروی شخصی اش در محل موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، گفتگویی داشته‌ایم با فرزند این شهید بزرگوار.



فرشته صائمی

پدر چه می‌کند و در چه حوزه‌هایی فعالیت دارد، آنجایی که می‌خواهند بگویند بروید کارهایش را انجام دهید نمی‌گویند بروید کارهای هسته‌ای‌اش را انجام دهید، کارهای دفاعی‌اش را انجام دهید، می‌گویند تمام کارهای علمی و فنی در تمام حوزه‌هایی که وی بدانها اشتغال داشت، این نکته مهمی در پیام حضرت آقا است.

حضرت آقا می‌دانست پدر روی موضوعات علوم شناختی کارهای پیچیده‌ای کرده است، حضرت آقا می‌دانست پدر روی بحث‌های پزشکی، فلسفه، فلسفه علم، بحث‌های قرآن و حدیث کارهای پیچیده‌ای انجام داده است. پس این نکته‌ای که ایشان صرفاً یک دانشمند هسته‌ای و دفاعی بود، نکته درستی نیست و به زعم خود من دلیل ترور ایشان هم صرفاً به دلیل کارهای هسته‌ای و دفاعی‌شان نبود بلکه به دلیل انقلابی بود که سعی داشتند در علم ایجاد کنند و کارهای بزرگی در این راستا کرده بودند. قصد داشتند انقلابی در علم در راستای فلسفه اسلامی و تمدن ایرانی ایجاد کنند.

اینکه آیا شهادت اینها آسیبی وارد می‌کند، یقیناً آسیب وارد می‌کند. من برمی‌گردم به اوایل انقلاب؛ آیا بهشتی جایگزین شد؟ آیا رجبی جایگزین شد؟ آیا سردار سلیمانی جایگزین می‌شود؟ فخری زاده هم یقیناً جایگزین نمی‌شود.

رژیم استکبار و امپریالیسم جهانی می‌داند که چه کسی را و چگونه بزند. من یادم است که پدر در مورد شهید شهریاری و شهید علی محمدی گفت اینها نخبگانی هستند که دنیا نظیرشان را ندارد یا در مورد شهید ابراهیم نژاد می‌گفت این جوان تبدیل به نخبه‌ای خواهد شد که دنیا را تکان خواهد داد. آنها می‌دانند چه کسی را بزنند. یکی از مقامات ارشد امنیتی رژیم صهیونیستی بعد از ترور شهید فخری زاده می‌گوید ما کسی را زدیم که به اندازه قاسم سلیمانی و عماد مغنیه شخصیتی استراتژیک برای ایران و محور مقاومت بود و جایگزینی‌اش برای ایران غیرممکن است.

بالاخره وقتی که اولین ترور پدر توسط رژیم صهیونیستی و استکبار جهانی برمی‌گردد به سال ۷۸ یعنی استکبار ۲۰ سال تلاش می‌کند برای حذف یک آدم، پس مهم بوده. چرا در این ۲۰ سال از این موضوع دست برنداشته است؟

به نظر شما تا چه اندازه جای خالی شهید فخری زاده در فضای علمی کشور احساس می‌شود؟

وقتی کسی جایگاهش پدر است فقدانش ارتباط به شاخص بودن او در موضوعات مختلف ندارد. حتی از دست دادن یک شخص معمولی که در خانواده‌ای جایگاه پدر را دارد، حسی وصف ناشدنی را به خانواده‌اش منتقل می‌کند. در مورد شهید فخری زاده باید گفت همان طور که ایشان در تمامی جایگاه‌هایی که داشتند به واقع فرد منحصر به فردی بودند، در خانواده هم دقیقاً به همین شکل بود. یعنی ایشان در جایگاه یک پدر و یک پدر بزرگ به واقع بندبند وجودش پدر بود، برای مادرم همسر بود و برای فرزندان ما پدر بزرگ بود، به همین دلیل ما فقط پدر از دست ندادیم، ما رفیق و برادر از دست دادیم، چون روابط پدر با ما روابطی بسیار دوستانه و برادرانه بود.

ایشان از آن دست پدرهایی نبود که اهل امر و نهی باشد یا به دلیل مشغله‌های زیاد کاری فرصت رسیدگی به خانواده را نداشته باشد. بسیار برای خانواده وقت می‌گذاشت، خانواده را بسیار درک می‌کرد و خیلی روابط عمیقی با ما داشت. مثلاً در موضوع همسری‌اش از وقتی یادم است پدر در خانه ظرف می‌شست و کارهای خانه را انجام می‌داد. مادرم می‌گوید هنوز که هنوز است یادم است آخرین روز صبح قبل از اینکه از خانه بیرون برود، چایی را دم کرد و رفت.

ایشان در صنعت هسته‌ای کشورمان هم از چهره‌های شاخص بودند، به نظر شما الان کسی توانسته همانند ایشان در این صنعت ظهور و بروز داشته باشد و یا ترور شخصیت‌هایی مثل پدر شما یا شخصیت‌های دیگر خلل جبران ناپذیری ایجاد کرده است؟

یک نکته بسیار مهم این است که پدر صرفاً در حوزه هسته‌ای و دفاعی برجسته نبودند. وقتی که به پیام حضرت آقا توجه کنید، ایشان در ابتدای پیام از او به عنوان «یک دانشمند برجسته و ممتاز هسته‌ای و دفاعی» یاد می‌کند، اما آنجایی که می‌گویند کارهایش را انجام دهید از تاکید می‌کنند که؛ «تمام کارهای علمی و فنی شهید در تمام حوزه‌هایی که وی به آنها اشتغال داشت.» چون حضرت آقا از نزدیک می‌دانستند



اگر حضرت آقا می‌گویند که زنده نگه داشتن یاد شهدا کم‌تر از شهادت نیست، برای اینکه یقیناً شهدا ویژگی‌های برجسته معنوی و خاصی داشتند که شهید شدند، الکی که کسی شهید نمی‌شود.

پس باید یاد و خاطره‌اش زنده نگه داشته شود. زنده نگه داشتن یاد و خاطره نه اینکه برویم در همه خیابان‌ها عکسش بزنیم، یعنی برویم سراغ جریان فکری‌اش، سراغ جریان اندیشه‌اش، برویم ببینیم چه می‌کرد؟ چه شد؟ چرا؟

چندمین بار بود که ایشان ترور می‌شدند؟

سومین یا چهارمین بار بود. اولین ترور ایشان در سال ۷۸ یعنی حدود ۲۲ سال پیش بود و سه یا چهار بار بعد از آن زمان هم عملیات تروریستی بر علیه ایشان برنامه‌ریزی شده بود البته نه به این عنوان که عملیات تروریستی اتفاق بیفتد. بنا به دلایلی مثلاً پدر مخفی می‌شود یا قبل از جریانات تروریستی.

سوء قصد می‌شده؟

بله. مثلاً سیستم‌های اطلاعاتی عملیات را شناسایی می‌کردند یا گزارشی که خود المرآت اعلام می‌کند می‌گوید ما یک بار می‌خواستیم ایشان را ترور کنیم، تیم و همه چیز هماهنگ بود، خود من ۱۰ ثانیه قبل از عملیات شخصاً زنگ زدم به تیم و گفتم احتمال لو رفتن عملیات وجود دارد و آن را متوقف کنید. از این دست بود، یعنی واقعاً عملیات انجام شود و جان سالم به دربرد نه، این‌طور نبود. سه یا چهار بار، مثلاً روزی که قرار بود شهید شهرداری ترور شود برای ایشان هم تله گذاشته بودند ولی ایشان خیلی اتفاقی، بدون هماهنگی و هیچ چیزی، صبح زود تصمیم می‌گیرد سرزده برود دانشگاه مالک اشتر اصفهان و مسیر و زمان حرکت کلاً عوض می‌شود، در نتیجه عملیات به نتیجه نمی‌رسد.

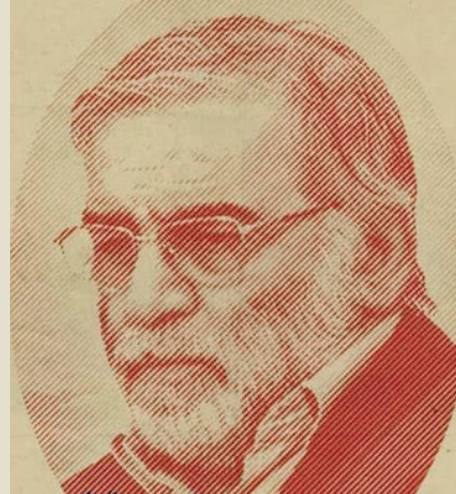
ترور کار هزینه‌برداری است. فعالیت‌های جاسوسی کار هزینه‌برداری است. چرا در طول این ۲۰ سال، رژیم صهیونیستی دست از سر این آدم برنداشته است و سه، چهار بار ترور ناموفق داشته؟ پس معلوم است که آن آدم خیلی تأثیرگذار بوده و حذف او آسیب بزرگی به کشور وارد می‌کرده است. اما اینکه آیا ما می‌توانیم جایگزین کنیم یا نه؛ یقیناً می‌توانیم. شهید فخری زاده که یک موجود فرازمینی نبوده، یک ایرانی بوده که در همین کشور به دنیا آمده، به طرز آنچنان خیلی خاصی زندگی نکرده، در محله‌های سطح پایین شهر قم بزرگ شده، در جریان انقلاب جزء اولین نفرهایی بوده که به خیابان صفائیه قم آمده و انقلاب را شروع کردند، بعد وارد دفاع مقدس شده و تمام مراحل تحصیلی خودش را از دوران ابتدایی تا دکتری در دانشگاه‌های همین کشور و با اساتید همین کشور گذرانده، بدون اینکه یک ثانیه از کشور خارج شود حتی برای فرصت مطالعاتی.

علی‌الرغم اینکه زمانی که به قولی این تهدیدها علیه ایشان نبود و هنوز جو امنیتی نبود، ایشان پیشنهادهای زیادی از آلمان داشت، از روسیه داشت، خاطر هم هست که پیشنهادهای اغواکننده‌ای از لحاظ هم علمی و هم مالی از آلمان و روسیه و ... داشت ولی اصلاً از کشور خارج نمی‌شود و در همین کشور همه مقاطع تحصیلی‌اش را سپری می‌کند، با مشکلات همین کشور، با کمبودها و مسائل همین کشور و تبدیل به شخصی می‌شود که نه در ایران، در رسانه‌های غربی به او می‌گویند دانشمند، در مقالات غربی از عنوان Scientist برای ایشان استفاده می‌کنند. یقیناً ما می‌توانیم هزاران فخری زاده دیگر داشته باشیم. منتهی چگونه؟ به شرط اینکه بتوانیم جریان ریشه‌ای، جریان فکری و جریان زندگی اینها را به جامعه بشناسانیم. آن نوجوان و جوانی که دنبال این جریانات است بداند فخری زاده چه کسی بوده؟ فخری زاده چه می‌کرد؟ فخری زاده چگونه زندگی می‌کرد؟ چه نگاهی داشت؟ که شد فخری زاده!



از زبان سرلشکر باقری

برای شهید فخری زاده بن بست معنا نداشت. خود من شاید در چند مورد به این عزیز می‌گفتم که فلان مشکل را داریم، هیچ گاه نمی‌گفت که ما هنوز به این سطح از علم و فناوری نرسیده‌ایم. می‌گفت تلاش می‌کنیم و خداوند هم برکت می‌دهد و همین طور هم بود. شاید ۹۰ درصد طرح‌های تحقیقاتی و پژوهشی در مجموعه او دنبال کردند و به نتیجه رسیدند و یادار حال به نتیجه رسیدند است قابل بیان نیست، اما واقعیت این است که در ذهن و مسیر او و با برکت الهی در کار او هیچگاه هیچ بن‌بستی وجود نداشت، هرچه می‌گفتم با فاصله زمانی معقولی در اختیار ما قرار می‌گرفت. او دانستنی‌ها و دانش‌ها را حفظ نمی‌کرد که بعد بیان کند، خیر او تولید دانش می‌کرد. در عمق موضوعات وارد می‌شد و خلق و تولید دانش داشت به همین جهت در مسئله فلسفه علم و فلسفه دانش ورود کرده بود، چرا دانش و چرا علم؟ این چرایی را با جدیت دنبال می‌کرد. می‌توان با قاطعیت اینطور گفت که شهید فخری زاده یک مجاهد علمی در مسیر جهاد الهی و اسلامی و در مسیر قدرت یابی نظام اسلامی بود که با استقامت و پایداری تا بذل جان این مسیر را ادامه داد و یک لحظه هم پا پس نکشید.



فخری زاده که بود؟!

نام فخری زاده تحت عنوان «دانشمند ارشد وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و رئیس پیشین مرکز تحقیقاتی فیزیک (PHRC)» در تاریخ ۲۴ مارس ۲۰۰۷ میلادی، در فهرست تحریم شدگان ایران توسط شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفت. او تنها دانشمندی بود که نتوانید در یک برنامه از او نام برده بود و رسانه‌های اسرائیلی اعلام کرده بودند که نقشه ترور وی در یک بار سال‌های گذشته شکست خورده بود. اوایل سال ۱۳۹۷، منابع رژیم صهیونیستی اعلام کرده بودند که سازمان جاسوسی این رژیم «موساد» تلاش کرده یک دانشمند هسته‌ای ایران را ترور کند اما عملیات او موفق نبوده است. در این باره وبگاه «والا نیوز» گزارش داده بود عوامل موساد پیشتر تلاش کرده‌اند یک دانشمند هسته‌ای ایرانی به نام «محسن فخری زاده مهابادی» که مسئول راکتور اتمی تهران است را ترور کنند. این وبگاه اذعان کرده بود تمام دانشمندان هسته‌ای ایرانی که پیشتر ترور شدند یا سوء قصدی علیه جان آنها انجام گرفته، عملیات آن توسط عاملین موساد اجرا شده است. مقامات اطلاعاتی خارجی موساد به «والا» گفته بودند که فخری زاده در لیست ترور موساد قرار داشت.

واکنش‌ها به ترور

دونالد ترامپ رئیس‌جمهور سابق آمریکا توئییت یوسی ملمن روزنامه نگار اسرائیلی را باز نشر کرد که نوشته بود: «بر اساس گزارش‌ها در ایران محسن فخری زاده در دماوند، در شرق تهران ترور شده است. موساد سال‌ها به دنبال او بود. مرگ وی ضربه‌ای حرفه‌ای و روانی بر جمهوری اسلامی است.» محمد جواد ظریف وزیر خارجه وقت ایران در توئیتر اسرائیل را به جنگ طلبی محکوم کرد. حسین دهقان وزیر دفاع سابق ایران در توئیتر نوشت که این ترور توسط اسرائیل و برای ایجاد جنگ در روزهای آخر ریاست جمهوری ترامپ است و اعلام کرد که انتقام این ترور گرفته خواهد شد. حسن روحانی با صدور پیامی شهادت محسن فخری زاده را تسلیت گفته و تاکید کرد: بی‌شک این حادثه تروریستی و مذبوحانه ناشی از عجز و ناتوانی دشمنان قسم خورده ملت ایران در برابر حرکت علمی و افتخارات و توانمندی‌های ملت بزرگ ایران و شکست‌های پی‌در پی آنان بوده است.



در قامت یک انقلاب

نگاهی به تبار معنوی بسیج

نیروهای نظامی در هر کشور از نگاه عمومی صرفاً وظیفه حراست از آنچه مربوط به مسائل نظامی می‌شود را بر عهده دارند و حضور این نیروها نیز در مواقع لزوم در صحنه‌های نبرد دیده می‌شود اما یک سازمان نظامی و یا شبه نظامی اگر خود را محدود به یک وظیفه‌ی اداری برای پیشبرد اهداف روزمره کند، به مرور دچار فرسودگی عقیدگی و کاربردی می‌شود هر چند اگر چنین ساختاری دارای یک ایدئولوژی معنوی برای دستیابی به آرمان‌های انسانی باشد طبیعتاً در مواقع بخصوص و شرایط سخت و آسان قدرت خود را حفظ می‌کند و هنگام مواجهه با بحران‌ها به جای عقب نشینی یک گام به سوی جلو برمی‌دارد و همین امر است که باعث می‌شود هیچگونه عقب‌گردی در آن مشاهده نشود.



راضیه محمدی

نجف‌آبادی

تا پرچم عدالت خواهی امروز به دست جوانانی برسد که اگرچه دیروز را ندیده اند اما مسیر پیش رو برایشان روشن است، زیرا از انقلابی برخاستند که انفجار نور بود.

فتوت یا جوانمردی طریقی از اندیشه های عرفانی گذشته است که در کنار دیگر باورهای نزدیک به خود در راه دفاع از مظلوم و تقابل با ظلم گام برداشته و ریشه در باورهای کهن مذهبی و اخلاقی ایرانی گذشته دارد که پوربای ولی و یارانش نماد بارز چنین اندیشه ای هستند و نکته قابل توجه اینجاست که همه این جریانات عدالت محور ریشه در اسلام دارند و از یکدیگر جدا نیستند البته هر جریان عدالت خواهی نیز لزوماً از نظر اندیشه به بسیج نزدیک نیست اما جنبش اصیل عدالت خواهی با اسلامی که ما می شناسیم پیوند عمیقی دارد.

شاید نتوان به قطعیت گفت که آنچه امروز به عنوان بسیج می شناسیم ریشه در چه جریان تاریخی دارد اما صفات بارز این جریان از جمله عدالت خواهی، مردم داری، اندیشه سیاسی و نظامی گری متکی بر اندیشه های حضرت امیر (ع) را می توان در جریان های سیاسی - نظامی تاریخی یافت. جنبه ی عدالت محوری در یک حرکت اجتماعی و سیاسی و نظامی مسئله ای محوری برای رشد جامعه است و اگر بتوان جامعه را به سمتی پیش برد که امر عدالت در بند بند آن احساس شود و حس تبعیض بخصوص میان جوانان کم رنگ گردد آنگاه جامعه با اعتماد و انگیزه بیشتر به مسیر خود ادامه خواهد داد چرا که بی عدالتی دست اندازی بزرگ برای روند جاری هر جامعه است.

از سویی عدالت خواهی جاذبه ی اجتماعی نیز به همراه خود دارد، اما جوانمرد بودن وظایف اجتماعی سختی را نیز بر دوش فرد می گذارد که خارج نشدن از راه حقیقت و فروتنی به واقع برای یک انسان با وجود نفسیات خاص خود سخت است. عدالت خواهی اگرچه در مکاتب غیر دینی نیز دنبال شده است اما مسئله ی اساسی شعار این امر نیست بلکه مسئله بر سر اجرای دقیق و ماندگاری و رهایی بخشی آن است و گرنه هیچ کس در جهان مخالف عدالت نیست، اما باید بینیم با چه مکتبی می توان به معنای واقعی کلمه عدالت خواهی را در معرض یک صحنه ی واقعی قرار داد تا عموم مردم ضمن حمایت از آن روند به سوی زمانه ای دیگران را به پیش ببرند. مهم ترین رکن امروزی عدالت بحث اقتصادی

بسیج یک نمونه کامل از توضیح فوق است که صرفاً به انجام وظیفه ی اداری نمی پردازد، بلکه دارای یک اندیشه برای تحلیل و پیشبرد اهداف خود است؛ اهدافی که ریشه در باورهای عمیق مذهبی و فرهنگی ایرانی - اسلامی دارد و نیروهای خود را در این مکتب معنوی به سوی مسیری هدایت می کند که جز افتخار قله ای در آن نیست. هر چند دره ها بسیارند و مسیر سخت، بسیج نیز مانند دیگر سازمان های پیش برنده ی انقلاب در این وضعیت است که بی خلل تا کنون به مسیر خود ادامه داده است.

با نگاهی به ادوار گذشته می بینیم که چه جنبش ها و گروه های قدرتمندی در تاریخ وجود داشته و نقش بازی کردند، اما گذرایام به علت سست بودن اندیشه آنان را به دست زمان سپرد. حسن صباح و بابک خرمدین و هزاران سردار و شاه دیگر که در طول تاریخ آمدند اما همواره مشکلاتی در روند های عقیدتی آنان وجود داشت که باعث می شد در میانه راه با وجود قدرت بسیار، فراموش شوند. بسیج عصای تلاش های تمامی نیروهای مومن به انقلاب است که از پیش از پیروزی دست به مبارزه زده و در راه آرمان خویش پیکار کردند. اینکه چرا پیکار آنان پیروز شد و به چه شکل ۲۵۰۰ سال سلطنت برای همیشه از بین رفت بحث مفصل دیگری است، مسئله در اینجا روش مبارزه و زیربنای فکری آن است و نباید اینطور تصور کرد که در شرایط غیر جنگی و غیر انقلابی بسیج کارکرد خود را از دست بدهد، بلکه بسیج در هر شرایط زمانی باید مشغول مبارزه ای رهایی بخش برای ملت ایران و مسلمانان جهان باشد. فارغ از مسائل داخل، بسیج با نگاه امت گرایانه بخشی از مبارزه بر علیه استعمار برای رهایی امت اسلامی از دست دشمنان است که همین موضوع نیز سبب شده است نام بسیج در منطقه و حتی در جهان شنیده شود.

عدالت خواهی که در مقابل بی عدالتی و مفاهیمی از جمله ظلم، تبعیض و فقر و فساد ایجاد می شود ریشه ی تاریخی عظیمی در جنبش های ملی و مذهبی ایران دارد، زیرا با نگاهی به گذشته به راحتی متوجه می شویم که همواره میحت بی عدالتی یک امر جاری در کشورهای استعماری و استبدادی بوده است که موجب شده جمع هایی در مقابل با این پدیده تشکیل شود و عدالت خواهان بسیاری در طول تاریخ برای حفظ ارزش های معنوی خود و کرامت جامعه و ایجاد فضایی برابر جان خود را در گرو این مسیر قرار دهند

است که تلاش در این زمینه مسیری سخت و طولانی است. شاید جامعه کمبود را در حوزه‌های مختلف تحمل کند اما مفهوم تبعیض وقتی در یک جامعه احساس شود دیگر آرامش خیال و اعتماد به روندها از بین می‌رود زیرا شهروندان آن همواره احساس استثمار شدن دارند و این مسئله یک خطر جدی برای هر جامعه با هر اندیشه و فرهنگ است. بسیج موفق شده است در حرکت خود به سوی عدالت محوری با تلاش در مناطق مختلف و ورود به مباحث حمایت از تولیدهای خرد در غیر کلانشهرها بسترهای مناسبی برای کار و اقتصاد روزمره ایجاد کند تا قدمی برای رفع تبعیض میان کلانشهرها و مناطق محروم بردارد.

حرکت بسیج فارغ از بحث اقتصاد در راستای دستیابی عدالت در حوزه سیاسی و ایدئولوژیک نیز می‌تواند مسیر فوق را هموارتر کند، زیرا مواضع سیاسی در هر جامعه بر کلیه روندها تأثیر فراوانی می‌گذارد و اگر سیاست‌گذاری‌ها بر پایه مردم‌سالاری و مبانی اسلامی نباشد هر آنچه در صحنه‌ی عملی اقتصاد تلاش شود را از بین خواهد برد و در اینجا است که بسیج به عنوان یک حرکت سیاسی در بخشی از رسالت خود وظیفه‌ی آگاه‌سازی جامعه نسبت به سیاست‌گذاری‌های مثبت و منفی را نیز بر عهده دارد تا سیاست‌ورزان با شنیدن پیام بسیج که با توجه به ساختار آن که از بطن جامعه برمی‌خیزد نسبت به واقعیت‌های زندگی مردم آگاهانه‌تر عمل کنند و سیاست‌هایشان در راستای از بین بردن تمامی نقاط تبعیض‌آمیز در کشور باشد.

برای تمامی مسلمین جهان نهج البلاغه معتبرترین منبع و درسنامه سیاسی برای دستیابی به عدالت و بخصوص عدالت اجتماعی است که در آن به وضوح سیاهی و سفیدی حق و باطل، ظالم و مظلوم و عدالت و تبعیض مشخص می‌گردد، اما در این درسنامه صرفاً نصیحت‌ها به مردم نیست بلکه مسئولین نیز یکی از مقاصد این کتاب بزرگ هستند. به سخنانیکوتاه حضرت امیر در نهج البلاغه اشاره می‌کنیم: «من استقل الحق ان یقال له او العدل ان یعرض علیه کان العمل بهما اثقل علیه.» کسی که شنیدن سخن حق و پیشنهاد اجرای عدالت بروی مشکل باشد، قطعاً اجرای آن برایش مشکل‌تر خواهد بود. «ان العدل میزان الله الذی وضعه للخلق ونصبه لاقامه الحق فلا تخالفه فی میزانه.» عدالت وسیله سنجشی است که خداوند برای مردم نهاد تا حق در جامعه استوار

گردد. بنابراین خدا را در این میزان همراه باش و مخالفت نکن. «العدل یضع الامور مواضعها والجدود یخرجها من جهتها، والعدل سأس عام والجدود عارض خاص، فالعدل اشرفهما و افضلهما.» از حضرت سوال شد: ارزش عدالت بیشتر و بالاتر است یا بخشش؟ حضرت فرمود: عدالت کارها را بدانجا می‌نهد که باید و بخشش آن را برون نماید. عدالت تدبیرکننده‌ای است به سود همگان و بخشش به سود خاصان، پس عدالت شریف‌تر و بافضیلت‌تر است. راه بسیج از آنچه در کلام مولا علی (ع) گفته شد جدا نیست و در جنبه‌ی فرهنگی این حرکت، به جامعه و مسئولین آن گفته می‌شود که راه دستیابی به یک جامعه‌ی اصیل اسلامی که در آن تامین حقوق مردم برابر توزیع ثروت‌های موجود و امنیت اجتماعی از اولویت‌های اساسی است چگونه تامین می‌شود.

مقام معظم رهبری نیز پیرامون موضوع فوق و فهم درست از عدالتخواهی فرموده‌اند: «امام هم در مورد اسلام و هم در مورد مردم‌سالاری بیانات روشن و محکم و قاطعی دارند. امام در مورد اسلام، اسلام متحجّرين و اسلام التقاطیون را به طور قاطع رد می‌کنند. از سویی متحجّرين را رد می‌کنند، از سویی التقاطی‌ها را، یعنی کسانی که به اسم اسلام حرف‌های دیگران را به خورد مخاطبین خودشان و به خورد جامعه می‌دهند؛ اینها را امام به طور قاطع رد می‌کند. اسلام در نظر امام یک اسلامی است که عدالت‌خواه است، ضدّ استکبار است، ضدّ فساد است؛ اینها در بیانات امام روشن و واضح است؛ هم در وصیّت‌نامه هست. از جمله‌ی آرمان‌ها، عدالت‌خواهی است، مسئله‌ی عدالت‌خواهی خیلی مهم است، شُعب گوناگونی دارد؛ به اسم هم اکتفا نباید کرد، باید واقعاً دنبال بود. از جمله، مسئله‌ی سبک زندگی اسلامی است. از جمله، آزادی‌خواهی است؛ آزادی نه به معنای غلط و منحرف‌کننده‌ی غربی که معنای آزادی این است که دختر این جوری زندگی کند، پسر این جوری زندگی کند.»

اسلام عدالت‌خواه و آنچه مقام معظم رهبری تبیین کرده‌اند گویا رسالتی است که بردوش بسیجیان است تا با دارک صحیح از عدالت‌خواهی و در پی آن آزادی‌خواهی، در راستای حفظ استقلال کشور از هر زاویه‌ای در تلاش باشند. چرامی‌گوییم درک درست؟ زیرا عدالت‌خواهی در جایی اولویت قرار می‌گیرد که بی‌عدالتی در کمین باشد و بی‌عدالتی خواسته و ساخته و پرداخته‌ی دست‌اندرکاران

نشان داده است که مسیرها و تحولات سیاسی و تاریخی اگرچه سخت‌ترین خود را به میدان برای مقابله با ما آوردند اما آنچه باقی مانده است حرکتی به سوی آگاهی و استقلال و آزادی محرومین در ایران و جهان است و دشمنان یکی پس از دیگری از صحنه رقابت جهانی خط می‌خورند. همین ماندگاری ۴۰ ساله باعث می‌شود بسیج را یک روند درست تلقی کنیم و با مرور بحران‌هایی که پشت سر گذاشته است می‌توان به آن اعتماد کرد، اعتمادی از جنس واقعیت تاریخی.

استکبار است که خواهان هرچه بیشتر زیر سلطه بردن کشورها و ملت‌های مستضعف هستند، زیرا یک جامعه‌ی مستضعف که بی‌عدالتی در آن رشد کرده باشد و طبقاتی از جامعه با شکل وابسته به استثمار ملت‌ها مشغول باشند هدف جریان استکبار جهانی به رهبری آمریکا است، نتیجتاً توجه به مفهوم عدالت در چنین جوامعی در قدم اول نیازمند درک عمیق از ماهیت چرایی عدم عدالت است و بسیج تاکنون در این زمینه از کارنامه‌ی خوبی برخوردار است، زیرا توانسته در مواقع حساس و حتی شرایط عادی به رفع موانع نسبی این مسئله در نقاط مختلف کشور بپردازد که یکی از موارد آن را می‌توان به محرومیت زدایی در نقاط دور دست یاد کرد که با خواست فردی و بدون چشم‌داشت نیروهای این سازمان به رفع مشکلات جاری زندگی مردم از جمله کمبودهای آموزشی، بهداشتی و فرهنگی در مناطق محروم مشغول بوده و هستند که این امر با نظامی‌گری فاصله مفصلی دارد و به همین واسطه می‌توان گفت بسیج یک حرکت است نه یک سازمان نظامی صرف. اینکه تبارشناسی بسیج را صرفاً به جنبش‌های اجتماعی تاریخی میهن‌مان پیوند بزنیم شاید بخشی از رسالت‌های امروزی این سازمان را نادیده گرفته باشیم، زیرا با نگاه به تاریخ صرفاً ماهیت کلی یک جنبش بیان می‌شود اما در روش‌ها و رویکردها که در زمانه‌ی فعلی متفاوت با ادوار تاریخی است باید رویکردی نو را بیان کرد که مرحله‌ی تکامل چنین حرکتی است. بهتر است بگوییم بسیج فارغ از ساختارهای اداری و تشکیلاتی یک حرکت است؛ حرکتی به سوی آنچه که زیربنای فکری اسلام آن را مشخص کرده است و به این واسطه می‌توان بسیج را محدود به یک سری مسائل مرسوم سیاسی و اجتماعی نکرد و از زوایای مختلف آن را پیشروی یک جامعه‌ی اسلامی دانست و گرنه مثال‌های تاریخی مشابه بسیارند. اما انقلاب اسلامی مردم ایران یک نمونه‌ی بی‌مثال است که در زمانه‌ی پیش و پس از خود بی‌سابقه بوده است و بسیج نیز از دل همین واقعه و اندیشه برخاسته که به اهمیت آن می‌افزاید. بسیج فارغ از گذشته‌ی خود راه طولانی در پیش دارد و با تکیه بر اندیشه و عمل می‌تواند در مقابل سخت‌ترین بحران‌ها نه یک قدم به عقب بلکه چند قدم به جلو بردارد تا به واقع رسالت خود را عملی کند. بسیج





سردار سرتیپ محمد اسماعیل کوثری در گفت وگو با سرو:

تفکر بسیجی جهانی شده است

صدور فرمان تشکیل بسیج مردمی از سوی امام خمینی (ره) منجر به شکل گیری این پرسش می شود که رهبرانقلاب با توجه به چه شرایطی فرمان تشکیل سازمان بسیج مردمی را صادر کرد. در پاسخ به این پرسش گفت وگویی داشته ایم با سردار اسماعیل کوثری، فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) در دوران دفاع مقدس که در ادامه می آید.



فرشته صائی

چه اقداماتی منجر به صدور فرمان تشکیل بسیج از سوی امام خمینی (ره) شد؟

در آن مقطع از زمان که هنوز عمر انقلاب به یکسال نرسیده بود، توطئه‌های بسیار زیاد و پیچیده‌ای از طرف استکبار جهانی و به خصوص مرکزیت استکبار که به ظاهر سفارتخانه بود اما در اصل مرکز توطئه و برنامه‌ریزی برای آن محسوب می‌شد، شکل می‌گرفت. لذا با توجه به توطئه‌های صورت گرفته، دانشجویان تشخیص دادند که مرکز آن باید خنثی شود، لذا آن‌ها بدون درمیان گذاشتن این مسئله با فرد خاصی، براساس آگاهی و بصیرتی که داشتند، در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ اقدام به تسخیر لانه جاسوسی کردند. در این میان نکته حائز اهمیت مربوط به ویژگی‌ها و خصوصیات امام خمینی (ره) است. او دشمن‌شناس بود و از این قضیه مطلع بود که دشمن کینه‌ای است و به واسطه شکست‌هایی که در فرآیند انقلاب و بعد از آن خورده، به دنبال انتقام‌گیری است. وقتی تسخیر لانه جاسوسی صورت گرفت، دولت موقت با این اقدام مخالفت کرد کما اینکه در ۱۴ آبان ماه استعفا داد و امام هم پذیرفت. همچنین ۲۲ روز بعد یعنی در ۵ آذرماه همان سال فرمان تشکیل بسیج مستضعفین را صادر کرد و این سازمان تشکیل شد.

چه مشکلاتی در ابتدای شکل‌گیری برای بسیج به وجود آمد و از چه دوره‌ای بسیج به عنوان یک سازمان فعالیت کرد؟

بنی صدر با اینکه در بهمن ماه سال ۵۸ پیروزشد که در آن زمان قانون اساسی تصویب شده بود و به موجب آن فرماندهی کل قوا به رهبری سپرده شده بود اما به دلیل بهانه تراشی‌های بنی صدر این مسئولیت از سوی امام خمینی (ره) به او سپرده شد. در این میان بنی صدر به بسیج بهانه نداد. بر همین اساس می‌توان به این نکته تأکید کرد که مردم داوطلبانه به جبهه‌ها رفتند. البته بعد از اینکه بنی صدر از کشور فرار کرد، فعالیت‌های بسیج نیز به صورت سازمان یافته شروع شد و به دنبال آن عملیات‌های بزرگی نیز آغاز شد کما اینکه عملیات‌هایی نظیر فتح المبین و بیت المقدس در این برهه زمانی و به کمک نیروهای بسیج صورت گرفت. در حقیقت اجرای این قبیل عملیات‌ها نشان داد که تا چه اندازه قدرت بسیج در پیروزی جبهه حق علیه باطل موثر است. اثرات بسیار زیاد بسیج در صحنه نبرد بی‌نظیر است.

با این وجود اقدامات بسیج را تنها می‌توان به عرصه دفاعی و نظامی محدود کرد و حول این محور تعریف کرد؟

بسیج بعد از جنگ همچنان حالت تدافعی خود را نگه داشته اما ظاهر

این عملیات را تغییر داد و فعالیت‌های خود را در قالب فرهنگی و جنگ نرم ادامه داد، همچنانکه همواره حضور و نقش بسیج در مواردی نظیر کمک‌رسانی به مردم زلزله‌زده و سیل‌زده بسیار پررنگ است.

در حال حاضر چه چالش‌هایی پیش‌روی بسیج قرار دارد؟

در شرایط فعلی اگر در جنگ سخت قرار داشتیم، بسیج آمادگی بهتر و بیشتری داشت اما با وجود اینکه این نهاد در جنگ نرم هم تا حدودی توانسته نقش آفرینی کند اما به اقتضای شرایط جنگ نرم و پیچیدگی‌هایی که دارد، بسیج نیز در این زمینه پیچیدگی دارد. البته در بحث آمادگی نظامی باید این نکته را در نظر گرفت که با وجود اینکه دشمن جرأت و جسارت حمله به خاک و وطن را ندارد اما نیروهای نظیر بسیج باید آمادگی خود را حفظ کنند.

تشکیل هیئت‌های اندیشه‌ورز از جمله محورهای منویات مقام معظم رهبری در رابطه با بسیج است، این قبیل تشکیلات تا چه اندازه می‌توانند نقش موثری در ساختار بسیج داشته باشند؟

بسیج دانشجویی، طلاب، اساتید و بسیج سایر اقشاری که شکل گرفته‌اند، اثرات بسیار مناسبی داشتند. همچنانکه اقدامات جهادی بسیج همه اقشار در سختی‌ها به خوبی نقش آفرینی کرده و آن انسجام چند هزار نفری را به عرصه نمایش گذاشته است. البته این قبیل اقدامات افتخار آفرین است. به عبارت دیگر اقدامات جهادی نشان دهنده این است که مردم با تفکر جهادی کما فی السابق احساس مسئولیت می‌کنند.

تفکر بسیج را می‌توان برگرفته از تفکری دیگری دانست و یا نمونه‌ای بی‌بديل است؟

ایده تفکر بسیجی از صدر اسلام وجود داشته است. در حقیقت حکومت اسلامی بدون مردم نه قدرتی دارد و نه می‌تواند ایستادگی داشته باشد. به بیان دیگر نظام و حکومت اسلامی متعلق به مردم است و از طرفی مردم اعضای اصلی بسیج هستند، از این رو تفکر بسیجی از زمان تشکیل حکومت اسلامی وجود داشته است.

و سخن پایانی...

همان‌گونه که امام خمینی (ره) گفت باید بسیج جهان اسلام تشکیل شود، این اقدام صورت گرفته کما اینکه در فرآیند ساختاری به نام جبهه مقاومت تفکر بسیجی مطرح است و این تفکر در جهان اسلام به صورت عملی هم امتحان خود را به خوبی پس داده لذا تفکر بسیجی ابعاد جهانی پیدا کرده است.

فرزندانِ امام (ره)

مواردی نظیر جنبش مشروطه، جنبش ملی شدن صنعت نفت و مواردی از این قبیل که موفقیت آن‌ها در گرو حضور نیروهای مردمی در صحنه بوده، به نوعی نشان دهنده میزان اثرگذاری نیروهای مردمی بر شاکیه حکومت و جریان قدرت حاکمه است، نیروهایی که در ادبیات آکادمیک از آن‌ها به عنوان نیروهای مدنی یاد می‌شود. بررسی تاریخی حاکی از آن است که فعالیت نیروهای مدنی در هیچ برهه‌ای متوقف نشده و تنها متناسب با میزان مردمی بودن حکومت‌ها، فعالیت آن‌ها شدت و حدت داشته است. همچنان که رفتارهای دادخواهی اعضای جامعه مدنی به مواردی نظیر ملی شدن صنعت نفت محدود نماند و با حاکم شدن رژیم طاغوت، فعالیت نیروهای مدنی نیز رنگ دیگری به خود گرفت و گروه‌ها از طریق رقم زدن رویدادهای تاریخی نظیر آنچه در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ رخداد، جلوه تازه‌ای از فعالیت‌های خود را به نمایش گذاشتند. همزمان با نزدیک شدن به روزهای پیروزی انقلاب اسلامی، این بخش از جامعه مدنی که تاکنون با اتحاد در صحنه حاضر شده بودند، متناسب با این وحدت و یکرنگی با نام بسیج شناخته شدند که در نهایت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و باز شدن فضای سیاسی، جامعه مدنی نیز توانست نفسی تازه کند، تا جایی که رهبرانقلاب اسلامی در ۱۵ آذرماه ۱۳۵۸ با تأکید بر تجهیز همه ملت در برابر آمریکا فرمان تشکیل بسیج مردمی را صادر کرد.

علاوه بر این امام خمینی (ره) در آخرین پیام خود به مناسبت سالگرد بسیج در سال ۶۷ با قرار دادن خود در کنار بسیجیان، اعلام کرد که عضوی از بسیج است. امام خمینی (ره) در این بیانیه با قلمداد کردن بسیجیان به عنوان مصداق کاملی از ایثار، خلوص، فداکاری و عشق به ذات مقدس حق و اسلام، بسیج را به عنوان مجموعه‌ای ارزیابی کرد که «با ایثار و خلوص و فداکاری و شهادت طلبی، کشور و انقلاب اسلامی را بیمه کردند». رهبر انقلاب همچنین با خواندن بسیجیان به عنوان فرزندان خود، بر استقلال آن‌ها بسیار تأکید کرد.



ترجمان



۱۱۳
تسخیر در تهران



۱۱۰
سال‌های پس از پیروزی



۱۱۷
سرمایه‌داری لایک‌ها

توضیح نشریه: مطالب بخش ترجمان منعکس کننده بخشی از نگاه رسمی غرب به ایران پس از انقلاب است، نگاهی همراه با حیرت، دشمنی و صدافتی از روی ناچاری، **سرو** با هدف تکمیل پارادایم های درگیری تاریخی بین انقلاب اسلامی و استکبار جهانی، با حفظ ساختار اصلی متن اقدام به انتشار این گونه مطالب کرده است.



باگذشت ۴ دهه از سقوط رژیم شاه در ایران و پیروزی انقلاب امام خمینی (ره)
انقلاب تا به امروز چه دستاوردهایی داشته است؟

سالهای پس از پیروزی

پژوهشگران امور سیاسی و تاریخی در ایران تشریح کردند که تاریخ جمهوری اسلامی با دستاوردهای علمی، فنی و نظامی فراوانی در دهه های گذشته همراه بوده است، علاوه بر آن ناکامی ها و چالش هایی وجود دارد که جمهوری اسلامی را تهدید می کند. چهار دهه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، الجزیره نت با طرح ۶ سوال از کارشناسان و پژوهشگران موسسات تحقیقاتی ایران، دستاوردها و ناکامی های انقلاب کشورشان و چالش های پیش روی آن در زمان حال را در سطح داخلی و خارجی بررسی کرد.



مترجم: مجتبی آذرشب
منبع: الجزیره

راهبردی سوم خود که استقرار نظام اسلامی می باشد با مشکل مواجه است. بخش مربوط به استقرار ساختار جمهوری اسلامی محقق شده است، اما بین آنچه که هستیم و آنچه بر اساس دیدگاه اسلامی انقلاب می خواهیم به آن برسیم شکاف بزرگی وجود دارد، اما برای رسیدن به رفاه اجتماعی در داخل کشور و کمک به مظلومین در مبارزه با ظالمان در خارج از کشور تلاش هایی در حال انجام است.

دلیل تشدید نارضایتی ایرانیان در سال های گذشته چیست؟ آیا وضعیت معیشتی کنونی با آرمان های انقلابیون علیه رژیم شاه تناسب دارد؟

مجید زواری، مدیر پژوهشگاه روابط بین الملل، خاطرنشان می کند که مردم ایران در طول تاریخ با سرعت هر نیم قرن یک انقلاب، رژیم های حاکم خود را به چالش کشیده اند و ایرانیان - به ویژه رهبران انقلاب اسلامی - آرزوی ایجاد یک نظام افلاطونی را داشتند. مدینه ی فاضله ای که در آن مسکن در اختیار شهروندان قرار می گیرد و خدمات آب و برق و حمل و نقل به صورت رایگان در اختیار مستمندان قرار می گیرد و این همان چیزی بود که بنیانگذار جمهوری اسلامی در بازگشت از تبعید خود در پاریس در سال ۱۹۷۹ بیان کرد. زواری در گفت و گوی خود با الجزیره نت توضیح می دهد که تحقق نیافتن چنین وعده هایی در کنار هزینه های بالای زندگی، بیکاری و فساد افسارگسیخته باعث نارضایتی روزافزون ایرانیان از وضعیت کنونی معیشتی شده است و تاکید کرد که در صورتی که تحریم ها اعمال نمی شد، وضعیت زندگی در ایران بسیار بهتر از الان بود.

چه انتظاراتی برای بهبود وضعیت معیشتی در ایران و رسیدن انقلاب به اهداف خود در آینده وجود دارد؟

زواری معتقد است بخشی از مردم ایران به دلیل فساد افسارگسیخته و شکاف طبقاتی در جامعه و عدم دستیابی به عدالت و برابری در توزیع ثروت ملی امید خود را به بهبود وضعیت کنونی از دست داده اند و با وجود وضعیت وخیم کنونی نهادهای دولتی تمام تلاش خود را می کنند تا امید به بهبود وضعیت معیشتی را حفظ کنند.

مهمترین چالش های پیش روی انقلاب ایران پس از چهار دهه از پیروزی آن چیست؟

جمهوری اسلامی در چهار دهه ی گذشته با شعار «صدور انقلاب» به خارج از کشور چگونه برخورد کرده است؟

مهدی شکیبایی، پژوهشگر مسائل سیاسی، می گوید: «محافل ایرانی در مورد صدور انقلاب به خارج از کشور اختلاف نظر داشتند، اگرچه این موضوع توسط بنیانگذار انقلاب اسلامی آیت الله روح الله خمینی مطرح شد. او علت این امر را درک نادرست از محتوای دعوت اما خمینی (ره) برای صدور انقلاب عنوان کرد. شکیبایی تاکید می کند که هدف از صدور انقلاب، تعامل فکری و فرهنگی با احزابی است که با انقلاب ایران برخورد مثبت داشتند و ارتباطی به سازماندهی جنبش های اعتراضی و انقلابی کردن مردم دیگر علیه رژیم های سیاسی کشورشان ندارد. شکیبایی در گفت و گو با الجزیره نت خاطرنشان کرد که صدور انقلاب ایران علی رغم استقبال بسیاری از جریان ها در کشورهای اسلامی و کشورهای دیگر به سرعت با مخالفت برخی احزاب در خارج از کشور مواجه شد، اما کشورهای جهان، پیام انقلاب اسلامی را آن گونه که بنیانگذار آن می خواست دریافت نکردند، به ویژه برخی از نیروهای شرقی و غربی که برای تضعیف و از بین بردن انقلاب ایران تلاش می کردند.

آیا انقلاب ایران به اهدافی که چهار دهه پیش برای آن تأسیس شد دست یافت؟

شکیبایی معتقد است که انقلاب کشورش بخش بزرگی از اهداف اساسی خود را محقق کرده است و اینطور توضیح می دهد که روحانیون - که در مقابل رژیم شاه به رهبری آیت الله خمینی قرار گرفتند - سه هدف راهبردی برای جنبش انقلابی خود در نظر گرفتند که اولین آن نفی بی عدالتی و استبداد است که بلافاصله پس از سرنگونی رژیم پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی محقق شد. وی افزود: دومین هدف راهبردی انقلاب ایران که استقلال ملی و عدم تبعیت از قدرت های بزرگ بود نیز با ورود گروهی از دانشجویان انقلابی به سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۹۷۹ و قطع روابط سیاسی با واشنگتن محقق شد. تسلط انقلابیون ایران بر مقر سفارت اسرائیل در تهران و تبدیل آن به سفارت فلسطین، تکمیل کننده دستیابی به هدف دوم است.

به رغم موفقیت ایران در پایان دادن به انواع استبداد داخلی و نفی وابستگی به کشورهای خارجی، همچنان برای دستیابی به اهداف

حالی است که رسانه‌های جهانی بیش از هر کشور دیگری به بحران‌های اجتماعی و معیشتی در ایران توجه می‌کنند اما رکود اقتصادی سومین چالش مهم کشور را تشکیل می‌دهد.

محبوبیت انقلاب در بین مردم چگونه است؟

به گفته رضاحجت، بر کسی پوشیده نیست که انقلاب ایران - مانند بسیاری از انقلاب‌های جهان - وفاداری بخشی از مردم ایران را از دست داده و چهره‌های برجسته‌ای را در سطح سیاسی از دست داده است، اما در عین حال توانسته است سایر بخش‌ها را جذب کند. حجت دلیل «پیاده شدن برخی ایرانیان از قطار انقلاب» را عدم تحقق آرمان‌های جمهوری اسلامی در سطح داخلی و خارجی دانست و خاطرنشان کرد: «انقلاب بچه‌هایش را می‌خورد» تا حدودی در ایران درست بوده است همانطور که اکثر رهبران آن هنوز با قدرتی که دارند از آن دفاع می‌کنند.

پژوهشگر موسسه مطالعات تاریخ معاصر، رضاحجت، معتقد است که تحریف تصویر ایران مهم‌ترین چالشی است که انقلاب ایران را تهدید می‌کند و پیامدهای منفی این کار بیشتر از تحریم‌های آمریکا علیه این کشور است و ضروری است که تهران برای کاهش تأثیرات تبلیغات سیستماتیک علیه کشور اقداماتی انجام دهد. حجت در مصاحبه با الجزیره نت بر این باور است که تهدیدات امنیتی و نظامی برای حمله به ایران و ترور رهبران نظامی و هسته‌ای آن - مانند تهدیدات دولت دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور سابق آمریکا و رژیم صهیونیستی - دومین مورد مهم به شمار می‌رود. چالش‌هایی با هدف تضعیف انقلاب ایران، اونسبت به پیامدهای «تکرار اتهام حمایت تهران از جنبش‌های تروریستی در رسانه‌های غربی و عربی» بروجه کشورش هشدار می‌دهد.

وی با بیان اینکه اکثر کشورهای جهان به ویژه کشورهای اروپایی و آمریکا از مشکلات شدید اقتصادی رنج می‌برند، گفت: این در





تسخیر در تهران

با گذشت بیش از ۴۰ سال از حمله دانشجویان حامی انقلاب اسلامی به مقر سفارت آمریکا در تهران و گروگان گرفتن کارکنان آن، همچنان حوادث ۱۳ آبان ۱۳۵۸ بر روابط دو کشور رقیب سایه افکنده است.

در آن روز، کمتر از ۹ ماه پس از سرنگونی شاه مورد حمایت واشنگتن، دانشجویان به سفارت یورش بردند و از واشنگتن خواستند تا او را پس از بستری شدن در بیمارستانی در ایالات متحده به ایران بازگردانند. این بحران ۴۴۴ روز به طول انجامید تا اینکه با آزادی ۵۲ آمریکایی به پایان رسید، اما ایالات متحده روابط دیپلماتیک خود را با ایران در سال ۱۹۸۰ قطع کرد و تحریم تجاری بر این کشور اعمال کرد. روابط بین دو طرف از آن زمان تاکنون همچنان یخ زده است.



نویسنده: احمد عبدالحکیم

مترجم: آذر طالش لار

منبع: ایندپندنت

آن روز چه اتفاقی افتاد؟

۴۰۰ کیلومتری جنوب شرقی تهران با شکست پایان یافت. طوفان ناگهانی شن باعث سقوط یک بالگرد و هواپیمای باری ۱۳۰ شد و در نتیجه هشت نفر کشته شدند.

سپس گروگان‌های آمریکایی به چند شهر از جمله شهر مقدس قم منتقل شدند. در ۲۷ ژوئیه شاه در قاهره درگذشت. دانشجویان اصرار داشتند که گروگان‌ها را تا زمانی که دارایی شخصی او به ایران بازگردانده نشود، آزاد نخواهند کرد.

امام خمینی در شهریور ۱۳۵۹ چهار شرط برای آزادی گروگان‌ها تعیین کرد؛ بازگرداندن ثروت شاه، آزادی سرمایه‌های مسدود شده ایران در آمریکا، لغو مطالبات آمریکا برای غرامت و توقف مداخله این کشور در امور داخلی ایران. در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱، توافق بین واشنگتن و تهران در میانجیگری الجزایر برای آزادی گروگان‌ها حاصل شد. در واقع، آن‌ها روز بعد، مصادف با تحلیف رونالد ریگان به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده آزاد شدند. سفارت آمریکا در نهایت به موزه‌ای تبدیل شد که مقامات جدید ایران آن را برای افشای «جنایات» آمریکا علیه ایران می‌مناسب می‌دانستند.

نقاشی‌های دیواری جدید

در چهلمین سالگرد آن حادثه مهم در تاریخ روابط واشنگتن و تهران و همچنین در مسیر روابط دیپلماتیک در جامعه بین‌المللی، ایرانیان امسال را با رونمایی از نقاشی‌های جدید بروی دیوارهای سفارت سابق جشن گرفتند. به گزارش خبرگزاری فارس حدود یک ماه پس از پاک کردن آثار هنری ضد آمریکایی که تقریباً از بین رفته بودند، دیوارهای سفارت رنگ شدند تا جایی برای طرح‌ها و نقاشی‌های جدید باز شود.

صابر شیخ رضایی، خوشنویس مسئول این پروژه، گفت که «نقش‌های (دیوارنگاره‌های قبلی) کهنه شده و دیگر جایی در ادبیات تجسمی ندارند.» وی افزود که «نقاشی‌های جدید حداقل تا ۱۰ یا ۱۵ سال آینده» رهگذران را مورد خطاب قرار می‌دهد و «خطر نشان کرد که» «این طرح‌ها توصیف مناسب‌تری از روابط ایران و آمریکا در چهل سال گذشته در مقایسه با طرح‌های قدیمی ارائه می‌کند.»

در اواسط روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸، بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ دانشجوی بالا رفتن از دیوارهای سفارت آمریکا در مرکز تهران، به مقر آن وارد شدند. آن‌ها خود را پیروان امام خمینی معرفی می‌کردند و خواستار استرداد محمدرضا پهلوی، شاهی شدند که ماه‌ها پیش سرنگون شده بود و در آمریکا تحت معالجه بود. به گفته شاهدان در آن زمان، دانشجویانی که «مسلح به باتوم» بودند «پس از سه ساعت مقاومت در مقابل تفنگداران دریایی که قبل از گروگان‌گیری، بمب‌های گاز اشک‌آور شلیک کردند» به سفارت یورش بردند. بیش از ۶۰۰ گروگان آمریکایی دستگیر شدند، دستبند و چشم‌بند به آن‌ها زده شد و برخی به سرعت آزاد شدند، در حالی که ۵۲ نفر با مصائب زیادی رو به رو شدند.

پس از هجوم، دانشجویان طناب‌هایی را جلوی سفارت آویزان کردند که بروی آن بنری برای شاه نوشته شده بود و پرچم آمریکا در مقابل مشتهای گره شده صداهنفری که برای اعلام حمایت آمده بودند به آتش کشیده شد. تسخیرکنندگان سفارت در حالی که پلیس ایران و سپاه پاسداران در مقابل دیواری پوشیده از عبارات ضد آمریکایی مستقر شده بودند، شعار می‌دادند.

در حالی که فضای ایران در اثر تهاجم به سفارت مناسب به نظر می‌رسید، رهبران مذهبی شروع به حاشیه راندن مهدی بازرگان، نخست وزیر میانه‌رو کردند که می‌توانست با ایالات متحده مذاکره کند. مرم ایران در حمایت از اشغال سفارت تظاهرات کردند و شعار «مرگ بر آمریکا» سر دادند.

در ۱۵ آبان، بازرگان استعفا داد. ایران از فروش نفت به ایالات متحده خودداری کرد و ایالات متحده در واکنش به این اقدام، فروش کالاهای مصرفی را ممنوع کرد و پول ایران را که در بانک‌هایش سپرده شده بود مسدود کرد.

در ۷ آوریل ۱۹۸۰، دولت جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع کرد و تحریم‌های تجاری را بر این کشور اعمال کرد. این اقدام چند روز قبل از پایان عملیات نجات فوق محرمانه ارتش آمریکا موسوم به «عملیات پنجه عقاب» در ۲۵ همان ماه صورت گرفت. بنا به گفته مقامات آمریکایی این عملیات در یک نقطه تجمع و سوخت‌گیری در بیابان در حدود

شخصیتی شبیه به میکی ماوس را نشان می‌دهد که تفنگی در دست دارد.

دیگری مهر اصلاح شده ریاست جمهوری ایالات متحده را به تصویر می‌کشد که ظاهراً با اشاره به روابط نزدیک واشنگتن با اسرائیل، ستاره داوود به آن اضافه شده است و عقابی را نشان می‌دهد که سرنگ‌های مواد مخدر و بمب‌ها را در دست گرفته است. نقاشی دیواری دیگری اسلحه کمری را نشان می‌دهد. یکی از نقاشی‌های دیواری "مثل چشم جهان بین" را نشان می‌دهد که غرق در دریای خون روی اسکناس دلار چاپ شده است، دیگری مجسمه آزادی را نشان می‌دهد که از هم جدا شده و از پایه‌اش روی زمین افتاده است.

خسومت مزمن و تضاد پایدار

در حالی که آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران در سخنرانی خود به مناسبت چهلمین سالگرد عملیات گروگان‌گیری بار دیگر مخالفت خود را با هرگونه گفت‌وگو با واشنگتن اعلام کرد، اما تحلیلگران و ناظران بر این باورند که این حادثه زمینه‌ساز وخامت روابط بین دو کشور بوده است. به گفته گری سیک، مقام آمریکایی که در آن زمان با بحران گروگان‌گیری ارتباط داشت، گروگان‌گیری «احتمالاً بهترین توضیح برای علت بحران (در روابط) است که امروز در حال تجربه آن هستیم». او در واشنگتن به خبرگزاری فرانسه گفت: «اگرچه هر کاری که ایران انجام داده یا ما در این مدت انجام داده‌ایم نگاه کنید، نوع مجازاتی که ایران در معرض آن قرار می‌گیرد کاملاً نامتناسب است و چهار



نقاشی‌های دیواری قدیمی که با تعداد زیادی عکس مطبوعاتی نقش بسته بودند، در شهریور ماه پاک شدند تا بر روی دیوار بیرونی عبارتی که مقامات جمهوری اسلامی تازه تأسیس در سال ۱۹۷۹ آن را «لانه جاسوسی» نامیدند، نقش بست.

سردار سرلشکر حسین سلامی، فرمانده سپاه پاسداران، نقاشی‌های دیواری جدیدی را که توسط دانش‌آموزان بسیجی، نیروی شبه نظامی شامل داوطلبان اسلامگرا نقاشی شده است، ارائه کرد.

دیوانگاران از طریق آثار خود «استکبار» و واشنگتن را محکوم می‌کنند و کشوری را که تشنه جنگ بوده و قصد تسلط بر جهان را دارد تمسخر می‌کنند، اما در عین حال با وجود زرادخانه نظامی آن کشور را ضعیف و یا در آستانه فروپاشی می‌دانند. نقاشان از رنگ‌های آبی، سفید و قرمز استفاده کردند که نماد پرچم ایالات متحده آمریکا است.

یکی از این ۱۶ اثر، از جمله ۱۴ نقاشی دیواری، خفاش‌هایی را در اطراف یک پهپاد آمریکایی گلوبال هاوک که ایران در ژوئن گذشته سرنگون کرد را نشان می‌دهد. ایران گفته است که این پهپاد در حال جاسوسی بر فراز قلمرو این کشور بوده است. نقاشی دیواری دیگری

تلاش کرده‌اند ورق را برگردانند. اما این بحران تاثیر خود را بر ذهنیت آمریکایی گذاشته است. به گفته سیک، که استاد دانشگاه کلمبیا شد، این اقدام بر اصرار واشنگتن بر رویکرد تندروی این کشور منجر شده.

دو کشور تقریباً در ژوئن گذشته وارد یک رویارویی نظامی شدند، زمانی که ایران یک پهپاد آمریکایی را سرنگون کرد و ترامپ دستور حملات تلافی جویانه را صادر کرد که او در آخرین لحظه آن را پس گرفت. این بحران با هدف قرار دادن تانکرهای نفتی در آب‌های خلیج فارس و تأسیسات نفتی عربستان در حملاتی که واشنگتن تهران را متهم کرد، عمیق تر شد. ایران دست داشتن در این حملات را رد کرده است. رهبر ایران از انجام هرگونه مذاکره بیشتر با ایالات متحده «در هر سطحی» جلوگیری کرد. اما بسیاری از جوانان در ایران می‌گویند زمان تنش زدایی و مذاکره فرا رسیده است.

سابقه حمله به ماموریت‌های دیپلماتیک

در تاریخ معاصر ایران، گروگانگیری آمریکایی‌ها تنها حمله به نمایندگی‌های دیپلماتیک معتبر در تهران نبود. در ژانویه ۲۰۱۶، پس از اعلام ریاض مبنی بر اعدام نمرباقر النمر (یک شیعه)، در میان ۴۷ نفر دیگر، تظاهركنندگان سفارت عربستان در تهران و كنسولگری آن در مشهد را به آتش كشیدند.

در سال ۲۰۱۱، در بیست و نهم نوامبر، گروهی از تظاهركنندگان ایرانی به سفارت بریتانیا در تهران یورش بردند و شیشه‌های آن را شکستند و وسایل و تجهیزات آن را خراب کردند و در پی آن که لندن به طور یکجانبه تحریم‌هایی را علیه ایران به خاطر برنامه هسته‌ای اش اعلام کرد.*

پس از این حادثه، دولت انگلیس از تعلیق روابط خود با ایران خبر داد و دو کشور سفارتخانه‌های خود را بستند. پس از امضای توافق هسته‌ای با ایران در ۱۴ ژوئیه، دو کشور سفارت‌های خود را در ۲۳ آگوست ۲۰۱۵ بازگشایی کردند.

در سال ۱۹۸۷ نیز، تظاهركنندگان ایرانی پس از اعمال خشونت به سفارت عربستان سعودی در تهران یورش بردند و ساختمان سفارت را اشغال کردند که باعث شد مقامات سعودی قطع روابط دیپلماتیک با ایران را اعلام کنند.

دهه پس از هجوم به سفارت، تنش به اوج خود بازگشته است. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور سابق آمریکا اعلام کرد که کشورش به طور یکجانبه از توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ با ایران خارج شده و تحریم‌ها را مجدداً علیه جمهوری اسلامی به عنوان بخشی از کارزار اعمال «فشار حداکثری» بر ایران اعمال کرده است. توافق سال ۲۰۱۵ که به برجام معروف شده اقتصاد ایران را پس از سال‌ها انزوای درازای محدودیت‌هایی برای برنامه هسته‌ای آن، به روی جهان باز می‌کرد. برخی در تهران با سوءظن به واشنگتن به عنوان طرفی برای مذاکره نگاه می‌کنند. اما بسیاری از ایرانیان هنوز گفت‌وگو را تنها راه پیش روی می‌دانند.

خدیجه، دانشجوی ۱۹ ساله تهرانی می‌گوید: «من مانند دیگر اعضای نسل خود فکرمی‌کنم که هرگز با مردم آمریکامشکلی نداشته‌ایم.» این دانشجو که در میان زنان محافظه‌کار ایرانی چادر سنتی بر سر داشت، می‌گوید: «ما همه چیز را امتحان کرده‌ایم، چه جنگ باشد و چه صلح، اما (ایالات متحده) چیزی را قبول نمی‌کند.» افرادی که در آن زمان دانشجو بودند در هجوم به سفارت شرکت کردند، احساسات مشابهی داشتند. از جمله معصومه ابتکار، معاون سابق رئیس‌جمهور در امور زنان و خانواده که در دوران گروگانگیری دانشجوی پزشکی ۲۰ ساله بود. در آن زمان، به لطف تسلطش به زبان انگلیسی، سخنگوی دانشجویی شد. ابتکار علی‌رغم گذشته‌اش، از تلاش‌های دولت‌ش برای بازسازی روابط با غرب از طریق توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ حمایت می‌کند. ابتکار سال گذشته به خبرنگاران گفت: «این اتفاق هزینه داشته ولی فوایدش خیلی بیشتر بوده است.»

در سال ۲۰۱۴، یکی دیگر از دانشجویان آن زمان، ابراهیم اصغرزاده، که بعداً یک سیاستمدار اصلاح طلب شد، به دلیل گروگان‌گیری عذرخواهی کرد. وی گفت: «ما فقط می‌خواستیم ۴۸ ساعت سفارت را اشغال کنیم و من با احترام به این حرکت و اعتقاد به اینکه باید برای همیشه شعار مرگ بر آمریکا سردهیم، موافق نیستم.» به گزارش آسوشیتدپرس، وی با ابراز تأسف از بحران گروگان‌گیری اذعان کرد که پیامدهای این بحران همچنان بر روابط پرتنش بین ایالات متحده و ایران حاکم است.

برای دهه‌ها، برخی از سیاستمداران هر دو طرف، به ویژه محمد خاتمی، رئیس‌جمهور اصلاح طلب سابق ایران و باراک اوباما،

* بی‌نوشت: رهبر معظم انقلاب اسلامی نسبت به این اقدامات موضع گرفته و آن را تقبیح کردند.



سرمایه‌داری لایک‌ها

سرمایه‌داری در عصر نتولیرال فهمید، به جای سخت‌گیری، باید اغواگر باشد

استوارت جفریز

مترجم: محمد معماریان

مرجع: Guardian



کند، گویا به ما اجازه می‌دهد هر چه را می‌خواهیم - در زمانی که می‌خواهیم - بخریم، آنچه می‌خواهیم بشویم، و رؤیای آزادی مان را محقق کنیم. «این پدیده، به جای ممنوع‌سازی و محروم‌سازی، از طریق لذت بخشی و کامیاب‌سازی عمل می‌کند. به جای آنکه مردم را تمکین‌گر کند، دنبال آن است که آن‌ها را وابسته کند».

به نظر هان، گوشی هوشمندتان از این جهت ضروری است چون ابزار چندکاره‌ای برای استثمار خودکار ماست. اکنون همه ما برادر بزرگ هستیم. این ابزار، تا حدی، کاتولیسیم همراه با یک فناوری مدرن است: ترکیب دانه‌های مدرن تسبیح اعتراف با دستگاه نظارتی مؤثر در یک قطعه. او این‌طور توضیح می‌دهد: «هم تسبیح و هم گوشی هوشمند، در خدمت پایش و کنترل خویشتن هستند. قدرت زمانی مؤثرتر عمل می‌کند که وظیفه نظارت را به افراد مجزا از هم تفویض می‌کند». و ما شب‌ها صف می‌کشیم تا آخرین مدل را بگیریم؛ ما میل داریم که تحت سلطه باشیم. پس تعجبی ندارد که درس کتاب هان شاعر جنی هولزر (هرمند ویدئوساز آمریکایی) است: «مرا از شر آنچه می‌خواهم، حفظ بفرما».

از نگاه هان، شکل قدیمی سرمایه‌داری سرکوبگر که تجسم آن در «برادر بزرگ» بود دریافت‌است که پرتنین‌ترین جلوه‌اش در مفهوم «سراسرین» است که بنام معرفی کرده بود: یک پاسبان منفرد می‌تواند ناظر همه افراد در بند آن مکان باشد، بدون آنکه بدانند آیا در هر لحظه تحت نظارت‌اند یا خیر. آن ابداع بننام، الهام‌بخش تأملات میشل فوکو درباره قدرت انضباط‌دهنده و تنبیه‌گری شد که با سرمایه‌داری صنعتی اوج گرفت، و او را به ابداع واژه «زیست‌سیاست»^۴ کشاند. هان استدلال می‌کند که چون بدن همان نیروی محوری در تولید صنعتی است، لذا می‌شود درک کرد که چرا سیاست انضباط، تنبیه و کمال بخشی به بدن نقشی محوری در فهم فوکو از سازوکار قدرت بازی می‌کند.

اماد عصر صنعتی ژدایی شده و نئولیبرال غرب این زیست‌سیاست منسوخ شده است. در عوض، نئولیبرالیسم به با کارگیری «کلان‌داده»^۵ به قلمرو روانی دست انداخته و آن را استثمار کرده است. هان باب و تاب می‌گوید که در نتیجه این فرآیند، «افراد به اندام‌های تناسلی سرمایه‌تقلیل یافته‌اند». دفعه بعد

در قسمت تبلیغات بازگانی در سوپر باول^۱ سال ۱۹۸۴، اپل تبلیغی را به کارگردانی ریدلی اسکات پخش کرد. کارگران دل‌مُرده و ملول در یک تالار بزرگ بی‌روح نشسته بودند و به دکلمه‌های برادر بزرگ روی یک نمایشگر غول‌پیکر گوش می‌دادند. سپس یک ورزش‌کار تک‌رو، که دست‌نشانده استیو جابز بود، پتک سنگینی را به سمت نمایشگر پرتاب کرد. پتک نمایشگر را شکست و نوری شفاف‌بخش بر کارگران تابید. بعد صدای راوی گفت: «روز بیست و چهارم ژانویه، شرکت رایانه اپل مکینتاش را عرضه خواهد کرد. و شما خواهید دید که سال هزار و نهصد و هشتاد و چهار، شبیه ۱۹۸۴ [زمان جورج اورول] نخواهد بود». بیونگ‌چول هان، فیلسوف آلمانی که اصالتاً اهل کره است، می‌نویسد ایده این تبلیغ آن بود که مک اپل توده‌های مستضعف را از قید دولت نظارت‌گر تمامیت‌خواه رها می‌کند. و در حقیقت، اوج‌گیری اپل، اینترنت، توئیتر، فیس‌بوک، آمازون و عینک گوگل که در دوران پس از آن تبلیغ رُخ داده‌اند نشان می‌دهند که وضع امروزمان هیچ شباهتی به کابوسی ندارد که اورول ترسیم کرده بود. بالاخره برادر بزرگ به شوک الکتریکی، محرومیت از خواب، حبس انفرادی، داروهای مخدر و برنامه‌های پروپاگاندای قلدرمآبانه نیاز داشت تا قدرتش را حفظ کند؛ «وزارت فراوانی» هم کاری می‌کرد که کالاهای مصرفی کمیاب باشند تا رعایا در وضع مصنوعی نیاز به سرببرند. هان استدلال می‌کند جامعه نظارتی جدیدی که از ۱۹۸۴ بدین سو پدیدار شده است سازوکاری متفاوت دارد، اما به طرز ظریفی تمامیت‌خواه ترو سرکوب‌گرتر از توصیفات اورول یا جرمی بنتام است. او می‌نویسد: «اعترافی که با زور گرفته می‌شد، جای خود را به افشاگری‌های داوطلبانه داده است. گوشی‌های هوشمند هم جایگزین دخمه‌های شکنجه شده‌اند». حُب، دقیقاً هم این‌طور نیست. دخمه‌های شکنجه هنوز هم وجود دارند، فقط ما در غرب نئولیبرال (به لطف پروازهای تحویل مظنونان) آن‌ها را برون‌سپاری کرده‌ایم تا آن وقاحتی که «جامعه مؤدب»^۲ نام دارد بتواند تظاهر کند که این‌ها وجود ندارند.

با این حال، هان استدلال می‌کند سرمایه‌داری در عصر نئولیبرال فهمیده که، به جای سخت‌گیری، باید اغواگر باشد. او اسم این را «هوش‌سیاست»^۳ می‌گذارد. این پدیده، به جای نه گفتن، آری می‌گوید؛ به جای آنکه با فرمان و انضباط و کمبود ما را محروم

می‌کنند که باید چیزی تحویل شان داده شود؛ غرولندهای ما از سیاست هم مثل مصرف‌کنندگانی است که از یک محصول یا خدمت نامناسب شاکی اند. وقتی سیاست‌ورزی امتداد خرید و مغازه‌گردی شود، یگانه‌نگرشی که با عرصه سیاست‌ورزی جور درمی‌آید شوک و تأسف خریداران خواهد بود.

آن دنیای روان سیاست که هان به صلابه‌اش می‌کشد برای هواداران طنزپردازان برجسته‌ما یعنی چارلی بروکر و دیو اگرس آشناست. در سریال «آینه سیاه»^۸ که ساخته نرول است و درمان حلقه^۹ که نفر دوم نوشته است، شعار سیاست‌مدار قرن نوزدهم فرانسه، بی‌یر ژوزف پرودون، که می‌گفت «داری یعنی سرقت»، به شعار جدیدی تبدیل شده است: «حریم خصوصی یعنی سرقت».

هرکسی که از اعتراف در صحن علنی جامعه امتناع کند، نکوهش می‌شود. شما توییت می‌کنید پس هستید؛ لایک می‌کنید تا بی‌تردید لایک بگیرید؛ به تک‌تک جزئیات کسالت‌بار زندگی‌تان اعتراف کنید تا نجات یابید. هان می‌گوید: «نئولیبرالیسم یعنی سرمایه‌داری لایک‌ها».

در این مرثیه سرایی گیرا و انگیزه‌بخش، رخنه کوچکی وجود دارد که از آن لذت بسیار بردم. هان می‌پرسد: «آیا ما واقعاً می‌خواستیم آزاد باشیم؟» او با نگاه نکته‌سنجش می‌گوید شاید آزادی حقیقی به یک باره تحمل‌ناپذیر باشد و لذا خدا را آفریدیم تا گناهکار و بدهکار چیزی باشیم. به همین خاطر است که پس از کشتن خدا، سرمایه‌داری را آفریدیم. سرمایه‌داری مثل خدا اما به شیوه‌ای کارا تر کاری می‌کند که به خاطر خطاهایمان احساس گناه کنیم، و (شاید خودتان هم دیده باشید که) ما را تشویق می‌کند در منجلاب بدهکاری ای فرو برویم که توان حرکت را از ما بگیرد. ولی اغراق هان، حرفش را ضعیف می‌کند. دریک فصل که به کتاب دکترین شوک^{۱۰} نائومی کلاین پرداخته است، سراغ این ایده‌میلتن فریدمن می‌رود که: فاجعه اقتصادی خودساخته فرصتی در اختیار سرمایه‌داری می‌گذارد تا ما را با شوک به تسلیم وادارد. این نکته به نظر من همانی است که از سال ۲۰۰۸ بدین سو رخ داد، که پس از آن سخت‌تر کار کرده‌ایم و پول کمتری گرفته‌ایم؛ اما هان تردید دارد: «سیاست‌ورزی نئولیبرال از جنس هوش سیاست است؛ این پدیده به دنبال

که کاتالوگ‌های شرکت خرده‌فروشی آرگوس را ورق می‌زنید، هرزه‌نگاری آنلاین می‌بینید یا توییت‌های پُل میسون را بازنشر می‌کنید، به نکته‌ای که هان گفت توجه کنید. آن سراسرپینی که با کلان داده ساخته شده است، به جای نظارت بر رفتار انسان، هدایت روان سیاسی این رفتار را برعهده گرفته است. ولی شاید بپرسید که کلان داده چیست؟ هان این‌طور توضیح می‌دهد: «کلان داده یک تشکیلات گسترده تجاری است. در آن، از داده‌های شخصی، بی‌وقفه، برای پول‌سازی و تجاری‌سازی استفاده می‌شود. اکنون با افراد به مثابه بسته‌هایی از داده‌ها برخورد می‌شود که برای مقاصد اقتصادی مبادله می‌شوند. یعنی ابنا‌ی بشر به کالا تبدیل شده‌اند». به تعبیر هگلی، ما ارباب و برده هم‌زمان شده‌ایم تا از دیالکتیک ارباب-برده بگریزیم.

و ما جماعت مدرن شبکه‌ای حتی زبان نیوزبیک^{۱۱} خودمان را داریم، گرچه از جنس اورولی نیست. مثلاً آزادی یعنی اجبار. شعار تبلیغاتی آغازین مایکروسافت، «امروز کجای خواهید بروید؟»، بر یک دنیای مملو از گزینه‌های بی‌کران دلالت داشت. هان می‌گوید آن بی‌کرانگی دروغی بیش نیست: «امروزه، آزادی و ارتباط بی‌کران به سمت کنترل و نظارت تام و تمام می‌روند... ما تازه از چاله سراسرپین انضباطی بیرون آمده بودیم، که خودمان را به چاه یک سراسرپین جدید و حتی کارآمدتر انداختیم». شاید حتی بتوان افزود که این سراسرپین نیازی به یاسبان ندارد چون حتی نوابغ اهریمنی نئولیبرالیسم (مارک زاکربرگ و جف بیزوس) هم لازم نیست نقش برادر بزرگ را بازی کنند. آن‌ها دقیقاً از این رو اهریمنی‌اند که بازی کردن آن نقش را به دوش خود مانداخته‌اند. در زمان ۱۹۸۴، حداقل کسی احساس آزادی نمی‌کرد. به نظر هان، در سال ۲۰۱۷ همه احساس آزادی می‌کنند که همین مشکل آفرین است. «ما با اختیار خودمان، هرگونه اطلاعات متصور مربوط به خودمان را روی اینترنت می‌گذاریم، بی‌آنکه ابداً بدانیم چه کسی چه چیزی را چه زمانی یا در چه موقعیتی می‌داند. این عدم کنترل، نماینده یک بحران آزادی است که باید جدی گرفته شود».

در عصر روان سیاست^{۱۲}، سیاست‌ورزی هم دگرگون شده است. سیاست‌ورزی به عنوان یک فعالیت جمعی و اشتراکی درمخیله‌ما نمی‌گنجد چون عادت کرده‌ایم، به جای شهروند، مصرف‌کننده باشیم. سیاست‌مداران با ما مثل مصرف‌کنندگانی برخورد

را احیا کند. در عصر خود ابرازگری اجباری، او مرتکب دو گفتر همزاد می‌شود: پنهان‌کاری و سکوت. در عصر زیاده‌گویی و کم‌فکری کنونی ما، شاید مثل او، به صلاح سلامت ما هم باشد که فضیلت بستن دهانمان را یاد بگیریم.

پی‌نوشت‌ها:

- این مطلب را استوارت جفریز نوشته است و در تاریخ ۳۰ دسامبر ۲۰۱۷ با عنوان «Psychopolitics: Neoliberalism and New Technologies of Power by Byung-Chul Han» در وب سایت گاردین منتشر شده است.
 - وب سایت ترجمان در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۹۶ آن را با عنوان «نئولیبرالیسم یعنی سرمایه‌داری لایک‌ها» و ترجمه محمد معماریان منتشر کرده است.
 - استوارت جفریز (Stuart Jeffries) از نویسندگان گاردین است که عموماً دربارهٔ فرهنگ، نقد فیلم و کتاب‌ها می‌نویسد. انتشارات ترجمان کتاب تحسین‌شدهٔ او دربارهٔ سرگذشت مکتب فرانکفورت، گراندهتل پرتگاه (Grand Hotel Abyss) را ترجمه و به‌زودی منتشر می‌کند.
 - [۱] Super Bowl: مسابقات سالانهٔ قهرمانی فوتبال آمریکایی که اواخر تابستان برگزار می‌شود و از مهم‌ترین رویدادهای ورزشی ایالات متحده به شمار می‌رود [مترجم].
 - [۲] polite society
 - [۳] smart politics
 - [۴] biopolitics
 - [۵] big data
 - [۶] زبان خاص کشور اقیانوسیه در زمان ۱۹۸۴ که واژگان دوپهلو دارد و برای اهداف ایدئولوژیک استفاده می‌شود [مترجم].
 - [۷] psychopolitics
 - [۸] Black Mirror
 - [۹] The Circle
 - [۱۰] Shock Doctrine
 - [۱۱] The Burnout Society
 - [۱۲] The Scent of Time
 - [۱۳] Saving Beauty
 - [۱۴] The Expulsion of the Other
 - [۱۵] Idiotism
- منبع: ترجمان

لذت بخشی و کامیاب‌سازی است، نه سرکوب». ولی بی‌تردید حقیقت این است که دخمه‌های شکنجه، شغل‌های کوتاه‌مدت و وضع مخاطره‌آمیز اقتصادی هم به اندازهٔ هوش سیاست، واقعیت سیاسی ما هستند؛ پارادوکس ماجرا اینجاست که آن رضایت بخشی و کامیاب‌سازی در روان سیاست‌هان، با دکترین شوک سرکوبگر کلاین که ما را رام نگه می‌دارد، همزیست است. اما فلسفهٔ هان به این هم‌زمانی و همزیستی وارد نمی‌شود. مهم هم نیست، مهم هم نیست.

چگونه می‌توانیم در برابر روان سیاست مقاومت کنیم؟ از این جهت، هان شخصیت جالبی را از خودش به نمایش می‌گذارد. او به ندرت در مجامع عمومی حاضر می‌شود یا مصاحبه می‌کند (وقتی هم مصاحبه بکند از روزنامه‌نگاران می‌خواهد ضبط صوت‌هایشان را خاموش کنند)، صفحهٔ فیس‌بوکش را گویا هواداران اسپانیایی‌اش ساخته‌اند، و ایمیل نیز همین‌اواخر ساخته است که به ندرت سراغش می‌رود. البته در گوگل پیدایش می‌کنید و از رادارها خارج نشده است؛ او استاد دانشگاه هنر برلین است و ۱۶ کتاب نقد فرهنگی برانده نوشته است که در عین ایجاز، دوست‌داشتنی‌اند. (من به خصوص این کتاب‌ها را پیشنهاد می‌کنم که به زبان انگلیسی هم موجودند: جامعهٔ فرسوده^۱، رایحهٔ زمان^۲، نجات زیبایی^۳ و اخراج دیگری^۴). او را همراه با مارکوس گابریل و ریچارد دیوید پرشت، اغلب به عنوان نمایندگان مستعد و جوانی برای یک فلسفهٔ آلمانی می‌دانند که به تازگی دوباره سربرآورده است و، برخلاف سابقهٔ فلسفهٔ آلمانی، خواندنی و فهمیدنی هم هست.

با همهٔ این‌ها، بیونگ چول هان یک جورهایی سفیه است؛ البته این صفت را برای تحبیب به کار می‌برم. او می‌نویسد: «شبکه‌سازی و ارتباطات تمام و کمال دیجیتال، اجبار به هم‌رنگ شدن را به شدت تقویت کرده‌اند. خشونت که در ملازمت با اجماع شکل می‌گیرد سرکوب هر نوع سفیه‌بازی است». در حقیقت، عنوان فصل آخر کتاب او «سفیه‌بازی»^{۱۵} است که تاریخ پُروپیمان سفیه‌بازی ضد فرهنگی در فلسفه رارصد می‌کند. سقراط فقط یک چیز می‌دانست: اینکه چیزی نمی‌داند. دکارت در جملهٔ «من فکر می‌کنم پس هستم» به همه چیز شک داشت. هان می‌خواهد این سنت سفیه‌بازی